

جزوه متون فقه ۲

جمع آوری: دکتر امید ملاکریمی

(وکیل پایه یک دادگستری، مدرس دانشگاه و عضو هیأت علمی)

به کوشش انور یوسفی

سوکندبه قلم و آنچه می نویسند

آخرین نسخه بروزرسانی شده را از سایت بگیرید چون با توجه به تغییرات سرفصل های جدید، نسخه موجود در وبسایت را عوض می کنیم!

آخرین بروزرسانی: پاییز ۱۳۹۹

این جزوه، شرح روان و بیانی ساده دارد. سعی بر آن شده که جامعیت در کنار اختصار بنشیند. مطالعه ای این جزوه به دانشجویان دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد و علی الخصوص داوطلبان شرکت در آزمون های تخصصی حقوقی مانند آزمون های کارشناسی ارشد و قضاوت توصیه می شود. ده ها جزوه سبک و روان حقوقی دیگر که به طور شگفت انگیزی شیوا و گیرا و رسا توضیح دادم و قول می دم که اگر فقط یکی از اوونها رو از سایتیم (www.mollakarimi.ir) بگیرید و مطالعه کنید به جزواتم اعتیاد پیدا می کنید! تمرکز اصلی کار من در این نوشته و بقیه جزوات گذاشته شده در وبسایتم (مثل جزوات آیین دادرسی مدنی، مدنی، آیین دادرسی کیفری، حقوق جزا، اصول فقه و حقوق تجارت) اینه که مثل یه گاو بنفش در بین سایر گاوها که سیاه و سفید هستند متمایز باشم!! در واقع این، هدف من است که متفاوت باشم و در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق، کارهای متفاوتی نسبت به دیگران انجام بدم. می خوام نوشته هام مثل گاو بنفش باشه که واقعاً در خور توجه باشه. حتماً دیدید آدم هایی رو که با یه ویژگی خاص، خودشون رو متفاوت و منحصر به فرد نشون می دن؛ مثلاً عینک زرد می زنن یا یه مدل موی خاص خودشون رو دارن؛ من هم می خوام با «ساده نویسی» و آوردن مثال های ساده فهم متفاوت باشم و با این ویژگی، به چشم بیام. من کمترین می خوام که بهترین تبلیغ برای کارهام، تمایز و انجام کاری نو و جالب توجه باشه. نمی خوام از این جمله کلیشه ای ها بگم ولی «کلید موفقیت، متفاوت بودن» من این «متفاوت بودن» رو در جزوه هایی که به رایگان در دسترس دانشجویان حقوق گذاشتم، نشون دادم. در آخر، باید بگم که جزوات سایت MollaKarimi.ir و حتی این نوشته دائماً با توجه به سرفصل های جدید و آخرین تغییرات قوانین و سرفصل ها، به روز می شه و چنانچه پی.دی.اف یا نسخه چاپ شده جزوه رو در دست دارید بهتره مجدداً از سایت، نسخه به روز رو دانلود کنید. ضمناً ما کارگاهی داریم که متفاوت از بقیه کارگاه هاست! اسم کارگاه ما، «کارگاه تولید محتوای حقوقی» است که می تونید اینستاگرام ([@vekalatyar](https://www.instagram.com/vekalatyar)) و تلگرام ما ([@omidmollakarimi](https://www.t.me/omidmollakarimi)) رو دنبال کنید تا کلی محتوای حقوقی خوب رو مشاهده و دریافت کنید. در آخر هم باید بگم کافیه نام و نام خانوادگی خودتون رو به فارسی به شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ واتساپ کنید تا از آخرین تغییرات این جزوات و اخبار حقوقی و جزوات جدیدی که نگارش می شه مطلعتون کنیم.

توجه: این جزوه برای تدریس در دانشگاه ها و مؤسسات آموزشی توسط معلم (امید ملاکریمی) تهیه و تکثیر شده و جنبه انتفاعی نداشته و تکثیر و نسخه برداری از آن، بدون قصد سودجویی و «تنها با ذکر منبع» مجاز می باشد، در غیر این صورت، قانوناً ضمان آور است. نگارنده، سپاسگزار خوانندگانی خواهد بود که نظرات، پیشنهادها و انتقادات خود را پیرامون این نوشتار از راه های فوق یا ایمیل «mollakarimi.omid@gmail.com» بیان فرمایند.

تبلیغ خودم! امید ملاکریمی هستم مدرس دانشگاه، عضو هیأت علمی و وکیل پایه یک دادگستری و همینطور تدوین کننده جزوات آزمون های حقوقی. می خوام یه داستان جالب براتون تعریف کنم، یادمه زمانی که مدرک کارشناسیم رو گرفتم خبر اوون موقع مثل الان اینجوری در فضای مجازی فایل های صوتی یا جزوات در دسترس نبود؛ یه دوستی داشتم که توی کلاسای یکی از مؤسسات آموزشی که توی تهران بود شرکت کرده بود و سر کلاس جزواتی را

که اساتید می‌گفتن رو با یه خط خیلی بدی نوشته بود؛ خلاصه من هم که توانِ شرکت در اوون کلاس‌ها در اون زمانُ نداشتم ازش خواهش کردم که کپی اون‌ها رو در اختیارم بگذاره، بهم گفت که من اوومدم توی یه خونه‌ای که در شهرستان دارم و برای آزمون وکالت می‌خونم و دسترسی و امکان تهیهٔ کپی ندارم؛ گفت که برو فلان آدرس توی تهران (که آدرس همون مؤسسهٔ آموزشی بود) برو واحد انتشاراتش و جزوات رو بخر! خوشحال شدم و رفتم اونجا، یه آقای مُسنی توی قسمتِ تکثیر یا همون واحد انتشارات اون مؤسسه نشسته بود و تا گفتم جزوهٔ فلان اساتید رو می‌خوام بهم گفت دانشجوی مؤسسه هستی؟ گفتم که نه! گفت ببین پسر جون! اینجا یه مؤسسه است که داره کارِ تجاری انجام می‌ده اینجوری که مثلاً استاد یه جزوهٔ ۲۰۰ صفحه‌ای میده به من که تکثیر کنم و پدم به دانشجویهای همین مؤسسه که کلاس‌های اوون استاد در اوون درس خاص رو شرکت کردن؛ حرفش رو قطع کردم بهش گفتم: «می‌تونم خواهش کنم که همین جزوه‌ها رو به من بدین؟» گفت: «وایسا هنوز حرفم تموم نشده!»؛ گفتم: «ببخشید، بفرمایید!» ادامه داد که «اون استاده که جزوهٔ ۲۰۰ صفحه‌ای تایی رو را در اختیار دانشجویها قرار داده اینجوری نیست که کلِ کلید یا فرمول یا دستورالعملِ قبولی رو پده به دست من که تکثیر شه!» ادمه داد که: «همون استاد به بچه‌ها سر کلاس جزوه هم می‌گه که بنویسن و جزوهٔ دست‌نویس می‌شه مکمل این جزوهٔ تایی و گفت جالب‌تر اینکه در همین جزوهٔ تایپ‌شده هم ایراداتی وجود داره که سرکلاس به بچه‌ها می‌گه که اصلاحش کنن!» ادامه داد: «بعله اینجوریاس!»؛ خیلی ناراحت شدم از اینکه چرا باید اوون‌هایی که به این کلاس دسترسی دارن یا توان مالی دارن قبول بشن، از طرف دیگه هم از اون دوستم ناراحت شدم که چرا منو پیچوند! زنگ زدم بهش گفتم ماجرا از این قراره؛ متوجه کاری که باهام انجام داده بود شد، خواست جبران کنه، بهم گفت پاشو بیا اینجا و از جزوات نِت‌برداری کن، البته بازم نگفت که بهت کپی‌ها رو می‌دم! شاید حق داشت چون هزینه کرده بود و نمی‌خواست یه رقیب اضافه بشه! منم که «مُصر بودن» و «پیگیر بودن» اَصْن تو ذاتمه کوبیدم رفتم اونجا؛ پنج ساعت توی راه بودم و خلاصه بهم محبت کرد و سه شبانه روز ازم پذیرایی کرد و یک دونه از این میزهایی که مُلاها دارن بهم داد که بنشینم و یادداشت‌برداری کنم؛ بعد از اینکه کارم تموم شد و با اتوبوس در مسیر برگشت بودم در حالی که داشتم به انگشت بزرگه دستِ راستم که کبود شده بود (اینقدر که نوشته بودم!) نگاه می‌کردم توی این فکر بودم که اگه یکی این رفیقی که من داشتم رو نداشتم و امکان حضور در این کلاس‌ها رو هم به جهت عدم توانایی مالی نداشتم مسلماً از پیشرفت باز می‌موند و البته نتیجه، این می‌شد که فقر و زندگی کردن توی نقاط دورافتاده و محروم باعث باز موندن آدم‌های مُستعد می‌شه، البته بگذریم که معدود اساتیدی هم هستند که همه چیز رو در مادیات می‌دونن و اون‌ها هم در خصوص عدم پیشرفت این آدم‌های مستعد مسؤولند؛ تو همین فکر بودم که یهو یه جمله از یکی از معلم‌هام یادم اومد، گفته بود که: «اگر با خدا وعده کنی که یه بخشی از کارت رو در آینده به اون‌هایی که نیاز به خدمت تو دارن تَبَرُّعاً خیر کنی جواب خوبی می‌گیری»، خلاصه به اون بزرگ‌بابا («خدا» رو می‌گم) قول دادم که اگه قبول بشم یک به دِه پول حاصله از وکالت یا قضاوت و همینطور یک‌دهم از زمانم رو به تدوین جزواتِ رایگان اختصاص بدم؛ اینجوری شد که سالِ بعدش، خبر شیرینِ قبولیم رو بعد از مادرم، به خودش (یعنی خدا) دادم و گفتم بهش که: «از فردا، اجرای وعده‌م رو شروع می‌کنم الان نُه سال از اون روز می‌گذره و من تمام جزواتِ مورد نیاز برای قبولی در آزمون‌های حقوقی رو کامل کردم؛ البته بگم که من نُه یک به دِه؛ بلکه نُه به دِه مالم و وقتم رو به این مهم اختصاص دادم و البته خدا در تمام این سال‌ها آدم‌هایی رو سرِ راهم گذاشت که بهم کمک کردن و وجودشون مایهٔ رحمت بود؛ خلاصه اینکه به گفته قرآن «رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است!» و من دست‌های او را در کلیهٔ امور دیدم؛ امروز که این متن را برای اولین بار می‌خونید خُرسندم از اینکه جزواتم روزانه هزاران مرتبه داندلود می‌شود و خدا را شاکرم که داوطلبان از کامل بودن و بی‌نقص بودن اون‌ها صحبت می‌کنن؛ من تردید ندارم که مطالعهٔ جزواتم برای موفقیت در آزمون‌ها (البته در کنار خواندن قانون) کافی است. این جزوات کاملاً رایگان است (و دائماً بروز می‌شه) و یه خواهش از شما دارم که فقط یکی از جزوات رو داندلود کنید و اگه به معجزهٔ اون‌ها پی بردین اون‌ها رو به دوستان‌تون معرفی کنین، من برای گسترش این کارِ خیر به کمک شما نیاز دارم؛ بدون وجود شما محاله که به این منابع کنکوری دست پیدا کنند. البته بدونید این کار خیر شما هم بهتون برمی‌گرده!

ما در سایت mollakarimi.ir، کانال تلگرام «@OmidMollakarimi» و صفحهٔ اینستاگرام «@vekalatyar»، هر آنچه برای قبولی در آزمون‌های حقوقی نیاز است را به شما خواهیم داد! می‌دانیم که داوطلبانِ آزمون‌های حقوقی، زمانی که تصمیم می‌گیرند که شروع به خواندن نمایند در انتخاب منابع سردرگم هستند؛ کاری که ما انجام می‌دهیم این است که اوون منابعی رو که برای قبولی کفایت می‌کند رو به طور رایگان در اختیارتون می‌ذاریم و بهتون اطمینان می‌دیم که نیاز به خواندن منابع متعدد نخواهید داشت. در واقع، صدها داوطلبی که از این خدمات استفاده کردند و جواب گرفتن رو می‌تونیم شاهدِ عملکردِ مثبتمون بدونیم.

تقدیم به تمام کسانی که تا به حال پیچ به آن تقدیم شده است؛ تقدیم به کنمان!

النکاح

نکاح

المقدمة

مقدمه

النکاح مُسْتَحَبٌّ مُؤَكَّدٌ لِمَنْ يُمَكِّنُهُ فِعْلُهُ وَ لَا يَخَافُ بتركه الْوُقُوعُ فِي مُحَرَّمَ إِلَّا وَجِبَ.
ازدواج برای کسی که امکان آن را دارد و از واقع شدن در حرام به واسطه ی ترک آن نمی هراسد مستحب موکد است در غیر این صورت واجب است.

وَ فَضْلُهُ مَشْهُورٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ مُحَقَّقٌ فِي شَرِّهِمْ حَتَّى إِنَّ الْمُتَزَوِّجَ يُحَرِّزُ نِصْفَ دِينِهِ.

فضیلت نکاح میان مسلمانان، مشهور و در اسلام قطعی است، تا آنجا که شخص با ازدواج، نیمی از دینش را کامل می کند.
وَ لِيَتَخَيَّرَ الْبَكَرَ الْعَفِيفَةَ الْوَلُودَ الْكَرِيمَةَ الْأَصْلَ بِأَنْ يَكُونَ أَبَوَاهَا صَالِحِينَ مُؤْمِنِينَ
لازم است مرد برای ازدواج دوشیزه ای پارسا، زاینده و دارای اصالت خانوادگی که والدینش درستکار و با ایمان باشد برگزیند
وَ لَا يَقْتَصِرَ عَلَى الْجَمَالِ وَ الثَّرْوَةِ مِنْ دُونِ مُرَاعَاةِ الْأَصْلِ وَ الْعِفَّةِ.
و بدون توجه به اصالت و عفت تنها به زیبایی و ثروت بسنده نکند.

وَيَجُوزُ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ امْرَأَةٍ يُرِيدُ نِكَاحَهَا وَ إِنْ لَمْ يَسْتَأْذِنْهَا

مرد می تواند به چهره زنی که قصد ازدواج با او را دارد حتی بدون اجازه نگاه کند،
بَلْ يُسْتَحَبُّ لَهُ النَّظَرُ لِيَرْتَفَعَ عَنْهُ الْغَرَرُ وَ يَخْتَصَّ الْجَوَازُ بِالْوَجْهِ وَ الْكَفَّيْنِ
زیرا چنین نگاهی برای برطرف شدن جهل او مستحب است این حکم اختصاص به چهره و دو کف دست تا میچ دارد
وَ كَذَا يَجُوزُ لِلْمَرَأَةِ نَظَرُهُ كَذَاكَ.

هم چنین زن نیز می تواند به خواستگار خود به همین گونه نگاه کند.
وَيُسْتَرْطُ الْعِلْمُ بِصِلَاحَتِهَا لِلتَّزْوِيجِ بِخُلُوقِهَا مِنَ الْبَعْلِ وَ الْعِدَّةِ وَ التَّحْرِيمِ.
آگاهی از امکان ازدواج زن به اینکه فاقد شوهر می باشد و در عده و احرام نباشد شرط است.

✓ نکاح: عبارت است از عقدی بین مرد و زن که فایده آن حلیت استمتاع هر یک از دیگری است

صيغة العقد

صيغة عقد نكاح

يُعْتَبَرُ اسْتِمَالُهُ عَلَى الْإِجَابِ وَ الْقَبُولِ اللَّفْظِيِّينِ كغيره مِنَ الْعُقُودِ اللَّازِمَةِ

عقد نکاح مانند سایر عقود لازم باید دارای ایجاب و قبول لفظی باشد.
فَالْإِجَابُ: «زَوَّجْتُكَ» وَ «أَنْكَحْتُكَ» وَ «مَتَّعْتُكَ» لَا غَيْرَ

الفاظ ایجاب؛ منحصر عبارتند از: «زَوَّجْتُكَ: تو را به ازدواج خود درآوردم»، و «أَنْكَحْتُكَ: تو را به همسری خود درآوردم»، و «مَتَّعْتُكَ: تو را به زناشویی خود درآوردم»

وَ الْقَبُولُ: «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ أَوْ النِّكَاحَ» أَوْ «تَزَوَّجْتُ» أَوْ «قَبِلْتُ» مُقْتَصِرًا عَلَيْهِ

و الفاظ قبول عبارت است از «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ أَوْ النِّكَاحَ: ازدواج یا نکاح را پذیرفتم» یا «تَزَوَّجْتُ: همسری را پذیرفتم»، یا فقط بگوید: «قَبِلْتُ: قبول کردم»
 كِلَاهُمَا بِلَفْظِ الْمُضِيِّ.

همچنین ایجاب و قبول هر دو باید به لفظ ماضی باشند.
 وَلَا يُشْتَرَطُ تَقْدِيمُ الْإِيجَابِ عَلَى الْقَبُولِ

مقدم داشتن ایجاب بر قبول شرط نیست
 لِأَنَّ التَّرْتِيبَ كَيْفَ اتَّفَقَ غَيْرُ مُخِلٍّ بِالْمَقْصُودِ

زیرا به هر ترتیب که باشد به مقصود لطمه نمی زند
 وَ كَذَا لَا يَشْتَرَطُ الْقَبُولُ بِلَفْظِهِ أَيْ بِلَفْظِ الْإِيجَابِ بَأَنَّ يَقُولَ «زَوَّجْتُكَ» فَيَقُولَ «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ»
 همچنین لازم نیست که قبول از لفظ ایجاب باشد مثلاً بعد از لفظ «زَوَّجْتُ» بگوید: «قَبِلْتُ»
 فَلَوْ قَالَ «زَوَّجْتُكَ» فَقَالَ «قَبِلْتُ النِّكَاحَ» صَحَّ

بنابراین اگر موجب، «زَوَّجْتُكَ» و قابل «قَبِلْتُ النِّكَاحَ» بگوید صحیح است
 لَصَّرَاحَةِ اللَّفْظِ وَ اشْتِرَاكِ الْجَمِيعِ فِي الدَّلَالَةِ.

زیرا این لفظ نیز صراحت لازم را دارد و تمام این تعابیر مقصود واحدی را می رساند.

و لایجوز الْعَقْدُ بِغَيْرِ الْعَرَبِيَّةِ مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا

با وجود قدرت نمی توان عقد را به زبان غیر عربی خواند

وَ الْأَخْرَسُ يَعْقِدُ إِجَابًا وَ قَبُولًا بِالإِشَارَةِ الْمَفْهُمَةِ لِلْمُرَادِ.

و همچنین شخص لال هنگام ایجاب و قبول باید به گونه ای که مقصود را برساند اشاره کند

وَيُعْتَبَرُ فِي الْعَاقِدِ الْكَمَالُ فَالْسَّكْرَانُ بَاطِلُ عَقْدُهُ وَ لَوْ أَجَازَ بَعْدَهُ

عقد باید اهلیت داشته باشد؛ بنابراین شخص مست، گرچه بعد از مستی آن را اجازه کند، باطل است.

وَيَجُوزُ تَوَلَّى الْمَرْأَةِ الْعَقْدَ عَنْهَا وَ عَنْ غَيْرِهَا إِجَابًا وَ قَبُولًا

و زن می تواند ایجاب و قبول عقد را از طرف خود یا دیگری به عهده بگیرد

وَ لَا يُشْتَرَطُ الشَّاهِدَانِ فِي النِّكَاحِ الدَّائِمِ وَ لَا الْوَلِيُّ فِي نِكَاحِ الرَّشِيدَةِ وَ إِنْ كَانَ أَفْضَلُ عَلَى الْأَشْهُرِ حُضُورُ دُو شَاهِدٍ فِي زَوَاجٍ دَائِمٍ

و نیز ولی در ازدواج دختر رشیده شرط نیست، گرچه بنا بر قول اشهر بهتر است

وَ يُشْتَرَطُ تَعْيِينُ الزَّوْجَةِ وَ الزَّوْجِ بِالإِشَارَةِ أَوْ الْإِسْمِ أَوْ الْوَصْفِ

تعیین زن و شوهر با اشاره یا نام یا وصف لازم است

فَلَوْ كَانَ لَهُ بَنَاتٌ وَ زَوْجُهُ وَاحِدَةً وَ لَمْ يُسَمَّهَا فَإِنَّ أَبَهُمْ وَ لَمْ يُعَيَّنْ شَيْئًا فِي نَفْسِهِ بَطَلَ الْعَقْدُ

بنابراین اگر فردی چند دختر داشته باشد و بدون آنکه نام ببرد یکی از آنها را به عقد مردی درآورد چنانچه مبهم گذارد و نزد خود نیز معین نکند

نکاح باطل است

لَا مَتْنَاعَ اسْتِحْقَاقِ الْأَسْتِمْتَاعِ بِغَيْرِ مُعَيَّنٍ.

زیرا کامجویی از غیر معین ناممکن است.

أولياء العقد

اولیای عقد

لَا وِلَايَةَ فِي النِّكَاحِ لِغَيْرِ الْأَبِ وَ الْجَدِّ لَهُ وَ الْحَاكِمِ وَ الْوَصِيِّ لِأَحَدِ الْأَوَّلِينَ

در ازدواج، تنها پدر و جدپدری و حاکم و وصی معین شده از جانب پدر و جدپدری ولایت دارند.

فَوَلَايَةُ الْقَرَابَةِ لِلأَوَّلِينَ ثَابِتَةٌ عَلَى الصَّغِيرَةِ وَ الْمَجْنُونَةِ وَ الْبَالِغَةِ سَفِيهَةً وَ كَذَا الذَّكَرِ الْمُتَصِفِ بِأَحَدِ الْأَوْصَافِ الثَّلَاثَةِ،
 ولایت ناشی از قرابت برای پدر و جدپدری، بر دختر (صغیر) و پسر صغیر، دیوانه و کسی که با حالت سفاقت وارد بلوغ شده ثابت است.
 لا عَلَى الْبِكْرِ الْبَالِغَةِ الرَّشِيدَةِ فِي الْأَصَحِّ.

و بنا بر نظر صحیح تر، چنین ولایتی بر دوشیزه بالغ و رشیده وجود ندارد.
 وَ لَوْ عَضَّلَهَا الْوَلِيُّ وَ هُوَ أَنْ لَا يُزَوِّجَهَا بِالْكَفْوِ مَعَ وُجُودِهِ وَ رَغْبَتِهَا فَلَا بَحْثَ فِي سُقُوطِ وَلَايَتِهِ وَ جَوَازِ اسْتِقْلَالِهَا بِهِ
 اگر ولی، دختر را «عَضَّلَ» کند، - یعنی با وجود تمایل دوشیزه، مانع ازدواجش با همتای موجود او شود - تردیدی در سقوط ولایت و استقلال دختر
 در امر ازدواجش وجود ندارد.
 ولو منع مِنْ غَيْرِ الْكَفْوِ لَمْ يَكُنْ عَضَلًا.

اما اگر از غیر همتا منع کند عضل محسوب نمی شود.
 وَ الْحَاكِمُ وَ الْوَصِيُّ يُزَوِّجَانِ مَنْ بَلَغَ فَاسِدَ الْعَقْلِ أَوْ سَفِيهًا مَعَ كَوْنِ النِّكَاحِ صَالِحًا لَهُ وَ خُلُوهُ مِنَ الْأَبِّ وَ الْجَدِّ لَهُ
 حاکم و وصی می توانند فردی که بالغ شده اما در حال جنون یا سفه است را در صورتی که نکاح به مصلحت او باشد، و پدر و جدپدری نداشته باشد
 همسر دهند؛

وَ لَا وَلَايَةُ لَهُمَا عَلَى الصَّغِيرِ مُطْلَقًا فِي الْمَشْهُورِ وَ لَا عَلَى مَنْ بَلَغَ رَشِيدًا

اما بنا بر قول مشهور به هیچ وجه بر صغیر و بالغ رشید ولایت ندارند.
 وَ يَزِيدُ الْحَاكِمُ الْوَلَايَةَ عَلَى مَنْ بَلَغَ وَ رَشَدَ ثُمَّ تَجَدَّدَ لَهُ الْجُنُونُ.
 البته حاکم افزون بر آن، بر بالغ رشیدی که بعداً دیوانه می شود ولایت دارد.

- ✓ **ولی نکاح:** به کسی گفته می شود که تصمیم ازدواج دختر با اوست مانند پدر در مورد باکره.
- ✓ **عضل:** عبارت است از منع کردن دختر از ازدواج با مردی که هم شأن و کفو دختر است.

اشتراط الخيار في العقد

شرط خيار در عقد

لَا يَجُوزُ اشْتِرَاطُ الْخِيَارِ فِي الْعَقْدِ

شرط خيار در عقد ازدواج جایز نیست

لِأَنَّهُ مُلْحَقٌ بِضُرُوبِ الْعِبَادَاتِ لَا الْمَعَاوَضَاتِ فَيَبْطُلُ الْعَقْدُ بِاشْتِرَاطِ الْخِيَارِ فِيهِ
 زیرا نکاح ملحق به عبادات است نه معاوضات بنابراین با شرط خيار فسخ در نکاح عقد باطل می شود
 لِأَنَّ التَّرَاضِيَّ إِنَّمَا وَقَعَ بِالْشَّرْطِ الْفَاسِدِ وَ لَمْ يَحْصُلْ
 زیرا عقد مقید به شرط فاسد رضایت داده شده بود و این حاصل نگردیده است
 وَ يَصِحُّ اشْتِرَاطُ الْخِيَارِ فِي الصَّدَاقِ

شرط خيار نسبت به مهریه صحیح است

لِأَنَّ ذِكْرَهُ فِي الْعَقْدِ غَيْرُ شَرْطٍ فِي صِحَّتِهِ

زیرا خود مهریه در نکاح شرط صحت عقد نیست

فَيَجُوزُ إِخْلَاؤُهُ عَنْهُ وَ اشْتِرَاطُ عَدَمِهِ

و می توان عقد را بدون آن منعقد ساخت یا نبودن آن را شرط کرد.

فَاشْتِرَاطُ الْخِيَارِ فِيهِ غَيْرُ مُنَافٍ لِمَقْتَضَى الْعَقْدِ

پس شرط خیار، نسبت به مهریه منافاتی با مقتضای عقد ندارد

فَيَنْدَرِجُ فِي عُمُومِ الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ فَإِنْ فَسَخَهُ ذُو الْخِيَارِ ثَبَتَ مَهْرُ الْمَثَلِ مَعَ الدُّخُولِ.

و داخل در عموم «المؤمنون عند شروطهم» می شود در این صورت (یعنی عقد نکاح بدون تعیین مهر) اگر ذوالخیار مهریه را فسخ کند و زناشویی واقع شده باشد؛ مهرالمثل ثابت است.

التوكيل في العقد

توكيل در عقد

يَصِحُّ توكيل كُلِّ مِنَ الزَّوْجَيْنِ فِي النِّكَاحِ

هریک از زوجین می تواند برای عقد نکاح به دیگری وکالت دهد
لأنَّه مِمَّا يَقْبَلُ النِّيَابَةَ وَ لَا يَخْتَصُّ عَرَضُ الشَّارِعِ بِإِقْفَاعِهِ مِنْ مُبَاشِرٍ مُعَيَّنٍ

زیرا نکاح قابل نیابت است و اجرای آن توسط شخص خاصی مورد نظر شارع نمی باشد
فَلْيَقُلْ الْوَلِيُّ: «زَوَّجْتُ مِنْ مَوْكَلِكَ فُلَانًا»

بنابراین ولی زن باید به وکیل شوهر بگوید: «زَوَّجْتُ مِنْ مَوْكَلِكَ فُلَانًا» یعنی: دخترم را به همسری موکل تو که فلانی است درآوردم.
وَ لَا يَقُلْ: «مَنْكَ» بِخِلَافِ الْبَيْعِ وَ نَحْوِهِ مِنَ الْعُقُودِ

و نباید برخلاف بیع و سایر قراردادهای شخص وکیل را طرف ایجاب خود قرار دهد و بگوید: «مَنْكَ»
وَ الْفَرْقُ أَنَّ الزَّوْجَيْنِ فِي النِّكَاحِ رُكْنَانِ بِمُتَابَعَةِ الثَّمَنِ وَ الْمُثْمَنِ فِي الْبَيْعِ

و فرق بین عقد ازدواج و عقد بیع آن است که زوج و زوجه در عقد نکاح، دو رکن به منزله ثمن و مضمن در عقد بیع می باشند و همان گونه که ثمن

و مضمن در عقد بیع باید کر شوند در عقد نکاح هم لازم است که زوج و زوجه نام برده شوند.

وَ لَا بَدَّ مِنْ تَمَسُّكِهِمَا فِي الْبَيْعِ فَكَذَا الزَّوْجَانِ فِي النِّكَاحِ وَلْيَقُلِ الْوَكِيلُ: «قَبِلْتُ لِفُلَانٍ»

و در نکاح؛ نیز باید زن و شوهر معرفی شوند و وکیل باید بگوید: «قبلت لفلان»
وَ لَوْ اقْتَصَرَ عَلَى: «قَبِلْتُ» نَاقِضًا مَوْكَلَهُ فَالْأَقْوَى الصِّحَّةُ

و اگر به «قبلت» بسنده کند در حالی که موکلش را در نظر دارد اقوی صحت آن است
وَ لَا يُزَوِّجُهَا الْوَكِيلُ مِنْ نَفْسِهِ

وکیل نمی تواند زنی را که به او وکالت داده است به عقد خود درآورد

إِلَّا إِذَا أَذِنَتْ فِيهِ عُمُومًا؛ كـ«زَوَّجَنِي مِمَّنْ شِئْتَ» أَوْ «وَلَوْ مِنْ نَفْسِكَ»

مگر آنکه زن به او اذن داده باشد چه به طور عمومی، مثل اینکه بگوید: «من را به ازدواج هر کسی که می خواهی درآور» یا بگوید: «(من را به

ازدواج درآور) حتی اگر به ازدواج خودت باشد»

أَوْ خُصُوصًا فَيَصِحُّ حِينَئِذٍ عَلَى الْأَقْوَى

و یا به طور خصوصی اذن دهد («من را به ازدواج خودت درآور») که در این صورت اقوی صحت نکاح است

لزوم رعاية المصلحة

لزوم رعایت مصلحت

لَا يَزُوجُ الْوَلِيُّ وَ لَا الْوَكِيلُ بِدُونِ مَهْرٍ الْمَثَلِ

ولی دختر صغیره و وکیل زن بالغ نمی توانند آن دختر یا زن را به کمتر از مهر المثل شوهر دهند
وَ لَا بِالْمَجْنُونِ وَ لَا بغيره مِمَّنْ بِهِ أَحَدُ الْعُيُوبِ الْمَجْزُوءَةُ لِلْفُسْخِ.

و نمی توانند آن دختر یا زن را به ازدواج مرد دیوانه یا مردی که یکی از عیوب مجوز فسخ نکاح در او وجود درآوردند.
وَ كَذَا لَا يَزُوجُ الْوَلِيُّ الْطِفْلَ بِذَاتِ الْعَيْبِ

همچنین ولی حق ندارد، پسر صغیر را به ازدواج زنی درآورد که یکی از عیوب در او وجود دارد

فَيَتَخَيَّرُ كُلُّ مِنْهُمَا بَعْدَ الْكَمَالِ لَوْ زَوَّجَ بِنِ لَا يَقْتَضِيهِ الْإِذْنُ الشَّرْعِي

بنابراین هرکدام از دختر صغیره و پسر صغیر پس از بالغ شدن مخیر است (که عقد را فسخ کند) در صورتی که ولی او را به ازدواج کسی درآورده
باشد که برخلاف مقتضای إذن شرعی است.

وَ لَوْ كَانَ الْعَقْدُ عَلَيْهَا بِدُونِ مَهْرٍ الْمَثَلِ عَلَى وَجْهِ الْمَصْلَحَةِ قَوْلَانِ وَالْمُتَّجِهُ هُنَا عَدَمُ الْخِيَارِ.

اگر تزویج زن به کمتر از مهر المثل از روی مصلحت باشد دو قول است که قول درست تر عدم ثبوت خیار است.
وَ أَمَّا تَزْوِيجُهَا بِغَيْرِ الْكَفْوِ أَوْ الْمَعِيبِ فَلَا شُبْهَةَ فِي ثُبُوتِ خِيَارِهَا فِي أَصْلِ الْعَقْدِ.

اما اگر ولی، دختر را به ازدواج مردی درآورد که کفو و همتای دختر نیست، و یا یکی از عیوب مجوز فسخ نکاح را دارد، در این صورت هیچ
تردیدی نیست که دختر می تواند (پس از بلوغ)، اصل عقد را فسخ کند.

نكاح الفضولي

نكاح فضولي

عَقْدُ النِّكَاحِ لَوْ وَقَعَ فَضُولًا مِنْ أَحَدِ الْجَانِبَيْنِ أَوْ مِنْهُمَا يَقِفُ عَلَى الْإِجَازَةِ مِنَ الْمَعْقُودِ عَلَيْهِ أَوْ وَلِيِّهِ وَ لَا يَبْطُلُ مِنْ أَصْلِهِ عَلَى الْأَقْرَبِ

اگر عقد ازدواج از ناحیه یکی از طرفین عقد یا هر دوی آنها به طور فضولی واقع شود، نفوذ عقد متوقف بر اجازه اصیل یا ولی است و اقرب آن است
که نکاح از اصل باطل نمی شود

تزويج الأبوان

نكاح پدر و جدپدری

لَوْ زَوَّجَهَا الْأَبَوَانِ الْأَبُ وَالْجَدُّ بِرَجُلَيْنِ وَ اقْتَرَنَا فِي الْعَقْدِ بِأَنْ اتَّحَدَ زَمَانُ الْقَبُولِ قُدَّمَ عَقْدُ الْجَدِّ

اگر ابوبین یعنی پدر و جدپدری، دختر صغیره را به ازدواج دو مرد درآوردند و عقد هر دو همزمان باشد، به این صورت که زمان قبول (در هر دو عقد)
یکی بوده باشد در این حالت عقد جدپدری (بر عقد پدر) مقدم می شود.

وَ عَلَّلَ مَعَ ذَلِكَ بِأَنَّ وَلَايَةَ الْجَدِّ أَقْوَى لِثُبُوتِ وَلَايَتِهِ عَلَى الْأَبِ وَالْأَجُودُ قَصْرُهُ عَلَى مَحَلِّ الْوَفَاقِ لِأَنَّهُ عَلَى خِلَافِ الْأَصْلِ

زیرا ولایت جد برتر از ولایت پدر است و این حکم چون بر خلاف اصل است محدود به باب نکاح است و محدود به پدر و جد پدیری است نه بالاتر

وَ إِنْ سَبَقَ عَقْدُ أَحَدِهِمَا صَحَّ عَقْدُهُ

اگر عقد پدر و یا عقد جدپدری زودتر از دیگری واقع شود در این صورت، عقد کسی که زودتر واقع شده است صحیح می باشد.

تزويج الأخوان

نکاح توسط برادران

لَوْ زَوَّجَهَا الْأَخَوَانِ بِرَجُلَيْنِ

اگر دو برادر خواهر خود را به ازدواج دو مرد درآورند

فَالْعَقْدُ لِلْسَّابِقِ إِنْ كَانَا وَكِيلَيْنِ،

در صورتی که هر دو از طرف خواهر وکیل باشند، عقد برادری که زودتر واقع شده صحیح است

و إِلَّا فَلتَتَخَيَّرُ مَا شَاءَتْ

و اگر وکیل نباشند دختر مختار است هرکدام را که مایل است برگزیند

فَإِنْ اقْتَرْنَا فِي الْعَقْدِ بَطْلًا إِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُمَا وَكِيلاً

اگر دو برادر خواهر خود را همزمان به عقد درآورند و هر دو نیز وکیل باشند، هر دو عقد باطل است

و إِلَّا صَحَّ عَقْدُ الْوَكِيلِ مِنْهُمَا

ولی اگر یکی از آن دو وکیل باشد، تنها عقد او صحیح است

و لو كانا فضوليَّين و اقترنا تخيَّرت في إجازة ما شاءت منهما و إبطال الآخر أو إبطالهما.

و اگر هر دو فضولی و همزمان باشند، دختر مختار است یکی را انتخاب و یا هر دو را ابطال نماید.

ولاية الأم

ولایت مادر

لَا وِلَايَةَ لِلْأُمِّ عَلَى الْوَلَدِ مُطْلَقاً فَلَوْ زَوَّجَتْهُ أَوْ زَوَّجَتْهَا اعْتَبِرَ رِضَاهُمَا بَعْدَ الْكَمَالِ كَالْفُضُولِيِّ

مادر هیچ ولایتی ندارد بر فرزند مطلقاً (چه پسر چه دختر؛ خواه بالغ یا غیر بالغ)؛ بنابراین اگر مادر، پسر صغیر و یا دختر صغیره خود را (بدون اذن)

به ازدواج شخصی درآورد رضایت پسر و دختر پس از بالغ شدن شرط می باشد، همان گونه که عقد فضولی توسط شخص ثالث همین حکم را دارد.

فَلَوْ ادَّعَتْ الْوَكَالَةَ عَنِ الْإِبْنِ الْكَامِلِ وَ أَنْكَرَ بَطُلَ

اما اگر مادر، (پس از انجام عقد) ادعا کند که از طرف فرزند بالغ و عاقل خود وکالت داشته است ولی پسر او وکالت مادر را انکار کند عقد ازدواج او

باطل بوده است

وَ غَرِمَتْ لِلزَّوْجَةِ نِصْفَ الْمَهْرِ لِتَقْوِيَّتِهَا عَلَيْهَا الْبُضْعُ وَ غُرُورَهَا بِدَعْوَى الْوَكَالَةِ

و مادر باید نصف مهریه را به آن زن خسارت دهد؛ زیرا مادر بهره جنسی بردن آن زن را ضایع کرده است (به تأخیر انداخته است)، و با ادعای وکالت

داشتن از طرف پسرش آن زن را فریب داده است.

المحرّمات

محرّمات

۱. بِالنَّسَبِ: يَحْرُمُ عَلَى الذَّكَرِ بِالنَّسَبِ تِسْعَةُ أَصْنَافٍ مِنَ الْإِنَاثِ:

۱- حرمت ناشی از نسب: ۹ دسته از زنان به واسطه نسب بر مرد حرام می شوند:

۱ - الْأُمُّ و إِنْ عَلَتْ؛ ۲ - الْبِنْتُ؛ ۳ - بَنَّتُهَا و إِنْ نَزَلَتْ؛ ۴ - بِنْتُ الْإِبْنِ فَنَازِلًا؛ ۵ - الْأَخْتُ؛ ۶ - بَنَّتُهَا فَنَازِلًا ۷ - بِنْتُ الْأَخِ و إِنْ

نَزَلَتْ؛ ۸ و ۹ العمة و الخالة فصاعداً.

۱ - مادر هر قدر بالا برود؛ ۲ - دختر؛ ۳ - دختر دختر هر قدر پایین رود؛ ۴ - دختر پسر هر قدر پایین رود؛ ۵ - خواهر؛ ۶ - دختر خواهر هر قدر پایین

رود؛ ۷ - دختر برادر هر قدر پایین رود؛ ۸ و ۹ - عمه و خاله هر قدر بالا روند.

و المراد بالصاعد فيهما عمه الأب و الأم و خالتهما و عمه الجدّ و الجدّة و خالتهما و هكذا

مراد از «از هر قدر بالا رود»، در مورد عمه و خاله؛ عمه و خاله پدر و مادر و عمه و خاله پدر بزرگ و مادر بزرگ است به همین ترتیب.
و یَحْرُمُ عَلَى الْمَرْأَةِ مَا يَحْرُمُ عَلَى الرَّجُلِ بِالْقِيَاسِ

بر همین قیاس، همان زنانی که بر به مرد ازدواج با آنان حرام است بر به زن نیز ازدواج با آن مردان حرام است.
و ضابطُ المحرّمات الجامعُ لها أنّه یحرّمُ عَلَى الْإِنْسَانِ كُلِّ قَرِيبٍ عَدَا أَوْلَادِ الْعُمُومَةِ وَ الْخَوْلَةِ.

قاعده‌ای کلی در محارم نسبی این است که ازدواج با هر خویشاوندی به استثنای فرزندان عمو و عمه و دایی و خاله، بر انسان حرام است.
۲. بِالرَّضَاعِ: وَ یَحْرُمُ بِالرَّضَاعِ مَا یَحْرُمُ بِالنَّسَبِ

۲- حرمت ناشی از رضاع: هر چه به سبب نسب بر انسان حرام می‌شود، با شیرخوردن (رضاع) نیز حرام می‌شود.
فَامَكَ مِنَ الرِّضَاعَةِ هِيَ كُلُّ امْرَأَةٍ أَرْضَعْتَكَ أَوْ رَجَعَ نَسَبٌ مِنْ أَرْضَعْتَكَ أَوْ صَاحِبِ اللَّبَنِ إِلَيْهَا أَوْ أَرْضَعْتَ مَنْ يَرْجِعُ نَسَبُهُ إِلَيْهِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَإِنْ عَلَا

پس مادر رضاعی یک شخص کسی است که به او شیر می‌دهد یا نسب کسی که به او شیر داده و یا نسب مردی که صاحب شیر است به او می‌رسد و یا به زن و مردی که نسب انسان به او می‌رسد هر قدر هم که با او فاصله داشته باشد شیر دهد.

✓ رضاع: به معنای مکیدن شیر از پستان زنی و رضاع محرم به رضاعی گویند که شرایط حرمت که به واسطه آن نکاح حرام می‌شود در آن فراهم باشد.

✓ فحل: به شوهر (زوج) گفته می‌شود که شیر زن شیرده از او حاصل می‌شود و چنانچه شرایط لازم در رضاع محقق باشد موجب نشر حرمت می‌شود.

شروط الرضاع

شروط رضاع:

۱. كونه عَنْ نِكَاحٍ دَوَامًا وَ مُتَعَةً

۱ - شیر زن از نکاح دائم یا موقت حاصل شده باشد
وَ شُبْهَةً عَلَى أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ مَعَ ثُبُوتِهَا مِنَ الطَّرَفَيْنِ

و نکاحی که نیز به شبهه از دو طرف باشد؛ بنابر نظر صحیح تر حکم نکاح صحیح را دارد
وَ إِلَّا ثَبَتَ الْحُكْمُ فِي حَقِّ مَنْ ثَبَتَ لَهُ النَّسَبُ

و اگر شبهه تنها از یک طرف باشد حکم رضاع فقط درباره کسی که نسبت به او قرابت نسبی ثابت است به وجود می‌آید.

۲. صُدُورِ اللَّبَنِ عَنْ ذَاتِ حَمْلٍ أَوْ وَلَدٍ بِالنِّكَاحِ الْمَذْكُورِ

۲ - شیر توسط زنی حاصل شده باشد که یا باردار است، و یا از طریق نزدیکی حلال که ذکر شد دارای فرزند باشد
فَلَا عِبْرَةَ لِلْبَيْنِ الْخَالِيَةِ مِنْهُمَا

بنابراین، شیر زنی که نه باردار بوده و نه صاحب فرزند باشد موجب ایجاد حرمت نمی‌گردد

۳. أَنْ يَنْبَتَ اللَّحْمُ أَوْ يَشْتَدَّ الْعَظْمُ

۳ - از آن شیر گوشت بروید و یا استخوان طفل محکم گردد
أَوْ يَنْبَتَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً أَوْ خَمْسَ عَشْرَةَ رَضْعَةً تَامَةً مُتَوَالِيَةً

یا این که طفل شیرخوار، یک شبانه روز شیر خوردن را کامل کند یا این که پانزده مرتبه شیر خوردن را به طور کامل و پی در پی را کامل کند
وَ الْأَقْرَبُ النَّشْرُ بِالْعَشْرِ وَ عَلَيْهِ الْمُعْظَمُ

و قول نزدیک تر به صواب آن است که به واسطه ده مرتبه شیر خوردن، حرمت ایجاد می شود و بیشتر فقها همین نظر را دارند.
۴. أن يكون المرتضع في الحولين

۴ - شیرخوار باید تا دو سالگی شیر بخورد
و الحولان معتبران في المرتضع دون ولد المرتضعة

و دو سالگی فقط در مورد بچه ای که شیر می خورد شرط است و در مورد فرزند خود زن شیرده شرط نیست.
۵. أن لا يفصل بين الرضعات في الأحوال الثلاثة برضاع أخرى و إن لم يكن رضة كاملة

۵ - بین شیر خوردن های بچه در حالت های سه گانه (یعنی روئیدن گوشت و محکم شدن استخوان، یک شبانه روز و پانزده یا ده مرتبه شیر خوردن) شیر دادن زن دیگری فاصله ایجاد نکند، اگر چه شیر خوردن از زن دیگر، شیر خوردن کامل نباشد.

۶. أن يكون اللبن لفحل واحد فلو أرضعت المرأة جماعة بلبن فحلين فصاعداً لم يحرم بعضهم علي بعض.

۶ - شیر از یک مرد باشد؛ بنابراین اگر زن، چند پسر و دختر را با شیر دو مرد و بیشتر شیر دهد به گونه ای که هیچ دو نفری از کودکان با شیر یک شوهر شیر ندهد هیچ یک از این بچه ها بر یکدیگر حرام نمی شوند (زیرا پسر و دختر با یکدیگر برادر خواهر رضاعی نمی شوند).

أحكام الرضاع

احکام رضاع

إذا كملت الشرائط المعتبرة في التحريم صارت المُرَضْعَةُ أُمًّا وَ الْفَحْلُ أَبًا وَ إِخْوَاتُهُمَا أَعْمَامًا وَ أَخَوَالًا وَ أَوْلَادُهُمَا إِخْوَةٌ وَ آبَاؤُهُمَا أَجْدَادًا.

هرگاه شرایط ایجاد حرمت ازدواج به واسطه رضاع کامل شود زن شیرده، مادر طفل شیرخوار، و مرد صاحب شیر، پدر او می شود؛ و برادران و خواهران این زن و مرد، عموها و عمه ها و دایی ها و خاله های طفل شیرخوار می شوند؛ و فرزندان زن شیرده و مرد صاحب شیر، برادران و خواهران طفل شیرخوار، و پدران این زن و مرد، اجداد طفل شیرخوار محسوب می شوند.

فَلَا يَنْكِحُ أَبُو الْمُرْتَضِعِ فِي أَوْلَادِ صَاحِبِ اللَّبَنِ وَلَادَةً وَ رَضَاعاً

بنابراین پدر طفل شیرخوار نمی تواند با دختران نسبی یا رضاعی مردی که صاحب شیر است ازدواج کند

وَ كَذَا لَا يَنْكِحُ أَبُو الْمُرْتَضِعِ فِي أَوْلَادِ الْمُرَضِيعَةِ وَلَادَةً

همچنین پدر طفل شیرخوار نمی تواند با دختران نسبی زن شیرده ازدواج کند.

وَيَنْكِحُ إِخْوَةُ الْمُرْتَضِعِ نَسَبًا فِي إِخْوَتِهِ رَضَاعاً وَ قِلَ بِالْمَنْعِ.

اما خواهران و برادران نسبی شیرخوار می توانند با خواهران و برادران رضاعی او ازدواج کنند. و قول دیگر این است که این ازدواج ممنوع است ولو لِحَقِّ الرِّضَاعِ الْعَقْدِ حَرَّمَ كَالسَّابِقِ فَلَوْ أَرْضَعَتْ أُمُّهُ أَوْ مَنْ يَحْرُمُ النِّكَاحَ بِإِرْضَاعِهِ كَاخْتَهُ وَ زَوْجَتَهُ أَيْبِهِ وَ ابْنِهِ وَ أَخِيهِ

بَلْبَنِهِمْ زَوْجَتِهِ فَسَدَ النِّكَاحُ

اگر شیر خوردن پس از عقد تحقق پیدا کند موجب حرمت عقد می شود همان گونه که شیر خوردن قبل از عقد، موجب ایجاد حرمت می گردد؛ بنابراین اگر مادرزن و یا هر زنی که ازدواج به واسطه شیردادن آن حرام می شود مانند خواهرزن یا زن پدر زوج، یا زن پسر زوج و یا زن برادر زوج، با شیر پدر زوج یا شیر پسر زوج یا شیر برادر زوج، به زوجه شیرخواره شیر بدهند عقد ازدواج زوج باطل می شود

۳. بِالْمُصَاهَرَةِ: تَحْرُمُ بِالْمُصَاهَرَةِ وَ هِيَ عِلَاقَةٌ تَحْدُثُ بَيْنَ الزَّوْجَيْنِ وَ أَقْرَبَاءِ كُلِّ مِنْهُمَا بِسَبَبِ النِّكَاحِ

۳ - حرمت ناشی از سبب (مصاهره): این عده با مصاهره، یعنی رابطه ای که به سبب ازدواج بین هر یک از زوجین با خویشاوندان دیگری به وجود می آید، حرام می شوند:

۱. زوجه كُلٌّ مِنَ الْأَبِّ فَصَاعِداً وَ الْإِبْنِ فَنَازِلاً وَ إِنْ كَانَتْ لِلْبَنَتِ عَلَى الْآخَرِ إِنْ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا الزَّوْجُ

۱ - زن پدر و اجداد هر قدر بالا رود (مانند جد)، بر پسر؛ و زن پسر، هر قدر پایین رود اگر چه پسر دختر (یعنی نوۀ دختری) باشد بر پدر (و پدر بزرگ) حرام می شود اگر چه شوهر (یعنی پدر یا پسر)، با زن خود نزدیکی نکرده باشد.

۲. اُمُّ المَوْطُوءَةِ حَلَالًا أَوْ حَرَامًا وَ اُمُّ المَعْقُودِ عَلَيْهَا وَ إِن لَّمْ يُدْخَلْ بِهَا فَصَاعِدًا

۲ - مادر زنی که با آن زن از راه حلال و یا از ره حرام نزدیکی شده است، و مادر زنی که با آن زن عقد شده است اگر چه مرد با آن زن نزدیکی نکرده باشد؛ و مادر زن نزدیکی شده و عقد شده هر قدر بالا رود (یعنی مادر بزرگ او به بالا)

۳. ابْنَةُ المَوْطُوءَةِ مَطْلَقًا فَتَنَازَلُ أَيُّ ابْنَةٍ ابْنِهَا وَ ابْنَتِهَا

۳ - دختر زنی که مرد با آن زن نزدیکی کرده است مطلقاً (از راه حرام یا از راه حلال)؛ هر قدر پایین رود، یعنی دختر پسر آن زن و دختر دختر آن زن

لَا ابْنَتُهُ المَعْقُودِ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ دُخُولٍ فَلَوْ فَارَقَهَا قَبْلَ الدُّخُولِ حَلَّ لَهُ تَزْوِيجُ ابْنَتِهَا

اما ازدواج با دختر زنی که مرد با آن زن ازدواج کرده ولی هنوز نزدیکی نکرده است حرام نمی باشد؛ از این رو اگر آن مرد قبل از آن که با آن زن نزدیکی کند از وی جدا شود می تواند با دختر آن زن ازدواج کند.

۴. الْأُخْتُ لِلزَّوْجَةِ فَتَحْرُمُ جَمْعًا لَا عَيْنًا؛ فَمَتَى فَارَقَ الْأُولَى بِمَوْتٍ أَوْ فُسْخٍ أَوْ طَلَاقٍ بَائِنٍ أَمْ انْقَضَتْ عِدَّتُهَا حَلَّتِ الْآخَرُ

۴ - خواهر زن که جمعاً حرام می شود؛ نه عیناً؛ از این رو هر وقت همسر خود به سبب مرگ یا فسخ یا طلاق بائن یا طلاق رجعی و سپری شدن عده جدا شود، نکاح با خواهر او حلال است.

و الْعَمَّةُ وَ الْخَالَهُ وَ إِن عَلْنَا يُجْمَعُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ ابْنَةِ أُخِيهَا أَوْ أُخْتِهَا وَ إِن نَزَلْنَا بِرِضَاءِ الْعَمَّةِ الْخَالَهَ لَا بِدُونِهِ

جمع میان عمه و خاله هر قدر بالا روند از یک سو و دختر برادر و دختر خواهر ایشان هر قدر پایین روند، تنها با رضایت عمه و خاله ممکن است.

و لَوْ تَزَوَّجَ الْأُمُّ وَ ابْنَتُهَا فِي عَقْدٍ وَاحِدٍ بَطَلَا وَ لَوْ جَمَعَ بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ فَكَذَلِكَ وَ مِثْلُهُ مَا لَوْ جَمَعَ بَيْنَ خَمْسٍ فِي عَقْدٍ

همچنین اگر مادر و دختری را طی یک عقد به ازدواج درآورد، نکاح هر دو باطل است و اگر بین دو خواهر نیز جمع کند، همین حکم را دارد مانند جمع پنج زن که باطل است.

✓ **مصاهرت:** علقه خاص بین زوج با خویشاوندان نسبی زوجه و بین زوجه با خویشاوندان نسبی زوج که به سبب نکاح پدید می آید و موجب حرمت ازدواج بین زن و شوهر با خویشاوندان طرف دیگر می گردد.

✓ **موطوءه:** به زنی که به واسطه عقد نکاح یا ملک یمین با وی نزدیکی صورت گرفته باشد موطوءه گفته می شود.

۴. **بِالشُّبْهَةِ وَ الزَّنَا:** حُكْمُ وَطْءِ الشُّبْهَةِ وَ الزَّنَا السَّابِقِ عَلَى الْعَقْدِ حُكْمُ الصَّحِيحِ فِي الْمَصَاهِرَةِ

۴ - **حرمت ناشی از شبهه و زنا:** نزدیکی به شبهه و زنا در صورتی که قبل از عقد واقع شود همان حکم نزدیکی صحیح (از طریق ازدواج) را دارد به لحاظ افرادی که به واسطه مصاهرت، ازدواج با آنان حرام می شود

فَتَحْرُمُ بِهِمَا عَلَى أَبِيهِ وَ ابْنِهِ وَ عَلَيْهِ أُمُّهَا وَ بَنَّتُهَا إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَحْكَامِ الْمَصَاهِرَةِ

بنابراین زنی که از طریق زنا یا شبهه با او نزدیکی شده است به واسطه وطی به شبهه یا زنا، بر پدر و پسر وطی کننده حرام می شود، و نیز مادر و دختر زنی که با او نزدیکی شده است بر وطی کننده حرام می شود و سایر احکام مصاهرت نیز برقرار می باشد.

و لَوْ تَأَخَّرَ الْوُطْءُ فِيهِمَا عَنِ الْعَقْدِ لَمْ تَحْرُمِ الْمَعْقُودُ عَلَيْهَا

اگر در وطی به شبهه و زنا، نزدیکی (وطی) پس از عقد واقع شود، زنی که به ازدواج آن مرد درآمده است بر آن مرد حرام نمی شود.

✓ **وطی:** به داخل کردن آلت تناسلی در قُبُل و دُبُر گفته می شود؛ خواه انزال واقع شود یا واقع نشود.

✓ **وطی به شبهه:** نزدیکی کردن با زن را گوشتن با ظنّ به این که آن زن بر او حلال است.

۵. **بالعقد علی المعتدّة:** من تزوّج امرأةً في عدّتها، بانهةً كانت أو رجعيةً أو عدّة وفاةً عدّة شبهةً عالماً بالعدّة و التحريم، بطل العقد و حرمت أبداً

۵- **حرمت ناشی از نکاح با زنی که در عدّه است:** هر کس زنی را که در عدّه است، اعم از عدّه رجعی و بائن و عدّه وفات و شبهه، با علم به عدّه و حرمت ازدواج با زن در حال عدّه عقد کند، عقد باطل و آن زن برای همیشه بر آن مرد حرام می شود.
 و إن جهل أحدهما - العدة أو التحريم - أو جهلها حرمت إن دخل و إلا فلا

و اگر آن مرد فقط به یکی از این دو مورد، یعنی در عدّه بودن زن یا حرمت ازدواج در حال عدّه، علم داشته باشد، و یا به هر دو مورد جهل داشته باشد در صورتی که با آن زن نزدیکی کرده باشد آن زن حرام ابدی می شود و در غیر این صورت، زن بر او حرام ابدی نمی شود
 و لو اختص العلم بأحدهما دون الآخر اختص به حكمه

اگر مرد یا زن یا یکی از آن دو (به عدّه یا حرمت ازدواج) علم داشته باشد و نفر دیگر علم نداشته باشد در این صورت حکم علم (یعنی حرمت ابدی) به فردی اختصاص دارد که علم داشته باشد.

✓ **معتدّه:** به زنی گفته می شود که عدّه نگه داشته است و در ایام عدّه به سر می برد.
 ۶. **بالزنا بذات بعل:** لا تحرّم الزاني بها على الزاني إلا أن تكون ذات بعلٍ دواماً و مُتعةً و المعتدّة رجعيةً بحكمها دون البائن

۶- **حرمت ناشی از زنا با زن شوهردار:** زنی که با او زنا شده است بر زانی حرام نمی شود، مگر این که زن به عقد دائم یا موقت دارای شوهر باشد و نیز زنی که در عدّه طلاق رجعی استحکم زن شوهردار را دارد، اما زنی که در عدّه طلاق بائن است حکم زن شوهردار را ندارد.
 و لا تحرّم الزانية على الزاني و لا على غيره، و لكن يكره تزويجها مطلقاً على الأصحّ
 زانیه نه بر زانی و نه بر غیرزانی حرام نمی شود؛ ولی نکاح با او بنا بر قول صحیح تر مطلقاً مکروه است.
 ولو زنت امرأة لم تحرّم عليه الأصحّ و إن أصرت على الزنا

اگر زن مرتکب زنا شود و حتی بر آن مداوت نماید، بنا بر قول درست تر بر شوهرش حرام نمی شود.
 ۷. **باللواط:** من أوقب غلاماً أو رجلاً حرمت على الموقب أم الموطوء و إن علّت و أختّه دون بناتها و بنته و إن نزلت من ذكر و أنثي مع سبقه على العقد عليهنّ و لو سبق العقد على الفعل لم يحرم.

۷- **حرمت ناشی از لواط:** هر کس با پسر یا مردی لواط کند مادر مفعول هر قدر بالا رود و خواهر و نه دختران خواهر و دختر مفعول و نوادگان دختری و پسری او بر لواط کننده حرام می شوند؛ چه نسبی؛ چه رضاعی؛ به شرط تقدم لواط بر نکاح و اگر عقد سابق بر لواط باشد حرام نمی شوند
 ۸. **بالإحرام:** لو عقد المحرم عالماً بالتحريم حرمت أبداً بالعقد

۸- **حرمت ناشی از احرام:** اگر در حال احرام و با علم به حرمت زنی را عقد کند اگر چه آمیزش نکرد آن زن برای همیشه بر او حرام می شود و إن لم يدخل، و إن جهل التحريم لم تحرّم و إن دخل بها لكن يقع عقده فاسداً فله العود إليه بعد الإحلال.

و اگر جاهل به حرمت باشد ولو با وی آمیزش کرده باشد بر او حرام نمی شود و عقد او باطل است و می تواند پس از خروج از احرام دوباره او را عقد کند.

۹. **باستيفاء العدد:** لا يجوز أن يجمع زيادةً على أربع بالدوام أما المتعة فلا حصر له على الأصحّ

۹- حرمت ناشی از استیفای عدد: جمع بیش از چهار زن دائمی ممنوع است؛ ولی در ازدواج موقت، بنا بر قول درست تر محدودیتی وجود ندارد
وَإِذَا طَلَّقَ ذُو النِّصَابِ الَّذِي لَا يَجُوزُ تَجَاوُزُهُ وَاحِدَةً أَوْ أَكْثَرَ طَلَاقًا رَجْعِيًّا لَمْ يَجْزُ لَهُ التَّزْوِيجُ دَائِمًا حَتَّى تَخْرُجَ الْمُطَلَّقةُ مِنَ الْعِدَّةِ لِأَنَّ الْمُطَلَّقةَ رَجْعِيًّا بِمَنْزِلَةِ الزَّوْجَةِ كَذَا لَا يَجُوزُ تَزْوِيجُ أُخْتِ الْمُطَلَّقةِ رَجْعِيًّا دَائِمًا وَمُتَعَةً وَ إِنْ كَانَتْ الْمُطَلَّقةُ وَاحِدَةً وَلَوْ كَانَ الطَّلَاقُ بَانْتِجًا جَازَ عَلَى كَرَاهِيَةٍ شَدِيدَةٍ.

اگر کسی که دارای چهار زن عقدی است و نمی تواند از آن تجاوز نماید، یک یا چند تن از آنها را طلاق رجعی دهد، تا زمانی که مطلقه از عده خارج نشده است نمی تواند زن دیگری را به عقد دائم خود درآورد؛ زیرا مطلقه رجعی در حکم زوجه است؛ بنابراین ازدواج دائم در زمان عده، در حکم جمع بیش از چهار زن است و نیز ازدواج دائم یا موقت با خواهر مطلقه رجعی، حتی اگر تنها همسر مرد باشد، همین طور است؛ اما اگر طلاق، بائن باشد، نکاح جایز است؛ ولی کراهت شدید دارد.

۱۰. باطلاق ثلاثاً و تسعاً: لا تحل على المطلق ثلاثاً إلا بالمحلل

۱۰- حرمت ناشی از سه طلاق و نه طلاق: کسی که زن خود را سه بار طلاق داده است، تنها با محلل بر او حلال می شود.
إِذَا طَلَّقَ تِسْعًا لِلْعِدَّةِ يَنْكِحُهَا رَجُلَانِ بَعْدَ الثَّالِثَةِ وَالسَّادِسَةِ فَإِنَّهَا تَحْرُمُ أَبَدًا

ولی زنی که نه بار به طلاق عدی طلاق داده شده است و بعد از طلاق سوم و ششم دو مرد به عنوان محلل با او نکاح کرده اند، بر شوهرش حرام ابدی می شود.

۱۱. باللعان: تحرم الملاءنة أبداً؛ كذا تحرم الصماء و الخرساء إذا قذفها زوجها بما يوجب اللعان لو لا الآفة بأن يرميها بالزنا مع الدعوى المشاهدة و عدم البينة.

۱۱- حرمت ناشی از لعان: زنی که مورد لعان واقع شده است، برای همیشه بر شوهرش حرام می شود؛ همچنین اگر شوهر، زن کر و لال خود را قذف کند، به گونه ای که اگر زن سالم باشد موجب لعان شود، یعنی به او نسبت زنا دهد و ادعا کند که خود او دیده است و شاهد نیز نداشته باشد.

۱۲. بالكفر و الرداد: تحرم الكافرة غير الكتابية و هي اليهودية و النصرانية و المجوسية على المسلم إجماعاً

۱۲- حرمت ناشی از کفر و ارتداد: به اجماع فقها زن کافر غیر کتابی بر مرد مسلمان حرام است. اهل کتاب عبارتند از یهودی، و مسیحی و زرتشتی

و تحرم الكتابية عليه دواماً، لا متعة على الأشهر الأقوال

و بنا بر قول أشهر ازدواج دائم، نه موقت با زن کتابی ممنوع است و لو ارتد أحد الزوجين قبل الدخول بطل النكاح

حال اگر یکی از زوجین پیش از زناشویی مرتد شود، نکاح باطل می شود و يجب على الزوج نصف المهر إن كان الارتداد من الزوج، لأن الفسخ جاء من جهته فأشبهه و الطلاق

و اگر شوهر مرتد گردد باید نصف مهریه را به زن بدهد؛ زیرا او باعث فسخ شده است و عمل او شبیه طلاق است و لو كان الارتداد منها فلا مهر لها، لأن الفسخ جاء من قبلها قبل الدخول.

و اگر زن مرتد شود مهری ندارد؛ زیرا خود او پیش از آمیزش سبب فسخ نکاح شده است.
و لو كان الارتداد بعده أي بعد الدخول وقف انفساخ النكاح على انقضاء العدة إن كان الارتداد من الزوجة مطلقاً أو من الزوج عن غير فطرة

اما اگر ارتداد بعد از زناشویی باشد و ارتداد از طرف زن باشد، چه فطری و چه ملی و یا آن که شوهر مرتد ملی باشد، انفساخ نکاح متوقف بر سپری شدن عده است

فإن رجع المرتد قبل انقضائها ثبت النكاح و إلا إنفسخ و لا يسقط شيء من المهر، لاستقراره بالدخول.

بنابراین اگر شخص مرتد پیش از تمام شدن عده به اسلام برگردد، نکاح پابرجا می ماند و در غیر این صورت منفسخ می شود و در این فرض، چیزی از مهر کاسته نمی شود؛ زیرا با آمیزش تمام مهر بر ذمه زوج مستقر شده است.
و لو كان ارتداده عن فطرة بانة الزوجة في الحال؛ إذ لا تُقبل توبته بل يُقتل و تخرج عنه أمواله بنفس الارتداد و تبين منه زوجته و تعتد عده الوفاة.

اما اگر ارتداد شوهر فطری باشد، زن بی درنگ از شوهر جدال می شود؛ زیرا توبه مرتد فطری پذیرفته نمی شود، بلکه کشته می شود و اموال او به دلیل ارتداد از مالکیت وی خارج و همسرش از او جدا می شود و عده وفات نگه می دارد.

۱۳. **بإسلام الزوجة:** لو أسلم زوج الكتابية فالنكاح بحاله. و لو أسلمت دونه بعد الدخول وقف الفسخ على انقضاء العدة و هي عده الطلاق من حين إسلامها.

۱۳. **حرمت ناشی از مسلمان شدن زوجه:** اگر شوهر زن کتاب مسلمان شود، نکاح ایشان به حال خود باقی می ماند و اگر پیش از زناشویی تنها زن مسلمان شود، نه شوهر فسخ نکاح متوقف بر سپری شدن عده می باشد که با عده طلاق مساوی است و از زمان اسلام آوردن زن محاسبه می شود.

فإن انقضت و لم يسلم تبين أنها بانة من حين إسلامها

اگر عده تمام شود و شوهر مسلمان نشود، معلوم می شود از زمانی که زن اسلام آورده از شوهر خود جدا شده است
و إن أسلم قبل انقضائها تبين بقاء النكاح. هذا هو المشهور بين الأصحاب و عليه الفتوى.

و اگر پیش از انقضای عده اسلام آورد، روشن می شود که نکح باقی بوده است. این حکم نزد فقهای امامیه مشهور و بر طبق آن فتوا داده شده است.

و إن كان الإسلام قبل الدخول و أسلمت الزوجة بطل العقد و لا مهر لها، لأن الفرقاء جاءت من قبلها.

اما اگر اسلام پیش از آمیزش باشد و زن اسلام آورد، عقد باطل است و زن مهر ندارد؛ زیرا جدایی از ناحیه او بوده است.
و إن أسلم الزوج بقي النكاح. و لو أسلما معاً ثبت النكاح لانقضاء المقتضي للفسخ.

و اگر شوهر نیز مسلمان شود، نکاح باقی می ماند و اگر هر دو با هم مسلمان شوند نکاح پابرجا است؛ زیرا مقتضای فسخ موجود نیست.

الكفاءة

همتا بودن (کفو بودن)

الكفاءة هي تساوي الزوجين في الإسلام والإيمان يُعتبر مع ذلك يسار الزوج بالنفقة قوة أو فعلاً.

همتایی یعنی مساوی بودن زن و شوهر در اسلام و ایمان به ائمه و لازم است شوهر قدرت پرداخت نفقه را بالقوه یا بالفعل داشته باشد.

✓ **كفائت:** برابری زن و مرد در اسلام، حریت، نسب، تقوی، مال و حرفه.

الكفاءة معتبرة في النكاح؛ فلا يجوز للمسلمة مطلقاً التزويج بالكافر و هو موضع وفاق. و لا يجوز للنأصب التزويج بالمؤمنة و كذا العكس.

همتایی در نکاح شرط است؛ از این رو زن مسلمان مطلقاً نمی تواند به عقد کافر درآید. این حکم مورد اتفاق فقها است و ناصبی نیز نمی تواند با زن شیعه ازدواج کند و بالعکس.

و يجوز للمسلم التزويج متعة و استدامة بالكافرة

اما مرد مسلمان می تواند به عقد موقت با زن کافر ازدواج کند یا پس از اسلام آوردن خود، بر نکاح با او باقی بماند

و هل يجوز للمسلم التزويج بالمخالف من أى فرق الإسلام كان ولو الشيعة غير الإمامية؟

اما آیا زن شیعه می تواند با غیرشیعه از فرق اسلامی، حتی با شیعیان غیرامامیه ازدواج کند یا خیر؟
قولان، أحدهما المنع؛ الثاني الجواز على كراهية

دو نظر وجود دارد: نظریه اول عدم جواز است؛ نظریه دوم جواز همراه با کراهت است.
أما العكس فجائز؛ لأن المرأة تأخذ من دين بعليها

اما عکس این حالت جایز است؛ زیرا زن متأثر از اعتقادات دینی همسر خود است.
و ليس التمكن من النفقة شرطاً في صحة العقد نعم هو شرط في وجوب الإجابة منها أو من وليها

تمکن از دادن نفقه شرط صحت عقد نکاح نیست؛ البته قدرت بر انفاق، شرط وجوب پذیرش پیشنهاد ازدواج مرد از سوی زن یا ولی زن است.

الخطبة

✓ خطبه: خواستگاری کردن مرد از زن است به منظور ازدواج کردن با وی.

خواستگاری

لَا يَجُوزُ التَّعْرِيزُ بِالْعَقْدِ لِذَاتِ الْبُعْلِ اتِّفَاقًا وَ لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ

به کنایه خواستگاری کردن از زن شوهردار به اتفاق فقها جایز نیست چون موجب فساد است

و لَا لِلْمُعْتَدَةِ رَجْعِيَّةً وَ إِذَا حَرَّمَ التَّعْرِيزُ لَهَا فَالْتَّصْرِيحُ أَوْلَى.

هم چنین (به کنایه خواستگاری کردن) از زنی که در عده طلاق رجعی به سر می برد (جایز نیست) و خواستگاری صریح به طریق اولی حرام است.

و يَجُوزُ فِي الْمُعْتَدَةِ بَائِنًا التَّعْرِيزُ مِنَ الزَّوْجِ وَ غَيْرُهُ

خواستگاری به کنایه توسط شوهر و غیرشوهر از زنی که در عده طلاق بائن است جایز می باشد

و التَّصْرِيحُ مِنْهُ إِنْ حَلَّتْ لَهُ فِي الْحَالِ

و نیز خواستگاری صریح توسط شوهر از چنین زنی به شرط آن که ازدواج با وی در آن لحظه بر شوهر حلال باشد، جایز است.

و يَحْرُمُ أَنْ تَوْقَفَ حِلُّهَا لَهُ عَلَى الْمُحَلَّلِ

خواستگاری صریح در صورتی که حلال شدن زن بر شوهر متوقف بر محلل باشد حرام است

وَ كَذَا يَحْرُمُ التَّصْرِيحُ فِي الْعِدَّةِ مِنْ غَيْرِهِ مُطْلَقاً

و خواستگاری صریح از زنی که در عده است مطلقاً بر غیر شوهر حرام است

سِوَاءَ تَوْقَفِ حِلِّهَا لِلزَّوْجِ عَلَى مُحَلِّلٍ أَمْ لَا

خواه حلیت زن بر شوهر متوقف به محلل باشد یا نباشد

و يَحْرُمُ التَّعْرِيزُ لِلْمُطَلَّاقَةِ تَسْعًا لِلْعِدَّةِ مِنَ الزَّوْجِ لِامْتِنَاعِ نِكَاحِهَا

و خواستگاری به کنایه توسط شوهر از زنی که نه بار طلاق عدی داده شده حرام است؛ زیرا ازدواج شوهر با چنین زنی حرام است.

و مَثَلُهُ الْمُلَاعَنَةُ وَ نَحْوُهَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ عَلَى التَّأْيِيدِ وَ يَجُوزُ التَّعْرِيزُ لَهَا مِنْ غَيْرِهِ.

خواستگاری به کنایه از زنی که مورد لعان واقع شده و نیز سایر زنانی که بر شوهر حرام ابدی هستند همین طور است اما خواستگاری به کنایه توسط

غیر شوهر از چنین زنانی جایز است.

و تحرم الخطبة بعد إجابة الغير و لو خالف و عقد صح و قيل: تُكره الخطبة

خواستگاری کردن پس از پذیرش پیشنهاد ازدواج دیگری حرام است ولی اگر شخص سربچی کرده و زن را به عقد خود درآورد، نکاح صحیح

است، و گفته شده است که خواستگاری کردن مکروه است.

نکاح الشُّغار

نکاح شِغار

نکاح الشُّغار باطلٌ و هو أنَّ يزوّج كلٌّ من الوليّین الآخرَ علی أن یكون بُضْعُ كلٍّ واحدٍ مَهراً للأخری.

نکاح شِغار باطل است و آن عبارت است از این که هر یک از دو ولی، با مهر قراردادن دختران شان، آن دو را به عقد یکدیگر درآورند.

✓ نکاح شِغار: به این صورت است که دو زن به ازدواج دو مرد درآیند به گونه ای که نکاح هر یک از آن دو، مهریه دیگری قرار داده شود.

نکاح المتعة

ازدواج موقت

مشروعیة المتعة

مشروعیت ازدواج موقت

لا خِلافَ بَیْنِ الإِمَامِیَّةِ فِی شَرْعِیَّتِهِ مُسْتَمَرّاً إِلَى الْآنَ أَوْ لَا خِلافَ بَیْنِ الْمُسْلِمِیْنَ قَاطِبَةً فِی أَصْلِ شَرْعِیَّتِهِ وَ إِنْ اِخْتَلَفُوا بَعْدَ ذَلِكَ فِی نَسْخِهِ.

استمرار مشروعیت متعه تاکنون مورد اتفاق فقهای امامیه است؛ بلکه اصل مشروعیت آن مورد قبول همه مسلمان ها است، اگر چه بعداً در نسخ آن اختلاف کرده اند.

و القرآن الکریم مُصَرِّحٌ بِهِ فِی قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ»

و قرآن کریم به آن تصریح کرده است: «مهریه زنانی را که از آنان کام گرفته اید بپردازید»

اتَّفَقَ جَمْعُهُورُ الْمَفْسِّرِیْنَ عَلَی أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ نِكَاحُ الْمُتَعَةِ وَ أَجْمَعَ أَهْلُ الْبَيْتِ (ع) عَلَی ذَلِكَ وَ دَعَوَى نَسْخِهِ لَمْ تَنْتَبِثْ

جمههور مفسران اتفاق دارند که مراد از آیه، ازدواج موقت است و اهل بیت (ع) نیز بر این مطلب اجماع دارند و ادعای نسخ آن ثابت نشده است. تحریم بعض الصحابة تشریع مردودٌ علیه

تحریم این ازدواج توسط یکی از صحابه نیز بدعت و مردود است

✓ متعه: مالی که در مقابل تملک بُضْع و یا استیفای بُضْع زن از راه غیر زنا به او داده می شود.

شروطها و أحكامها

شرایط و احکام متعه

إِجَابَهُ وَ قَبُولَهُ كَالدَّائِمِ وَ يَزِيدُ:

إِجَابَ وَ قَبُولَ عَقْدٍ مُوقَّتٍ، مَانِدٌ عَقْدَ دَائِمٍ اسْتِ وَ إِنْ شَرُوطٌ بِهِ أَنْ ضَافَهُ مِی شُود:

۱. ذِکْرُ الْأَجْلِ الْمَضْبُوطِ

۱- ذکر مدت معین

۲. ذِکْرُ الْمَهْرِ الْمَضْبُوطِ. وَلَوْ أُخْلِيَ بِهِ بِطَلِ الْعَقْدِ؛ بِخِلَافِ الدَّائِمِ

۲- ذکر مهر معین، به طوری که اگر به این شرط عمل نشود، برخلاف نکاح دائم، عقد باطل می شود.

وَ حُكْمُهُ كَالدَّائِمِ فِی جَمِیعِ مَا سَلَفَ إِلَّا مَا اسْتُثْنِیَ مِنْ أَنَّ الْمُتَعَةَ لَا تَتَحَصَّرُ فِی عَدَدٍ وَ نِصَابٍ وَ مِنْ أَنَّهَا تَصَحُّ بِالْكِتَابِیَّةِ ابْتِدَاءً

عقد منقطع تمام احکام نکاح دائم را که گذشت دارا است. مگر مواردی که استثنا شده است، مثل این که به عدد معینی محدود نیست و اینکه متعه اهل کتاب از ابتدا جایز است

و لا تقدیر فی المهر قِلَّةً و کثَرَةً بل ما تراضیا علیه و کذا فی الأجل قِلَّةً و کثَرَةً

در ازدواج موقت مهریه و نیز مدت از جهت کمی و زیادی، میزان معینی ندارد؛ بلکه به رضایت دو طرف بستگی دارد
 وَ لَوْ وَهَبَهَا الْمُدَّةَ قَبْلَ الدُّخُولِ فَعَلَيْهِ نِصْفُ الْمُسَمَّى

اگر شوهر پیش از زناشویی تمام مدت را ببخشد باید نصف مهر تعیین شده یعنی (مهر المسمی) را بپردازد

وَالظَّاهِرُ أَنَّ هَذِهِ الْهَبَةَ إِسْقَاطُ بِمَنْزِلَةِ الْإِبْرَاءِ فَلَا يَنْتَقِرُ إِلَى الْقَبُولِ

و ظاهر این است که بخشش مزبور اسقاط و در حکم ابراء است و به قبول نیاز ندارد

و لو أَخَلَّتْ بِشَيْءٍ مِنَ الْمُدَّةِ قَاصَّهَا

اگر زن مقداری از مدت را هدر دهد، شوهر می تواند به نسبت به آن از مهر بکاهد

وَ لَوْ أَخَلَّ بِالْأَجَلِ فِي مَتْنِ الْعَقْدِ انْقَلَبَ دَائِمًا أَوْ بَطَلَ عَلَى خِلَافٍ

اگر در عقد منقطع مدت در خود عقد ذکر نگردد؛ در اینکه عقد به صورت دائم منعقد می شود یا باطل است اختلاف است

هَذَا هُوَ الْأَقْوَى أَنَّ الْمُتَعَةَ شَرْطُهَا الْأَجَلُ إِجْمَاعًا وَ الْمَشْرُوطُ عَدَمُ عَدَمِ شَرْطِهِ

که نظر قوی تر این است که شرط نکاح موقت به اجماع علما داشتن مدت است و لازمه عدم شرط عدم مشروط است

وَ أَنَّ الدَّوَامَ لَمْ يَقْصَدْ وَ الْعُقُودُ تَابِعَةٌ لِلْقُصُودِ

افزون بر آن دوام نکاح قصد نشده است حال آن که قراردادهای تابع قصد می باشند

وَ صَلَاحِيَّةُ الْإِيجَابِ لَهُمَا لَا يُوجِبُ حَمْلَ الْمَشْتَرَكِ عَلَى أَحَدٍ مَعْنِيَّتُهُ مَعَ إِرَادَةِ الْمَعْنِي الْأَخَرِ الْمُبَايِنِ لَهُ

و اینکه صیغه ایجاب برای نکاح موقت و دائم صلاحیت دارد موجب نمی شود که آن را شخصا به یکی از آن دو حمل کنیم در حالی که دیگری

قصد شده است

حکم فساد العقد

حکم فساد عقد

لَوْ تَبَيَّنَ فَسَادُ الْعَقْدِ إِمَّا بِظُهُورِ زَوْجٍ أَوْ عِدَّةٍ أَوْ كَوْنِهَا مُحَرَّمَةً عَلَيْهِ جَمْعًا أَوْ عَيْنًا أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْمُفْسِدَاتِ فَمَهْرُ الْمَثَلِ مَعَ الدُّخُولِ وَ جَهْلُهَا حَالَةَ الْوُطْءِ

اگر معلوم شود که نکاح فاسد بوده است چه به خاطر شوهردار بودن زن یا در عده بودن وی یا حرمت ازدواج با او جمعاً یا عیناً و مانند آن و آمیزش

نیز صورت گرفته باشد و زن نیز در آن حالت به فساد عقد جاهل باشد مرد باید مهرالمثل را بپردازد

لِأَنَّهُ وَطْءٌ مُحْتَرَمٌ فَلَا بَدَلَ لَهُ مِنْ عَوْضٍ وَ قَدْ بَطَلَ الْمُسَمَّى فَيَتَبَتُّ مَهْرُ مِثْلِهَا

زیرا این زناشویی محترم است و ناگزیر باید عوضی داشته باشد و چون باطلان عقد مهر تعیین شده در آن نیز باطل شده مهرالمثل ثابت می شود

انقضاء المتعة

پایان ازدواج موقت

لَا يَقَعُ بِهَا طَلَاَقٌ بَلْ تَبَيَّنَ بِانْقِضَاءِ الْمُدَّةِ أَوْ بِهَيْبَتِهِ إِيَّاهَا

در نکاح منقطع طلاق وجود ندارد بلکه زن با پایان مدت یا بذل آن از طرف شوهر از زوجیت خارج می شود

وَ لَا إِيلَاءَ عَلَى أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى فِي قِصَّةِ الْإِيلَاءِ: «وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ» وَ لَيْسَ فِي الْمُنْعَةِ طَلَاَقٌ

و نیز ایلاء صورت نمی گیرد؛ زیرا قرآن کریم در جریان مسأله ایلاء از طلاق سخن به میان آورده، می فرماید: «و اگر تصمیم به طلاق گرفتند»،

در حالی که در نکاح موقت طلاق راه ندارد.

وَ لَا لِعَانَ إِلَّا فِي الْقَدْفِ بِالزَّوْنِ

و لعان نیز واقع نمی شود مگر اینکه نسبت زنا داده شده باشد

التوارث في المتعة

توارث در ازدواج موقت

لَا تَوَارِثُ بَيْنَهُمَا إِلَّا مَعَ شَرْطِهِ فِي الْعَقْدِ فَيَنْبُتُ عَلَى حَسَبِ مَا يَشْتَرِطَانِهِ
در عقد موقت میان زن و شوهر توارث برقرار نمی شود مگر آنکه این امر در ضمن عقد شرط شود که به شرط عمل می شود
أَمَّا انْتِفَاؤُهُ بِدُونِ الشَّرْطِ فَلِلْأَصْلِ
اما عدم توارث بدون شرط به خاطر اصل عدم توارث است
وَلِأَنَّ الْإِرْثَ حَكْمَ شَرْعِيٍّ فَيَتَوَقَّفُ ثُبُوتُهُ عَلَى تَوْظِيفِ الشَّارِعِ وَلَمْ يَنْبُتْ هُنَا
وارث از احکام شرعی است؛ و تحقق آن در هر مورد متوقف بر جعل آن از طرف شارع است و در اینجا چنین جعلی وجود ندارد

الظهار في المتعة

ظهار در ازدواج موقت

وَيَقَعُ بِهَا الظَّهَارُ عَلَى أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ لِعُمُومِ الْآيَةِ فَإِنَّ الْمُسْتَمْتِعَ بِهَا زَوْجَةٌ وَلَمْ تَخْصَ، بِخِلَافِ مَا سَبَقَ.
ظهار بنابر قول درست تر در متعه ممکن است زیرا آیه مربوط به آن عمومیت دارد زیرا زنی که با او ازدواج موقت می شود زوجه محسوب می شود و
آیه مذکور تخصیص نخورده است برخلاف آنچه که قبلاً بیان شد

العدة في المتعة

عده در ازدواج موقت

عِدَّتُهَا مَعَ الدُّخُولِ إِذَا انْقَضَتْ مُدَّتُهَا أَوْ وَهَبَهَا حَيضَتَانِ إِنْ كَانَتْ مِمَّنْ تَحِيضُ
عده زن منقطع در صورت نزدیکی و انقضای مدت یا بذل آن، دو حیض است، به شرط آن که زن یائسه نباشد
وَلَوْ اسْتَرَبَتْ بِأَنْ لَمْ تَحِضْ وَ هِيَ فِي سِنِّ مَنْ تَحِيضُ فَخَمْسٌ وَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا وَ هُوَ مَوْضِعُ وَفَاقٍ
و اگر مستترابه باشد، یعنی با وجود اقتضای سن، عادت زنانگی نبیند، عده او چهل و پنج روز است و این حکم مورد اتفاق فقها است.
وَتَعْتَدُ مِنَ الْوَفَاةِ بِأَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَ عَشْرَةٍ وَ لَوْ كَانَتْ حَامِلًا فَأَبْعَدُ الْأَجَلَيْنِ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَ عَشْرَةٍ وَ مَنْ وَضَعَ الْحَمْلَ
و عده وفات برای این زن، چهار ماه و ده روز است و اگر باردار باشد، عده وفات عبارت است از طولانی ترین مدت از میان دو مدت فوق، یعنی
چهار ماه و ده روز و وضع حمل

المهر

مهریه

موضوع المهر و تقدیره

موضوع مهر و اندازه آن

كُلُّ مَا يَصْلُحُ أَنْ يُمْلِكَ عَيْنًا كَانَ أَوْ مَنْفَعَةً كَتَعْلِيمِ صَنْعَةٍ أَوْ سُورَةٍ يَصِيحُ إِمْهَارُهُ

هر چیز قابل تملکی را چه عین باشد چه منفعت مانند آموزش حرفه یا سوره ای از قرآن می توان مهر قرار داد.
لَا تَقْدِيرَ فِي الْمَهْرِ قَلَّةً وَ لَا كَثْرَةً عَلَى الْمَشْهُورِ

بنابر نظر مشهور فقها مهر از جهت کمی یا زیادی حدی ندارد
لَقَوْلِهِ تَعَالَى «وَأَتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا» وَ هُوَ الْمَالُ الْعَظِيمُ
چرا که خداوند می فرماید: «و برای یکی از آنان مقدار زیادی مهر قرار داده اید» و مراد از «قنطار» مال زیاد است
و يُكْرَهُ أَنْ يَتَجَاوَزَ السَّنَةَ وَ هُوَ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ
البته تجاوز آن از مهرالسنه که پانصد درهم می باشد کراهت دارد

✓ **صِدَاق:** به معنای مهریه است.

تعیین المهر

تعیین مهر

يَكْفِي فِيهِ الْمُشَاهَدَةُ عَنِ اعْتِبَارِهِ بِالْكَيْلِ أَوْ الْوِزْنِ أَوْ الْعَدَدِ

در مهر می توان به جای اندازه گیری با پیمانه یا وزن یا عدد آن را مشاهده نمود
لَا رُتْفَاعَ مُعْظَمَ الْعَرَرِ بِالْمُشَاهَدَةِ

زیرا عمده جهالت با مشاهده برطرف می شود
وَ اغْتِفَارِ الْبَاقِي فِي النِّكَاحِ لِأَنَّهُ لَيْسَ مُعَاوَضَةً مَحْضَةً

و مقدار باقیمانده نیز در نکاح مورد توجه قرار نمی گیرد زیرا نکاح معاوضه صرف نیست
بِحَيْثُ يُنَافِيهِ مَازَادُ مِنْهُ

تا بیشتر شدن مهر از آنچه که مشاهده شده است با طبیعت آن منافات داشته باشد
وَ لَوْ لَمْ يُشَاهِدْ أُعْتَبِرَ التَّعْيِينُ قَدْرًا وَ وَصْفًا

اگر مهر مشاهده نشود باید با اندازه و وصف معلوم گردد
إِنْ كَانَ مِمَّا يُعْتَبَرُ بِهِمَا أَوْ وَصْفًا خَاصَّةً إِنْ اكْتَفِيَ بِهِ

در صورتی که مهریه از چیزهایی باشد که برای تعیین آن وصف کردن کافی است شرط است که فقط با توصیف کردن آن مشخص شود

تفویض البضع

تفویض بضع

وَ يَصِحُّ الْعَقْدُ الدَّائِمُ مِنْ غَيْرِ ذِكْرِ الْمَهْرِ وَ هُوَ الْمُعْتَبَرُ عَنْهُ بِتَفْوِضِ الْبُضْعِ

عقد دائم بدون ذکر مهر که از آن به «تفویض بضع» تعبیر می شود صحیح است
وَ حِينَئِذٍ فَلَا يَجِبُ الْمَهْرُ بِمَجَرَّدِ الْعَقْدِ فَإِنْ دَخَلَ بِهَا فَمَهْرُ الْمَثَلِ

در این صورت به مجرد عقد مهری لازم نمی گردد حال اگر شوهر با زن مباشرت کند مهرالمثل تعلق می گیرد
وَالْمُرَادُ بِهِ مَا يَرْغَبُ بِهِ فِي مِثْلِهَا نَسَبًا وَ سُنًّا وَ عَقْلًا وَ يَسَارًا وَ بَكَارَةً وَ أَضْدَادَهَا وَ غَيْرَهَا.

که مراد از آن مهریه ای است که برای امثال این زن با توجه به شرافت خانوادگی و سن و خود و توانگری و دوشیزگی و ویژگی های دیگر قرار داده می شود.

وَ إِنْ طَلَّقَ قَبْلَ الدُّخُولِ فَلَهَا الْمُتْنَعَةُ

در تفویض بضع یعنی ذکر نکردن مهر در عقد اگر شوهر قبل از نزدیک زن را طلاق دهد زن مستحق مهرالمتعه است
وَ الْمُعْتَبَرُ فِي الْمُتْنَعَةِ حَالُ الزَّوْجِ فِي السَّعَةِ وَ الْإِقْتَارِ وَ الْمَرْجِعُ إِلَى الْعُرْفِ بِحَسَبِ زَمَانِهِ وَ مَكَانِهِ وَ شَأْنِهِ

و در آن حال مرد از حیث غنا و فقر ملاک است که با ملاحظه زمان و مکان و موقعیت مرد با مراجعه به عرف تعیین می شود
و لَوْ تَرَضِيَ بَعْدَ الْعَقْدِ بِفَرْضِ الْمَهْرِ جَازَ وَصَارَ لَازِمًا

و اگر زن و مرد پس از عقد بر مهر معینی توافق کنند صحیح است و پرداخت آن لازم می شود
رَادَ عَنْ مَهْرِ الْمِثْلِ أَمْ سَاوَاهُ أَمْ قَصَرَ

چه مهر قراردادی بیش از مهرالمثل باشد چه مساوی آن چه کمتر از آن
فَإِنْ اخْتَلَفَا قِيلَ: لِلْحَاكِمِ فَرْضُهُ بِمَهْرِ الْمِثْلِ

حال اگر زن و مرد در تعیین مهر اختلاف کنند، گفته شده است که حاکم مهرالمثل را به عنوان مهر قرار می دهد
كَمَا أَنَّ لَهُ تَعْيِينَ النِّقَّةِ لِلزَّوْجَةِ عَلَى الْغَائِبِ

چنان که تعیین نفقه زنی که شوهر او غایب است با حاکم می باشد

و لَوْ مَاتَ أَحَدُ الزَّوْجَيْنِ مَعَ تَقْوِيضِ الْبُضْعِ قَبْلَ الدُّخُولِ فَلَا شَيْءَ لِرِضَاهُمَا بِغَيْرِ مَهْرٍ

اگر یکی از زوجین در صورت تفویض بضع، پیش از نزدیکی فوت کند مهری وجود ندارد زیرا خود به نکاح بدون مهر رضایت داده اند
✓ **تفویض البضع:** هرگاه مهریه اصلاً در متن عقد ذکر نشود یا شرط شود که در عقد مهرالمسمی تعیین نگردد؛ یعنی به عدم مهریه تصریح گردد، تفویض البضع گفته می شود.

✓ **مهرالمثل:** به مهریه مثل مهریه زنان همردیف زن گفته می شود که طبق ملاک های تعیین می شود.

✓ **مهرالسنة:** به مهریه ای گفته می شود که پیامبر (ص) آن را مهریه زنان خود قرار داده اند که پانصد درهم است.

تفویض المهر

تفویض مهر

لَوْ قَوَّضَا تَقْدِيرَ الْمَهْرِ إِلَى أَحَدِهِمَا صَحَّ وَ هُوَ الْمُعَبَّرُ عَنْهُ بِتَقْوِيضِ الْمَهْرِ

اگر زن و شوهر یک نفر از خودشان را برای تعیین مهر انتخاب کنند صحیح است که به آن تفویض مهر گفته می شود.
و لَزِمَ مَا حَكَمَ بِهِ الزَّوْجُ مِمَّا يَتِمُّوْلُ وَ إِنْ قَلَّ وَ مَا حَكَمَتْ بِهِ الزَّوْجَةُ إِذَا لَمْ يَتَجَاوَزْ مَهْرَ السَّنَةِ

مقداری را که شوهر از چیزهای را که مالیت دارند تعیین می کند، حتی اگر کم باشد و نیز آن چه را که نیز زن تعیین می کند، به شرط آن که از مهرالسنة تجاوز نکند الزامی است

و لو طَلَّقَ قَبْلَ الدُّخُولِ فَنَصَفُ مَا يَحْكُمُ بِهِ الْحَاكِمُ؛ سِوَاءَ وَقَعِ الْحُكْمُ قَبْلَ الطَّلَاقِ أَمْ بَعْدَهُ

و اگر قبل از نزدیکی طلاق دهد، مهریه زن نصف مقداری است که داور قبل و یا بعد از طلاق تعیین می کند
لَآنَ ذَلِكَ هُوَ الْفَرْضُ الَّذِي يَنْتَصِفُ بِالطَّلَاقِ

زیرا مقدار تعیین شده، همان مهری است با طلاق نصف می شود

و لَوْ مَاتَ الْحَاكِمُ قَبْلَ الدُّخُولِ وَ الْحُكْمُ فَالْمَرْوِيُّ أَنَّ لَهَا الْمُتَعَةَ وَ الْمِيرَاثَ

اگر داور پیش از نزدیکی و تعیین مهر فوت کند، روایت شده است که زن مستحق مهرالمتعه و میراث است
و لو مَاتَ الْمُحْكَمُ عَلَيْهِ وَحْدَهُ فَلِحَاكِمِ الْحُكْمِ، إِذِ التَّقْوِيضُ إِلَيْهِ قَدْ لَزِمَ بِالْعَقْدِ، فَلَا يَبْطُلُ بِمَوْتِ الْمُحْكَمِ عَلَيْهِ وَ لِأَصَالَةِ بَقَائِهِ

و اگر تنها کسی که داور نیست فوت نماید، داور مهر را تعیین می کند؛ زیرا از آنجا که واگذاری حق تعیین مهریه به داور در ضمن عقد لازم بوده است، قابل تغییر نیست و با مرگ طرفی که داور نیست باطل نمی شود و مقتضای استصحاب نیز بقای داوری است.

✓ **تفویض المهر:** عبارت است از ایم که در عقد نکاح تعیین کردن مقدار مهریه به یکی از زوجین یا به هر دو و یا به شخص ثالث واگذار شود.

استقرار المهر

استقرار مهر

الصَّدَاقُ يُمْلِكُ بِأَجْمَعِهِ بِالْعَقْدِ مِلْكاً مُتَزَلِزِلاً وَ يَسْتَقَرُّ بِأَحَدِ أُمُورٍ أَرْبَعَةٍ:

به مجرد عقد، تمام مهر به طور متزلزل به ملکیت زن درمی آید و با یکی از امور چهارگانه زیر استقرار می یابد:

۱ - الدخول إجماعاً؛ ۲ - رِدَّةُ الزَّوْجِ عَنْ فِطْرَةٍ؛ ۳ - موتَه؛ ۴ - موتها في الأشهر

۱ - نزدیکی؛ ۲ - ارتداد فطری شوهر؛ ۳ - فوت شوهر؛ ۴ - فوت زن. مورد اول اجماعی و موارد بعدی مطابق قول مشهور فقها است

الرجوع إلى نصف المهر

پس گرفتن نصف مهر

لو أبرأته من الصَّدَاقِ صَمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ الدُّخُولِ رَجَعَ عَلَيْهَا بِنِصْفِهِ

اگر زن ذمه شوهر را نسبت به مهر بریء کند، سپس شوهر پیش از نزدیکی او را طلاق دهد، شوهر می تواند برای استرداد نصف مهریه به زن مراجعه کند.

لَإِنَّهَا حِينَ الْإِبْرَاءِ كَانَتْ مَالِكَةً لِجَمِيعِ الْمَهْرِ مِلْكاً تَامَماً وَ مَا يَرْجِعُ إِلَيْهِ بِالطَّلَاقِ مِلْكٌ جَدِيدٌ وَ لِهَذَا كَانَ نَمَؤُهُ لَهَا

زیرا زوجه هنگام ابراء مالک تمام مهر بوده و مقدار مهریه ای که بواسطه طلاق به مرد می رسد ملکیت جدید می باشد و به همین دلیل است که نمائات مهر متعلق به زن است

وَ كَذَا يَرْجِعُ عَلَيْهَا بِنِصْفِهِ لَوْ خَلَعَهَا بِهِ أَجْمَعَ قَبْلَ الدُّخُولِ

اگر شوهر همسرش را پیش از نزدیکی در مقابل تمام مهر به طریق خُلَع طلاق دهد می تواند نصف مهر را از او بخواهد

وَ لَوْ أَصْدَقَهَا تَعْلِيمَ صِنَاعَةٍ ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ الدُّخُولِ كَانَ لَهَا نِصْفُ أُجْرَةِ التَّعْلِيمِ

و اگر مهر زن را آموزش یک حرفه قرار داد و سپس او را پیش از نزدیکی طلاق دهد زن مستحق نصف اجرت چنین آموزشی می باشد و لو کان قد عَلِمَهَا الصَّنْعَةَ رَجَعَ بِنِصْفِ الْأُجْرَةِ

و اگر مرد قبلاً آن حرفه را به او یاد داده باشد نصف اجرت آن را از زن می گیرد

وَ قِيلَ يُعْلَمُهَا النَّصْفَ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ كَمَا يُعْلَمُهَا الْوَاجِبُ وَ هُوَ قَرِيبٌ

و در مورد فرض قبل، گفته شده است که نیمی از آن حرفه را از پس پرده به زن تعلیم می دهد همان طور که احکام واجب را می تواند به او آموزش دهد و همین بیان درست تر است.

الاشتراط في العقد

شروط ضمن عقد

يَجُوزُ اشْتِرَاطُ مَا يُوَافِقُ بِهِ الشَّرْعُ فِي عَقْدِ النِّكَاحِ

شرط کردن امور موافق شرع در ضمن نکاح جایز است

فَلَوْ شَرِطَ مَا يُخَالِفُهُ لَغَيِّ الشَّرْطُ وَصَحَّ الْعَقْدُ وَ الْمَهْرُ

بنابراین اگر شرط خلاف شرع بشود شرط مزبور بی اثر ولی عقد و مهر صحیح است
كَاشْتَرَا طُ أَنْ لَا يَنْزَوْجَ عَلَيْهَا

مانند اینکه شرط شود شوهر زن دیگری نگیرد
و لو شَرِطَ إِبْقَاؤَهَا فِي بِلَدِهَا لَزِمَ وَ كَذَا فِي مَنْزِلِهَا

اگر شرط شود که زن را در شهر خود نگه دارد، عمل به آن لازم است و همچنین در منزلش

حق الامتناع للزوجة

حق امتناع زوجه (حق حبس)

لِلزَّوْجَةِ الْاِمْتِنَاعُ قَبْلَ الدُّخُولِ حَتَّى تَقْبِضَ مَهْرَهَا إِنْ كَانَ الْمَهْرُ حَالًا

زن می تواند پیش از نزدیکی تا دریافت مهر از تمکین خودداری کند به شرط آنکه مهر او حال باشد
مُوسِرًا كَانَ الزَّوْجُ أَمْ مُعْسِرًا عَيْنًا كَانَ الْمَهْرُ أَمْ مَنْفَعَةً مُتَعَيِّنًا كَانَ أَمْ فِي الذَّمَّةِ

و فقیر یا غنی بودن شوهر یا عین و منفعت بودن مهر و نیز معین بودن و یا کلی بودن مهر در این حکم تفاوتی ندارد
لِأَنَّ النِّكَاحَ فِي مَعْنَى الْمُعَاوَضَةِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَحْضَةً وَ مِنْ حُكْمِهَا أَنَّ لِكُلِّ مِنَ الْمُتَعَاوِضَيْنِ الْاِمْتِنَاعُ مِنَ التَّسْلِيمِ إِلَى يُسَلَّمُ
إِلَيْهِ الْآخَرِ

زیرا نکاح گر چه معاوضه صرف نیست ولی در حکم معاوضه است و یکی از احکام معاوضه این است که هر یک از طرفین حق دارد تا تسلیم عوض
توسط طرف دیگر به او از تسلیم خودداری نماید
و لَيْسَ لَهَا بَعْدَ الدُّخُولِ الْاِمْتِنَاعُ فِي أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ

ولی پس از نزدیکی، بنا بر قول صحیح تر چنین حقی ندارد
لِاسْتِفْرَافِ الْمَهْرِ بِالْوَطْءِ وَ قَدْ حَصَلَ تَسْلِيمُهَا نَفْسَهَا بِرِضَاهَا
زیرا با نزدیکی مهر استقرار یافته و زن نیز با رضایت خود را تمکین کرده
فَلَوْ دَخَلَ بِهَا كُرْهًا فَحَقُّ الْاِمْتِنَاعِ بِحَالِهِ

و اگر از روی اکراه تمکین کرده باشد حق حبس به قوت خود باقیست

العيوب و التدليس

عيوب و تدليس

✓ عيوب مجوز فسخ نکاح: به آن دسته از عیبهایی گفته می شود که در زن یا مرد موجب خیار می شوند.

عُيُوبُ الرَّجُلِ

عيوب مرد

وَ هِيَ خَمْسَةٌ:

عيوب (مجوز فسخ نکاح در مردان) پنج عیب است:

a. الْجُنُونُ

۱ - جنون

b. الْخِصَاءُ وَ إِنْ أَمَكَ الْوَطْءُ

۲ - اخته بودن؛ حتی اگر امکان نزدیکی کردن وجود داشته باشد
 c. الْجَبُّ

۳ - جَبِّ (بریدگی تمام یا مقداری از آلت تناسلی)
 d. الْعِنَن

۴ - عنن (ناتوانی جنسی)
 e. الْجَذَامُ عَلَي قَوْلٍ

۵ - جذام (خوره) طبق قول برخی از فقها.
 وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ الْجُنُونِ الْمُطْبِقِ وَ غَيْرِهِ وَ لَا بَيْنَ قَبْلِ الْعَقْدِ وَ بَعْدَهُ، سَوَاءً وَ طَيُّ أَوْ لَا.

بین جنون دائمی (اطباقی) و غیردائمی فرقی نیست؛ و نیز فرقی نیست بین این که جنون قبل از عقد ایجاد شود یا پس از عقد، خواه نزدیکی واقع شده باشد یا واقع نشده باشد
 وَ لَوْ تَجَدَّدَتْ هَذِهِ الْعُيُوبُ غَيْرَ الْجُنُونِ بَعْدَ الْعَقْدِ فَلَا فُسْخَ

اگر عیب مذکور به جز جنون، پس از عقد به وجود آیند زن حق فسخ ندارد
 تَمَسُّكاً بِأَصَالَةِ لُزُومِ الْعَقْدِ وَ اسْتِصْحَاباً لِحُكْمِهِ مَعَ عَدَمِ دَلِيلِ صَالِحٍ عَلَى ثُبُوتِ الْفُسْخِ

زیرا (اولاً) به أصالة اللزوم در عقود عمل کرده باشیم و یا (شک در از بین رفتن لزوم عقد)، حکم عقد را (که لزوم است) استصحاب می کنیم؛ و (ثانیاً) دلیل مناسبی که فسخ را ثابت کند وجود ندارد

عُيُوبُ الْمَرَأَةِ

عیوب زن عُيُوبُ الْمَرَأَةِ تِسْعَةٌ

عیوب (مجوز فسخ نکاح) در زن، نه عیب است:
 ۱. الْجُنُون

۱ - جنون

۲. الْجَذَامُ

۲ - جذام (خوره)

۳. الْبَرَصُ

۳ - پیسی

۴. الْعَمْيُ

۴ - کور بودن

۵. الْإِفْعَادُ

۵ - زمین گیر بودن

۶. الْقَرْنُ عَظْمًا

۶ - قرن استخوانی (در فَرْج زن که مانع نزدیکی شود)

۷. الإِفْضَاءُ

۷- افضاء (یکی شدن مجرای بول و حیض، یا مجرای حیض و غایط)

۸. الْعَقْلُ

۸- عقل (زایده ای که از مخرج زن بیرون می آید)

۹. الرِّتْقُ

۹- رتق (گوشت آلود بودن فرج که مانع نزدیکی می شود)

عَلَى خِلَافٍ فِيهِمَا

با توجه به اختلاف نظری که فقها درباره عقل و رتق دارند (که آیا موجب فسخ نکاح می شود یا نه؟)

و لَا خِيَارَ لِلزَّوْجِ لَوْ تَجَدَّدَتْ بَعْدَ الْعَقْدِ وَ إِنْ كَانَ قَبْلَ الْوُطْءِ فِي الْمَشْهُورِ

طبق نظر مشهور فقها، در صورتی که این عیوب پس از عقد نکاح در زن ایجاد شوند شوهر حق فسخ نکاح را ندارد، حتی اگر قبل از نزدیکی کردن باشد

تَمَسُّكًا بِأَصَالَةِ الزَّوْمِ وَ اسْتِصْحَابًا لِحَكْمِ الْعَقْدِ

و دلیل این حکم، عمل کردن به أصالة الزوم و استصحاب حکم عقد (که همان لزوم است) می باشد

أَوْ كَانَ يُمْكِنُ وَطْءُ الرِّتْقَاءِ أَوْ الْقَرْنَاءِ أَوْ الْعَقْلَاءِ أَوْ كَانَ الْوُطْءُ غَيْرَ مُمَكِّنٍ لَكِنْ كَانَ يُمَكِّنُ عِلَاجُهُ

همچنین اگر امکان نزدیکی کردن با زن مبتلا به رتق یا قرن یا عقل وجود داشته باشد، یا اینکه نزدیکی با چنین زنانی ممکن نباشد اما امکان درمان او باشد؛ در این دو صورت نیز مرد حق فسخ نکاح را دارد

إِلَّا أَنْ تَمْتَنِعَ الْمَرْأَةُ مِنْ عِلَاجِهِ وَ لَا يَجِبُ عَلَيْهَا الْإِجَابَةُ لِمَا فِيهَا مِنْ تَحْمِلِ الضَّرَرِ وَ الْمَشَقَّةِ

مگر آن که زن از انجام درمان خودداری کند (که در این صورت مرد حق فسخ نکاح را دارد)؛ البته بر زن واجب نیست که انجام درمان را بپذیرد، زیرا این کار تحمل ضرر و مشق را در پی دارد

✓ **قرناء:** به زنی گفته می شود که در فرج او استخوانی وجود دارد که مانع نزدیکی کردن شوهر با او شود.

✓ **رتقاء:** به زنی گفته می شود که فرج او گوشت آلود باشد به گونه ای که راهی برای داخل شدن آلت تناسلی مرد در آن وجود نداشته باشد.

أحكام العيوب

احکام عیوب

خِيَارِ الْعَيْبِ عَلَى الْفَوْرِ عِنْدَنَا اقْتِصَارًا

از نظر فقهای امامیه، خيار فسخ نکاح، به سبب عیب مذکور فوری است

فِيمَا خَالَفَ الْأَصْلَ عَلَى مَوْضِعِ الضَّرُورَةِ

به دلیل آن که در هر چیزی که مخالف اصل است به مورد ضرورت و نیاز (که همان فوری بودن فسخ است) اکتفا شود.

وَلَا يُشْتَرَطُ فِيهِ الْحَاكِمُ

و حضور یا اذن حاکم شرع شرط نمی باشد

و يُشْتَرَطُ الْحَاكِمُ فِي ضَرْبِ أَجْلِ الْعَنَةِ لَا فِي فَسْخِهَا وَ لَيْسَ هُوَ بِطَلَاقٍ

البته وجود حاکم برای تعیین مدت در عنن شرط است؛ نه در اصل خيار ناشی از عنن. همچنین فسخ به جهت عیب، طلاق نیست.

و يُقَدَّمُ قَوْلُ مَنْكَرِ الْعَيْبِ مَعَ عَدَمِ الْبَيِّنَةِ لِأَصَالَةِ عَدَمِهِ

قول منکر عیب در صورت نبودن شاهد مقدم است زیرا اصل عدم عیب است
فیکون مُدَّعِيهِ هُوَ الْمُدَّعِي فَعَلَيْهِ الْبَيِّنَةُ وَ عَلَى مَنْكَرِهِ الْيَمِينُ

از این رو مدعی عیب خواهان دعوی محسوب می شود و باید شاهد اقامه کند و (در صورت نبودن بیّنه)، کسی که منکر عیب است باید قسم بخورد.

وَ حَيْثُ يَتَّبَتُ الْعَيْبُ وَ يَحْصُلُ الْفَسْخُ لَا مَهْرَ إِنْ كَانَ الْفَسْخُ قَبْلَ الدُّخُولِ فِي جَمِيعِ الْعُيُوبِ

در هر موردی که عیب ثابت شود و فسخ انجام گیرد چنان چه فسخ نکاح قبل از وقوع نزدیکی باشد مهریه ای به زن تعلق نمی گیرد؛ این حکم در تمامی عیوب مرد و زن برقرار است
إِلَّا فِي الْعَنَةِ فَنِصْفُهُ

به جز عن، که در مورد عن نصف مهریه برای زن ثابت می شود
وَ إِنْ كَانَ بَعْدَ الدُّخُولِ فَالْمُسَمَّى لَاسْتِقْرَارِهِ بِهِ

و در صورتی که فسخ نکاح پس از وقوع نزدیکی انجام گیرد مهرالمسمی ثابت می شود، زیرا مهریه به واسطه نزدیکی کردن استقرار می یابد.

التَّذْلِيسُ

تدلیس

الْمُرَادُ بِالتَّذْلِيسِ السُّكُوتُ عَنِ الْعَيْبِ الْخَارِجِ عَنِ الْخِلْفَةِ مَعَ الْعِلْمِ بِهِ

منظور از تدلیس آن است که نسبت به عیبی که از خلقت اصلی انسان خارج است سکوت شود با این که به آن عیب آگاهی وجود دارد
أَوْ دَعْوَى صِفَةِ كَمَالٍ مَعَ عَدَمِهَا

و یا ادعا شود که صفت کمالی در زن یا مرد وجود دارد اما این صفت در او نباشد؛
وَ يَرْجِعُ الزَّوْجُ بِهِ عَلَى الْمُدْلِسِ إِنْ كَانَ وَإِلَّا فَلَا رُجُوعَ

و شوهر برای گرفتن مهریه به تدلیس کننده رجوع می کند اگر تدلیس کننده ای وجود داشته باشد، وگرنه آن را از کسی نمی گیرد

خيار تخلف شرط الوصف

خيار تخلف شرط وصف

لَوْ شَرَطَهَا بَكْرًا فَظَهَرَتْ نَيْبًا فَلَهُ الْفَسْخُ بِمُقْتَضَى الشَّرْطِ إِذَا تَبَتَّ سَبْقُهُ عَلَى الْعَقْدِ

اگر شوهر شرط کند که زن باکره باشد ولی بعداً معلوم شود که تیب (غیرباکره) است چنانچه ثابت شود که آن زن قبل از عقد باکره نبوده است
شوهر به مقتضای شرطی که کرده است خيار فسخ نکاح دارد.
و قِيلَ يَنْقُصُ مَهْرُهَا بِنِسْبَةِ مَا بَيَّنَّ مَهْرَ الْبِكْرِ وَ النَّيِّبِ.

برخی از فقها گفته اند: (شوهر حق فسخ ندارد بلکه) به نسبت مهریه زن در حال باکره بودن و مهریه زن در حال غیرباکره بودن، از مهریه کم می شود.

الْقَسَمُ

تقسیم کردن شبها

الْقَسَمُ هُوَ حَقٌّ لِكُلِّ مِنْهُمَا لِاشْتِرَاكِ ثَمَرَتِهِ وَ هُوَ الْعِشْرَةُ بِالْمَعْرُوفِ الْمَأْمُورِ بِهَا

تقسیم شب‌ها (قسم)، حقّ هر یک از زن و شوهر است، زیرا فایده و نتیجه تقسیم شب‌ها که همان زندگی کردن نیکو و پسندیده است و در قرآن به آن دستور داده شده است
وَ يَجِبُ لِلزَّوْجَةِ لَيْلَةٌ مِنْ أَرْبَعٍ

واجب است بر مرد که برای یک زن دائم خود، یک شب از چهار شب را اختصاص دهد
و لافرق بَيْنَ الْخَصِيِّ وَالْعَيْنِ وَ غَيْرِهِمْ

و در این حکم بین مرد اخته و عنین (که ناتوانی جنسی دارد) و بین سایر مردان فرقی نیست
وَيَخْتَصُّ الْوَجُوبُ بِاللَّيْلِ إِلَّا فِي نَحْوِ الْحَارِسِ فَتَتَعَكَّسُ

و جوب تقسیم، به شب اختصاص دارد مگر در مورد افرادی از قبیل نگهبان که برعکس می‌شود (یعنی قسمت به روز اختصاص می‌یابد)
و الْوَاجِبُ الْمُضَاجَعَةُ لَا الْمُوَاقَعَةُ

در خصوص ماندن شوهر پیش زن خود در شب آنچه که واجب می‌باشد خوابیدن مرد در کنار همسر خود است و نزدیکی کردن واجب نیست

النشور

نشوز

هُوَ الْخُرُوجُ عَنِ الطَّاعَةِ

نشوز عبارت است از خارج شدن زن یا شوهر از اطاعت کردن

فَإِذَا ظَهَرَتْ أَمَارَتُهُ لِلزَّوْجِ بِتَقْطِيبِهَا فِي وَجْهِهِ وَ التَّبَرُّمِ بِحَوَائِجِهِ أَوْ تَغْيِيرِ عَادَتِهَا فِي أَدْبِهَا مَعَهُ قَوْلًا أَوْ فِعْلًا

بنابراین هرگاه نشانه‌های نشوز زن برای مرد آشکار شود، به این شکل که زن در صورت شوهرش تروشروی کند یا به نیازهای شوهر رغبت نشان

دهد، و یا اینکه در گفتار یا رفتار همیشگی خود با شوهرش تغییر ایجاد کند

وَ عَظَمًا ثُمَّ حَوْلَ ظَهْرِهِ إِلَيْهَا فِي الْمَضْجِعِ ثُمَّ اغْتَرَلَهَا وَ لَا يَجُوزُ ضَرْبُهَا

ابتدا مرد، زن خود را موعظه می‌کند و در مرحله بعد پشت خود را به بستر زن می‌کند، و در مرحله آخر بسترش را از او جدا می‌کند و مرد حق کتک

زدن زن را ندارد.

فَإِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طَاعَتِهِ فِيمَا يَجِبُ لَهُ ضَرْبُهَا مُقْتَصِرًا عَلَى مَا يُؤْمَلُ بِهِ رُجُوعَهَا مَا لَمْ يَكُنْ مُدْمِيًا وَ لَا مُبْرَحًا.

اما اگر زن همچنان از اطاعت کردن شوهر در اموری که انجام آن برای شوهر واجب است سرپیچی کند می‌تواند زن خود را بزند، در حالی که باید

به مقداری اکتفا کند که امید بازگشت زن از نشوز داده می‌شود، مشروط به آن که زدن او به خونریزی منجر نشود و شدید هم نباشد.

وَ لَوْ نَشَرَ الزَّوْجُ بِمَنْعِ حُقُوقِهَا فَلَهَا الْمُطَالَبَةُ بِهَا

اگر شوهر به واسطه امتناع از حقوق زن، دچار نشوز شود زن حق دارد حقوق خود را از شوهرش مطالبه کند

وَ لِلْحَاكِمِ إلْزَامُهُ بِهَا وَ لَوْ تَرَكَتْ بَعْضَ حُقُوقِهَا اسْتِمَالَةً لَهُ حَلَّ قَبُولِهِ

و حاکم شرع می‌تواند شوهر را به ادا کردن حقوق زن مجبور کند، و چنانچه زن به منظور جلب تمایل شوهر، از برخی حقوق واجب خود صرف‌نظر

نماید جایز است که شوهر آن را قبول کند.

✓ **نشوز:** به معنای سرپیچی کردن زن یا شوهر نسبت به حقوقی است که برای هر یک از آنان واجب است.

الشَّاقُّ وَ التَّحْكِيمُ

شقاق و تحکیم

الشَّقَاقُ هُوَ أَنْ يَكُونَ النُّشُوزُ مِنْهُمَا وَ تَخَشْيُ الْفُرْقَةَ

شِقَاق عبارت است از این که ناسازگاری از طرف زن و شوهر با هم باشد و ترس جدا شدن آنها برود
فَيَبْعَثُ الْحَاكِمُ الْحَكَمَ مِنَ أَهْلِ الزَّوْجَيْنِ أَوْ مِنْ غَيْرِ هُمَا تَحْكِيمًا

بنابراین حاکم شرع دو نفر داور تعیین می کند که این دو نفر می تواند از خانواده زن و شوهر باشد، و یا از افراد دیگری غیر از فامیل زن و شوهر باشد.

فَإِنْ اتَّفَقَا عَلَى الْإِصْلَاحِ فَعَلَاهُ

پس اگر دو داور به آشتی کردن زن و شوهر توافق کنند، این کار را می کنند (بدون نیاز به اذن زن و شوهر)
وَ إِنْ اتَّفَقَا عَلَى التَّفْرِيقِ لَمْ يَصِحَّ إِلَّا بِإِذْنِ الزَّوْجِ فِي الطَّلَاقِ

و چنانچه به جدایی زن و شوهر توافق کنند انجام این کار در مورد طلاق دادن صحیح نیست؛ مگر با اذن شوهر
وَ إِذْنِ الزَّوْجَةِ فِي الْبَدَلِ إِنْ كَانَ خُلْعًا

و چنانچه طلاق، طلاق خلع باشد در مورد بخشیدن مال (به شوهر توسط زن) فقط با اذن زوجه صحیح خواهد بود
وَ كُلُّ مَا شَرَطَاهُ يُلْزَمُ إِذَا كَانَ سَائِعًا

هر چیزی را که دو داور بر زن و شوهر شرط کنند لازم الوفاء می شود، البته اگر شرطی باشد که شرعاً جایز است

✓ **شِقَاق:** هرگاه نشوز و ناسازگاری از طرف زن و شوهر باشد به گونه ای که ترس جدایی آن دو از یکدیگر می رود.

أحكام الأولاد

احکام فرزندان

قاعدة الفرائش

قاعدة فرائش

يُحَقُّ الْوَلَدُ بِالزَّوْجِ الدَّائِمِ

در باره شوهری که (با زن خود) ازدواج دائمی دارد فرزند به شوهر ملحق می شود به شرط آن که
بِالدُّخُولِ

(اولاً) با آن نزدیکی کرده باشد

وَ مُضِيِّ سِنَةِ أَشْهُرٍ مِنْ حِينِ الْوَطْءِ

و (ثانیاً) شش ماه (یا بیشتر) از تاریخ نزدیکی آنان گذشته باشد

وَ عَدَمُ تَجَاوُزِ أَقْصَى الْحَمْلِ

و (ثالثاً) تولد بچه از حداکثر مدت بارداری زن نگذشته باشد

✓ **أقصى الحمل:** به بیشترین مدتی گفته می شود که جنین از هنگام وارد شدن نطفه تا زایمان نوزاد در شکم مادر می ماند.

وَ غَايَةُ مَا قِيلَ فِيهِ عِنْدَنَا سَنَةٌ

و بیشترین مدتی که درباره حد اکثر مدت حمل در امامیه بدان قائل شده اند، یک سال است.
هَذَا فِي الَّذِي وَلَجَتْهُ الرُّوحُ

حکمی که بیان شد در مورد فرزند است که روح در او دمیده شده باشد
و فِي غَيْرِهِ يَرْجِعُ إِلَى الْمُعْتَادِ لِمِثْلِهِ مِنَ الْأَيَّامِ وَالْأَشْهُرِ

اما در مورد غیر این فرزند که زن آن را ساقط می کند ملاک، روزها و ماه هایی است که به طور متعارف در مورد امثال آن فرزند جاری است
و إِنْ نَقَصَتْ عَنِ السَّنَةِ الْأَشْهُرِ فَإِنْ أُمِكنَ عَادَةً كَوْنُهُ مِنْهُ لِحَقِّهِ الْحُكْمُ.

اگر چه مقدار آن کمتر از شش ماه باشد؛ بنابراین اگر عادتاً این امکان باشد که طفل سقط شده به شوهر ملحق گردد، به الحاق او حکم می شود.
و لَوْ فَجَرَ بِالزَّوْجَةِ الدَّائِمَةَ فَاجِرٌ فَالْوَلَدُ لِلزَّوْجِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ

اگر کسی با زوجه دائمی شخصی زنا کند فرزند متولد شده از این زن، به شوهر زن ملحق می شود و زناکار باید سنگسار شود.
و لَا يَجُوزُ لَهُ نَفْيُهُ

و شوهر نمی تواند آن فرزند را از خودش نفی کند
لِلْحَكْمِ بِالْحُقُوقِ بِالْفِرَاشِ شَرْعًا وَ إِنْ أَشْبَهَ الزَّانِي خَلْقَهُ

زیرا شارع حکم کرده است به این که فرزند به صاحب فراش (شوهر) ملحق می شود اگر چه آن فرزند از نظر شکل و قیافه، شبیه مرد زناکار باشد.
و لَوْ نَفَاهُ لَمْ يَنْتَفِ عَنْهُ إِلَّا بِالْعَانِ لِأُمِّهِ فَإِنْ لَمْ يُلَاعِنْ حُدَّ بِهِ.

و اگر شوهر، آن فرزند را از خودش نفی کند فقط از طریق لعان مادر آن فرزند می تواند از فرزند او خارج شود؛ حال اگر شوهر (با وجود نفی کردن فرزند از خود) حاضر به انجام لعان نشود شوهر به خاطر نفی فرزند، باید حد قذف بخورد.
و لَوْ اخْتَلَفَا فِي الدُّخُولِ أَوْ فِي وَلَادَتِهِ خَلَفَ الزَّوْجُ

هرگاه زن و شوهر درباره وقوع نزدیکی اختلاف نظر پیدا کنند، و یا درباره به دنیا آمدن بچه نزاع کنند (در هر دو مورد) شوهر قسم می خورد
و لَوْ اخْتَلَفَا فِي الْمُدَّةِ خَلَفَتْ

و هرگاه زن و شوهر درباره مدت بارداری نزاع کنند زن باید قسم بخورد
وَيُلْحَقُ بِهِ وَلَدُ الْمُتَعَةِ

فرزند ناشی از ازدواج موقت ملحق به شوهر است
لَكِنْ لَوْ نَفَاهُ إِنْتَفَى بِغَيْرِ لِعَانٍ

ولی اگر او را نفی کند، بدون نیاز به لعان نفی می شود
وَ إِنْ فَعَلَ حَرَامًا فَلَوْ عَادَ وَ اعْتَرَفَ بِهِ صَحَّ وَ لَحِقَ بِهِ.

گرچه کار حرامی را انجام داده است؛ حال اگر حرف خود را پس بگیرد. اقرار کند که فرزند متعلق به او می باشد، از او پذیرفته شده، طفل به وی ملحق می گردد.

و لَا يَجُوزُ نَفْيُ الْوَلَدِ لِمَكَانِ الْعَزْلِ

نمی توان به دلیل جلوگیری کردن هنگام آمیزش نفی ولد کرد

و وَلَدُ الشُّبْهَةِ يُلْحَقُ بِالوَاطِي بِالشَّرْطِ وَ عَدَمِ الزَّوْجِ الْحَاضِرِ.

فرزند متولد از شبهه با وجود شرایط و نیز به شرط این که زن، شوهر حاضر نداشته باشد، به وطی کننده ملحق است.

✓ **عزل:** عبارت است از این که شوهر به هنگام جماع، آلت تناسلی خود را از فَرْج زن بیرون آورد تا این که منی در خارج از رَجَم زن ریخته شود و مانع باردار شدن او گردد.

الحضانة

حضانة

هِيَ وَلاَیَةُ عَلَى الطِّفْلِ لِفَائِدَةِ تَرْبِیَّتِهِ وَ مَا یَتَّعَلَّقُ بِهَا مِنْ مَصْلَحَتِهِ.

حضانة عبارت است از حق سرپرستی کودک، به منظور تربیت کردن کودک و انجام مصالحی که به تربیت کودک مربوط می شود.
 فَالْأُمُّ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ مَدَّةَ الرِّضَاعِ وَ إِنْ كَانَ ذَكَرًا إِذَا كَانَتْ الْأُمُّ مُسْلِمَةً عَاقِلَةً أَوْ كَانَتْ أُمُّ الْإِبْنِ مَعَ الْكَافِرِ

مادر نسبت به حضانة فرزند در طول مدت شیرخوارگی اولویت دارد گرچه آن فرزند پسر باشد به شرط آن که مادر، مسلمان و عاقل بوده، یا هر دو یعنی پدر و مادر با هم کافر باشند.

وَ لَوْ كَانَتْ الْأُمُّ خَاصَّةً مُسْلِمَةً فَهِيَ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ مُطْلَقًا مِنَ الْأَبِّ إِلَى أَنْ یَبْلُغَ وَ إِنْ تَزَوَّجَتْ

بنابراین اگر فقط مادر مسلمان باشد مطلقاً تا زمان بلوغ طفل بر پدر اولویت دارد اگر چه ازدواج کند.

فَإِنْ فَصِلَ عَنِ الرِّضَاعِ فَالْأُمُّ أَحَقُّ بِالْإِنْتِهِ إِلَى سَبْعٍ وَ الْأَبُّ أَحَقُّ بِالذِّكْرِ إِلَى الْبُلُوغِ وَ بِالْإِنْتِهِ بَعْدَ السَّبْعِ.

وقتی که کودک (پس از دو سال شیر خوردن) از شیر گرفته شود؛ مادر برای حضانة دختر تا سن هفت سالگی، و پدر برای حضانة پسر تا سن بلوغ و نیز برای حضانة دختر پس از هفت سالگی (تا سن بلوغ) اولویت دارد.

وَالْأُمُّ أَحَقُّ مِنَ الْوَصِيِّ بِالْإِبْنِ

مادر برای حضانة پسر، نسبت به وصی پدر اولویت دارد

فَإِنْ فَقِدَ الْإِبْنُ فَالْحِضَانَةُ لِأَبِّ الْأَبِّ

پس در صورتی که پدر و مادر فوت کنند حق حضانة به جد پدری می رسد

فَإِنْ فَقِدَ فَأَلْأَقْرَبُ الْأَقْرَبِ فَأَلْأَقْرَبُ

و چنانچه جد پدری نباشد حق حضانة برای خویشاوندان کودک به ترتیب نزدیکی به او (که در باب ارث آمده است) خواهد بود.

وَ لَوْ تَزَوَّجَتْ الْأُمُّ سَقَطَ حَضَانَتُهَا فَإِنْ طَلَّقَتْ عَادَتْ الْحَضَانَةُ

هرگاه مادر کودک با شوهر دیگری ازدواج کند (در حالی که پدر کودک زنده است) حق حضانة مادر ساقط می شود؛ و در صورتی که مادر (از شوهر

دوم) طلاق داده شود حضانة به او برمی گردد

وَ إِذَا بَلَغَ الْوَلَدُ رَشِيدًا سَقَطَتِ الْحَضَانَةُ عَنْهُ.

و هرگاه فرزند او با وجود رشید بودن به حد بلوغ برسد حضانة کردن از او (از پدر و مادر و خویشاوندان) ساقط می گردد.

لِحَضَانَةِ حَقٍّ لِمَنْ ذَكَرَ

حضانة حق افراد نامبرده است

الْأَصْلُ یَقْتَضِي ذَلِكَ وَ نُقِلَ عَنْ بَعْضِ الْأَصْحَابِ وَجُوبُهَا وَ هُوَ حَسَنٌ حَيْثُ یَسْتَلْزِمُ تَرْكُهَا تَضْيِيعَ الْوَلَدِ

که مقتضای اصل جواز اسقاط آن است؛ ولی از بعضی فقهای امامیه غیرقابل اسقاط بودن آن نقل شده است که قول خوبی می باشد؛ زیرا ترک

حضانة، تباهی طفل را در پی دارد.

✓ **حضانة:** عبارت است از ولایت داشتن بر طفل و دیوانه به منظور تربیت او و تأمین مصالحی که مربوط به اوست.

النِّفَقَات

نفقه‌ها

أَسْبَابُهَا ثَلَاثَةٌ: ١- الزَّوْجِيَّةُ ٢- الْقَرَابَةُ ٣- الْمَلِكُ

اسباب نفقه سه چیز است: ١- زوجیت ٢- خویشاوندی ٣- ملکیت

✓ **نفقه:** به معنای تأمین هزینه زندگی افرادی است که واجب‌النفقه بوده و به شکلی عادتاً به آن نیازمند می‌باشند.

١. الزَّوْجِيَّةُ

١- زوجیت

تَجِبُ نَفَقَةُ الزَّوْجَةِ بِالْعَقْدِ الدَّائِمِ بِشَرْطِ التَّمَكُّنِ الْكَامِلِ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَ مَكَانٍ يَسُوعُ فِيهِ الْإِسْتِمْتَاعُ

نفقه زوجه دائمی واجب است به شرط آن که زن، در هر زمان و مکانی که بهره بردن جنسی جایز باشد تمکین کامل برای شوهر داشته باشد
فَلَا نَفَقَةَ لِلصَّغِيرَةِ وَ لَا لِلنَّاشِزَةِ وَ لَا لِلْسَّاكِنَةِ بَعْدَ الْعَقْدِ مَا لَمْ تَعْرِضِ التَّمَكُّنَ عَلَيْهِ.

بنابراین به زوجه صغیره، و زن ناشزه و زنی که پس از عقد ساکت بوده است و خود را به شوهر عرضه نکرده باشد نفقه‌ای تعلق نمی‌گیرد.
وَ الْوَاجِبُ الْقِيَامُ بِمَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْمَرْأَةُ تَبَعًا لِعَادَةِ أُمَمَائِهَا

آن چه بر شوهر واجب است تأمین کردن چیزهایی است که زنان هم‌ردیف او به آن نیاز دارند
وَ لَهَا الْمَنْعُ مِنْ مِشَارَكَةِ غَيْرِ الزَّوْجِ فِي الْمَسْكَنِ

زن حق دارد از زندگی کردن شخص دیگر به جز شوهر در محل سکونت خود جلوگیری کند

٢. الْقَرَابَةُ

٢- خویشاوندی

تَجِبُ النَّفَقَةُ عَلَى الْأَبَوَيْنِ فَصَاعِدًا وَ الْأَوْلَادِ فَتَارَةً

دادن نفقه به پدر و مادر، هر قدر بالا روند (اجداد و جدات) و اولاد، هر قدر پایین روند (فرزندان فرزندان) واجب است
وَ يُسْتَحَبُّ عَلَى بَاقِي الْأَرْقَابِ

و دادن نفقه سایر خویشاوندان مستحب می‌باشد.

وَ أَمَّا يَجِبُ الْإِنْفَاقُ عَلَى الْفَقِيرِ الْعَاجِزِ عَنِ التَّكْسُبِ وَ إِنْ كَانَ فَاسِقًا أَوْ كَافِرًا

دادن نفقه فقط بر خویشاوندی که فقیر بوده و توانایی کسب و کار نداشته باشد واجب است اگر چه آن خویشاوند، فاسق یا کافر باشد.
وَيُسْتَرْطُ فِي الْمُنْفِقِ أَنْ يَفْضُلَ مَالُهُ عَنْ قُوَّتِهِ وَ قُوَّتِ زَوْجَتِهِ

کسی که نفقه می‌دهد شرط است که دارائی او بیشتر از هزینه خوراک خود و همسرش باشد
وَ الْوَاجِبُ قَدْرُ الْكِفَايَةِ مِنَ الْإِطْعَامِ وَالْكَسْوَةِ وَ الْمَسْكَنِ

و مقدار واجب نفقه، مقداری از خوراک و پوشاک و مسکن است که نیاز خویشاوند را برطرف کند
وَ لَا يَجِبُ إِعْقَافُ وَاجِبِ النَّفَقَةِ

و بر شخص نفقه‌دهنده واجب نیست که پاک‌دامنی واجب‌النفقه را حفظ کند؛ یعنی برای او زن بگیرد تا عفت خود را محفوظ نگه دارد
وَ تَقْضِي نَفَقَةُ الزَّوْجَةِ

نفقه‌هایی که به زن پرداخت نشده بر ذمه شوهر است و باید ادا شود
لَا تَنْهَى حَقَّ مَالِيٍّ وَجَبَ فِي مَقَابَلَةِ الْإِسْتِمْتَاعِ

زیرا نفقه حق مالی است که در قبال کامجویی از زن قرار دارد
فَكَانَتْ كَالْعَوَضِ اللَّازِمِ فِي الْمُعَاوَضَةِ

مانند عوضی که وجود آن در معاوضه لازم است
لَأَنْفَقَهُ الْأَقَارِبَ لِأَنَّهَا وَجَبَتْ عَلَى طَرِيقِ الْمُوَاسَاةِ وَ سَدَّ الْخَلَّةَ لَا التَّمْلِيكَ

ولی نفقه اقارت چنین نیست زیرا وجوب این نفقه به جهت مواسات و برآوردن نیاز بودن است نه تملیک
فَلَا تَسْتَقِرُّ فِي الدَّمَةِ وَ إِنَّمَا يَأْتُمُّ بتركها

بنابراین بر ذمه نیست و در صورت ترک آن تنها مرتکب گناه شده است
و لو قَدَّرَهَا الْحَاكِمَ لِأَنَّ التَّقْدِيرَ لَا يُفِيدُ الْإِسْتِقْرَارَ

اگر چه حاکم مقدارش را تعیین کرده باشد زیرا تعیین مقدار به معنای استقرار نیست
وَ الْأَبُ مُقَدَّمٌ فِي الْإِنْفَاقِ

در نفقه دادن به فرزند، پدر (بر دیگران) مقدم است
وَ مَعَ عَدَمِهِ أَوْ فَقْرِهِ فَعَلَى أَبِ الْأَبِ فَصَاعِدًا

و در صورتی که پدر زنده نباشد یا فقیر باشد بر عهده جد پدری به بالا خواهد بود
وَ إِنْ عُدِمَتْ الْأَبَاءُ فَعَلَى الْأُمِّ

و اگر اجداد زنده نباشند (یا فقیر باشند) نفقه فرزند بر عهده مادر است
ثُمَّ عَلَى أَبَوَيْهَا بِالسَّوِيَّةِ

و در مرحله بعد به عهده والدین مادر به طور مساوی قرار می‌گیرد
وَالْأَقْرَبُ فِي كُلِّ مَرْتَبَةٍ مُقَدَّمٌ عَلَى الْأَبْعَدِ.

و در هر طبقه از طبقات خویشاوندی، خویشاوند نزدیک‌تر به خویشاوند دورتر مقدم می‌باشد.
أَمَّا الْمُنْفَقُ عَلَيْهِمْ فَالْأَبَوَانِ وَ الْأَوْلَادُ سَوَاءٌ

اما در میان کسانی که پرداخت نفقه آنان لازم است، والدین شخص و فرزندان او در یک مرتبه قرار دارند
وَ هُمْ أَوْلَى مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَوْلَادِهِمْ وَ كُلُّ طَبَقَةٍ أَوْلَى مِنَ الَّتِي بَعْدَهَا مَعَ الْقُصُورِ

و بر اجداد و نوادگان مقدمند و به طور کلی، در صورت کافی نبودن دارایی نفقه‌دهنده، هر طبقه بر طبقه بعدی مقدم است
و لو كَانَ لِلْعَاجِزِ أَبٌ وَ ابْنٌ قَادِرَانِ فَعَلَيْهِمَا بِالسَّوِيَّةِ.

و اگر شخص از کار افتاده‌ای پدر و پسری داشته باشد که قادر بر انفاق اند، نفقه او به طور مساوی بر عهده آن دو خواهد بود.
وَ يُجْبَرُ الْحَاكِمُ الْمُمْتَنِعُ عَنِ الْإِنْفَاقِ وَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ بَاعَهُ الْحَاكِمُ وَ أَنْفَقَ مِنْهُ.

حاکم کسی را که از پرداخت نفقه خودداری می‌کند به پرداخت آن اجبار می‌کند و اگر مالی داشته باشد آن را به فروش رسانده، خرج نفقه می‌کند.

۳. المَلِكِ

۳- ملکیت

تَجِبُ النَّفَقَةُ عَلَى الْبَهِيمَةِ

نفقه چهارپا بر صاحب آن واجب است
و يُجْبَرُ عَلَى الْإِنْفَاقِ عَلَى الْبَهِيمَةِ الْمَمْلُوكَةِ

و مالک حیوان به دادن نفقه حیوانی که در ملکیت او قرار دارد مجبور می شود
إِلَّا أَنْ تَجْتَرِيَءَ بِالرَّغْيِ

مگر آن که آن حیوان خودش به چریدن اکتفا کند
فَإِنْ اِمْتَنَعَ أُجِبَرَ عَلَى الْإِنْفَاقِ

اگر مالک حیوان از دادن نفقه خودداری کند مجبور می شود که یا نفقه حیوان را بپردازد،
أَوْ الْبَيْعِ أَوْ الذَّبْحِ إِنْ كَانَتْ مَقْصُودَةً بِالذَّبْحِ

یا این که حیوان را بفروشد، و یا اگر حیوان از حیوانی است که هدف از آن ذبح کردن است آن را ذبح کند.
وَ إِنْ كَانَ لَهَا وَلَدٌ وَفَرَ عَلَيْهِ مِنْ لَبْنِهَا مَا يَكْفِيهِ وَجُوبًا

اگر آن حیوان بچه شیرخوار داشته باشد بر مالک حیوان واجب است که از شیر مادر، برای بچه به طور کامل باقی نگه دارد
وَ حَلَبَ مَا يَفْضُلُ مِنْهُ خَاصَّةً إِلَّا أَنْ يَقُومَ بِكِفَايَتِهِ مِنْ غَيْرِ اللَّبَنِ.

و فقط شیری که از این مقدار اضافه می ماند را بدوشت، مگر آن که مالک حیوان بتواند خوراک بچه حیوان را از غیر شیر مادرش تأمین کند (که در این صورت می تواند تمام شیر حیوان را بدوشت)

و بَقِيَ مِنَ الْمَمْلُوكِ مَا لَا رُوحَ فِيهِ كَالزَّرْعِ وَ الشَّجَرِ مِمَّا يَتْلَفُ بترك الْعَمَلِ

آنچه از مملوکات باقی می ماند چیزهایی که روح ندارد مانند زراعت و درخت و سایر چیزهایی که با عدم رسیدگی از بین می روند
وَ قَدْ اخْتَلَفَ فِي وَجُوبِ عَمَلِهِ أَمَّا عِمَارَةُ الْعَقَارِ فَلَا تَجِبُ لَكِنْ يُكْرَهُ تَرْكُهُ إِذَا أُدِّيَ إِلَى الْخَرَابِ

در این که آیا رسیدگی به این ها واجب است یا خیر، اختلاف شده است. اما آباد کردن زمین به یقین واجب نیست ولی ترک آن در صورتی که موجب خرابی شود مکروه است.

نکات مهم مبحث نکاح:

- ✓ در صورت امکان انجام ازدواج و عدم ترس وقوع در حرام، ازدواج مستحب مؤکد است.
- ✓ نگاه کردن مرد به صورت و دو کف دست زنی که قصد ازدواج با او را دارد جایز و بلکه مستحب است.
- ✓ ایجاب و قبول صیغه عقد نکاح هر دو باید به زمان ماضی باشد.
- ✓ در عقد نکاح، مقدم کردن ایجاب بر قبول شرط نمی باشد.
- ✓ در عقد نکاح، مطابقت لفظ قبول با لفظ ایجاب رط نیست.
- ✓ کسی که قادر است صیغه عقد نکاح را به زبان عربی جاری کند، جایز نیست به غیر زبان عربی جاری کند.
- ✓ عقد شخص مست باطل است، اگر چه پس از مستی عقد نکاح را اجازه دهد.
- ✓ زن می تواند از طرف خود و از طرف شخص دیگری عهده دار انشای ایجاب و قبول عقد نکاح گردد.
- ✓ در ازدواج دائم حضور دو شاهد شرط نیست.
- ✓ در ازدواج دختر رشیده، حضور و اذن ولی شرط نمی باشد اما مستحب است.
- ✓ در عقد ازدواج، تعیین کردن زوج و زوجه شرط می باشد.
- ✓ ولایت در عقد ازدواج فقط از آن پدر و جد پدری، حاکم شرع و وصی پدر و وصی جد پدری است.

- ✓ پدر و جدّ پدری بر دختر و پسر صغیر و دیوانه و دختر و پسری که با سفاعت بالغ شوند ولایت دارند.
- ✓ طبق قول صحیح تر، پدر و جدّ پدری بر دختر باکره بالغه رشیده ولایت ندارند.
- ✓ اگر ولیّ دختر باکره بالغه رسیده را عضل کند بی تردید ولایت ولیّ ساقط می شود.
- ✓ طبق نظر مشهور فقها، حاکم شرع و وصیّ بر صغیر و کسی که با رشد بالغ شده است ولایت ندارند.
- ✓ شرط کردن خیار در عقد صحیح نیست و موجب بطلان عقد می شود.
- ✓ شرط کرن خیار فسخ در مهریه صحیح می باشد.
- ✓ هر یک از زوجین می توانند در عقد نکاح به دیگری وکالت دهد.
- ✓ وکیل در صورتی می تواند موکله خود را به ازدواج خودش درآورد که اذن عمومی یا خصوصی داشته باشد.
- ✓ ولیّ و وکیل حق ندارند دختر را به کمتر از مهرالمثل و یا به ازدواج مرد دارای عیوب مجوّز فسخ نکاح درآورد.
- ✓ ولیّ نمی تواند صغیر را به ازدواج زنی درآورد که دارای عیوب مجوّز فسخ نکاح است.
- ✓ عقد نکاح فضولی، طبق قول اقرب مشروط به اجازه معقودعلیه یا ولیّ او است.
- ✓ اگر پدر و جدّ پدری دختر صغیره را همزمان به ازدواج دو مرد درآورند عقد جدّ پدری مقدّم می شود.
- ✓ اگر دو برادر، خواهر خود را همزمان به ازدواج دو مرد درآورند و هر دو وکیل باشند، عقد برادری که زودتر واقع شده است صحیح است.
- ✓ مادر هیچ ولایتی بر فرزند خود ندارد.
- ✓ هر عنوانی که به واسطه خویشاوندی حرام می شود، به واسطه رضاع میز حرام می شود.
- ✓ شیرخوردن در طول مدت دو سالگی عمر طفل شیرخوار موجب حرمت می شود، نه دو سالگی فرزند شیرده.
- ✓ پدر طفل شیرخوار نمی تواند با فرزندان نسبی و رضاعی صاحب شیر ازدواج کند.
- ✓ پدر طفل شیرخوار نمی تواند با فرزندان نسبی زن شیرده ازدواج کند.
- ✓ برادران و خواهران نسبی طفل شیرخوار می توانند با برادران و خواهران رضاعی طفل شیرخوار ازدواج کنند.
- ✓ اگر رضاع پس از عقد حاصل شود، موجب حرمت ازدواج می گردد.
- ✓ به واسطه مصاهرت، زن پدر بر پسر و زن پسر بر پدر حرام می شود اگر چه نزدیکی صورت نگرفته باشد.
- ✓ دختر زنی که با او عقد بسته شده ولی نزدیکی نشده است (یعنی ربیبه) بر شوهر مادر (ناپدری) حرام نمی شود.
- ✓ جمع بین دو خواهر و همزمان به ازدواج درآوردن آن دو بر مرد حرام است.
- ✓ ازدواج با عمه و خاله و برادرزاده و خواهرزاده به طور همزمان حرام است در صورتی که عمه و خاله رضایت ندهند حرام است.
- ✓ ازدواج با مادر و دختر او در یک عقد، موجب بطلان هر دو عقد می شود.
- ✓ وطی به شبهه و زنا در صورتی که قبل از عقد واقع شود از نظر مصاهرت، حکم وطی صحیح را دارد.
- ✓ ازدواج با زن در ایام عدّه در صورت داشتن علم به حرمت و عدّه بودن زن، موجب حرمت ابدی می شود.
- ✓ اگر زن شوهر داشته باشد یا در عدّه باشد و زنا کند، بر مرد زناکار حرام می شود.
- ✓ طبق نظر شهید اول، اگر زنی زنا کند بر شوهرش حرام نمی شود.
- ✓ بر اثر انجام لواط، مادر، خواهر و دختر مفعول بر فاعل حرام می شوند.
- ✓ اگر شخص مُحَرَّم با علم به حرمت ازدواج در حال احرام، با زنی عقد کند آن زن بر او حرام ابدی می شود، اگر چه نزدیکی نکرده باشد.
- ✓ با بیشتر از چهار زن نمی توان به عقد دائم ازدواج کرد.
- ✓ زنی که شوهرش سه مرتبه او را طلاق داده است، فقط به وسیله محلّ حلال می شود.
- ✓ زنی که مورد لعان واقع شده است، بر شوهر خود حرام ابدی می شود.
- ✓ به اجماع فقهای امامیه، زن کافر غیرکتابی بر مرد مسلمان حرام بوده و حق ازدواج ندارد.
- ✓ طبق مشهورترین قول ها، زن کافر کتاب حق ازدواج دائم با مرد مسلمان را ندارد.

- ✓ ارتداد یکی از زوجین قبل از نزدیکی، موجب بطلان نکاح می شود.
- ✓ اگر مرد قبل از نزدیکی کردن با همسر خود مرتد شود نصف مهریه را باید به زن بدهد.
- ✓ اگر ارتداد یکی از زوجین پس از نزدیکی باشد با سپرس شدن مدت عدّه، نکاح منفسخ می شود.
- ✓ اگر شوهر مرتد فطری شود همسرش باید فوراً از او جدا شود.
- ✓ با ارتداد شوهر، پس از جدا شدن همسر باید عدّه وفات نگه دارد.
- ✓ اگر شوهر زنی که کافر کتابی است اسلام بیاورد، ازدواج آنان باقی خواهد ماند.
- ✓ اگر زوجه قبل از نزدیکی با او اسلام بیاورد عقد باطل شده و مهریه ای برای او نخواهد بود.
- ✓ به اجماع فقها، ازدواج زن مسلمان با مرد کافر صحیح نیست؛ چه دائم چه موقت.
- ✓ ازدواج کردن مرد ناصبی با زن شیعه جایز نیست.
- ✓ ازدواج کردن مرد شیعه با زن ناصبی جایز نیست.
- ✓ ازدواج مرد مسلمان با زن کافر کتابی ه صورت ازدواج موقت (متعه) جایز می باشد.
- ✓ از نپذیرش بیشتر فقها، ازدواج زن شیعه با مرد غیر شیعه جایز نیست.
- ✓ ازدواج مرد شیعه با زن غیر شیعه جایز می باشد.
- ✓ توانایی مرد بر پرداخت نفقه زن، شرط صحت نکاح نیست.
- ✓ توانایی مرد بر پرداخت نفقه، شرط جواب مثبت دادن به خواستگار توسط زن یا ولی یا وکیل او است.
- ✓ به اجماع فقها، به کنایه خواستگاری کردن از زن شوهردار (ذات البعل) جایز نیست.
- ✓ به کنایه خواستگاری کردن از زنی که در عدّه طلاق رجعی است جایز نیست؛ زیرا چنین زنی در حکم زن شوهردار است.
- ✓ برای شوهر و غیر شوهر جایز است از زنی که در عدّه طلاق بائن به سر می برد به کنایه و اشاره خواستگاری کند.
- ✓ اگر حلال بودن زن مشروط به محلّل باشد حرام است که شوهر از او در حال عدّه به صراحت خواستگاری کند.
- ✓ حرام است کسی غیر شوهر از زنی که در حال عدّه است به صراحت خواستگاری کند.
- ✓ حرام است شوهر از زنی که نه مرتبه طلاق عدّی داده شده است به کنایه خواستگاری کند.
- ✓ غیر از شوهر بر دیگران جایز است از زنی که نه مرتبه طلاق داده شده است به کنایه خواستگاری کند.
- ✓ خواستگاری کردن از زنی که به خواستگار دیگری پاسخ مثبت داده است، حرام می باشد؛ ولی موجب بطلان نکاح نیست.
- ✓ نکاح بشعار باطل است.
- ✓ بین فقهای امامیه هیچ اختلاف نظری درباره مشروعیت متعه (عقد نکاح موقت) وجود ندارد.
- ✓ ادّعای نسخ شدن ازدواج موقت ثابت نشده است.
- ✓ در ازدواج موقت، ذکر کردن مدت و مهریه آن هم به صورت مشخص و مضبوط شرط می باشد.
- ✓ تعداد زوجات در ازدواج موقت منحصر ب تعداد معینی نیست.
- ✓ ازدواج موقت مرد مسلمان با زن کافر کتابی صحیح است.
- ✓ در ازدواج موقت، مهری از نظر حداقل و حداکثر، اندازه مشخصی ندارد.
- ✓ در ازدواج موقت، مدت اندازه مشخصی ندارد.
- ✓ اگر شوهر مدت را به زوجه متعه خود ببخشد نصف مهرالمسمی را باید به زن بپردازد.
- ✓ اگر در ازدواج موقت، زوجه مقداری از مدت را در اختیار شوهر قرار نگیرد، شوهر می تواند به نسبت آن از مهریه تقاص کند.
- ✓ اگر بطلان ازدواج موقت کشف شود، در صورت نزدیکی و جهل زن، مهرالمثل به زن تعلّق می گیرد.
- ✓ در متعه، لعان واقع نمی شود.
- ✓ به اجماع فقها در متعه، لعان به واسطه نفی ولد واقع نمی شود.

- ✓ در ازدواج موقت توارث وجود ندارد، مگر آن که در ضمن عقد شرط شود.
- ✓ طبق صحیح ترین دو قول، در متعه ظهار واقع می شود.
- ✓ عدۀ متعه در صورت نزدیکی کردن و حیض شدن زن، دو حیض می باشد.
- ✓ به اجماع فقها، اگر زن در ازدواج موقت مستترابه باشد، عدۀ او چهل و پنج روز است.
- ✓ اگر زن باردار نباشد در ازدواج موقت، عدۀ فوت شوهر چهار ماه و ده روز می باشد.
- ✓ طبق نظر مشهور فقها، مهریه از نظر حداقل و حداکثر، اندازه خاصی ندارد.
- ✓ مکروه است که مهریه از مقدار مهرالسنة بیشتر باشد.
- ✓ مشاهده کردن مهر به جای سنجش آن از طریق پیمانه یا وزن یا شمارش کفایت می کند.
- ✓ در صورتی که در عقد دائم مهریه ذکر نشده باشد، در صورت نزدیکی با مهرالمثل داده شود.
- ✓ در صورت عدم تعیین مهریه و طلاق قبل از نزدیکی، زن مستحق مهرالمتعه می شود.
- ✓ در صورتی که مهریه تعیین نشده باشد، اگر یکی از زوجین فوت کند مهریه ای به زن تعلق نمی گیرد.
- ✓ اگر تعیین مقدار مهریه به یکی از زوجین واگذار شود صحیح است.
- ✓ هرگاه تعیین مهریه به زوجه واگذار شود حق ندارد بیش از مهرالسنة تعیین کند.
- ✓ اگر زن، شوهر را از مهریه ابراء کند و شوهر قبل از نزدیکی او را طلاق دهد نصف مهریه را می تواند از زن بگیرد.
- ✓ اگر در عقد نکاح شرط خلاف شرع شود، شرط باطل بوده ولی عقد و مهریه صحیح است.
- ✓ زوجه حق دارد قبل از نزدیکی تا زمانی که مهریه خود را قبض نکرده است از تمکین امتناع ورزد.
- ✓ اگر عیوب مرد به جز جنون، پس از عقد ایجاد شود، زن حق فسخ نکاح را ندارد.
- ✓ اگر عیوب زن پس از عقد ایجاد شود، شوهر حق فسخ نکاح را ندارد حتی اگر قبل از نزدیکی باشد.
- ✓ خیار فسخ نکاح به واسطه عیوب مجوز فسخ نکاح فوری است.
- ✓ در اعمال خیار فسخ نکاح به واسطه عیوب زن و مرد، حضور و اذن حاکم شرع شرط نیست.
- ✓ فسخ نکاح به واسطه عیوب زن و مرد، طلاق محسوب نمی شود.
- ✓ اگر عقد نکاح به واسطه یکی از عیوب قبل از نزدیکی فسخ شود به زن مهریه ای تعلق نمی گیرد، به جز عنن که زن مسح نصف مهریه است.
- ✓ در قسّم، وجوب ماندن شوهر نزد زن به شب اختصاص دارد.
- ✓ در شقاق، تعیین دو داور می تواند از خانواده زوجین و یا شخص دیگری باشد.
- ✓ اگر داوران به جدایی توافق کنند در مورد طلاق به اذن شوهر نیاز است.
- ✓ در داوران اجتهاد شرط نیست.
- ✓ بیشترین مدت حمل، از نظر فقهای امامیه یک سال است.
- ✓ اگر مردی با همسر دائمی شخصی زنا کند فرزند به شوهر آن زن ملحق می شود.
- ✓ فرزندی که از راه زنا متولد شده است، فقط از طریق لعان مادر طفل توسط شوهرش از شوهر نفی می شود.
- ✓ فرزند زوجه موقت که با او وطی به شبهه شده است به شوهر ملحق می شود و بدون لعان می تواند از او نفی شود.
- ✓ اگر شوهر زن خود را عزل کند نمی تواند فرزند را از خود نفی کند.
- ✓ ولد شبهه با شرایط لازم در الحاق فرزند به شوهر و عدم حضور شوهر خودش، به وطی کننده به شبهه ملحق می شود.
- ✓ در صورتی که بچه از شیر گرفته شود حضانت دختر تا هفت سالگی با مادر است و حضانت پسر تا بلوغ و دختر پس از هفت سالگی تا بلوغ با پدر است.
- ✓ در صورت ازدواج مادر با شوهر دیگر، حق حضانت او ساقط می شود و اگر طلاق داده شود برمی گردد.

- ✓ هرگاه فرزند با حالت رشد به بلوغ برسد حضانت کردن او (از پدر و مادر) ساقط می‌گردد.
- ✓ نفقه زوجه دائمی به شرط تمکین کامل واجب است.
- ✓ زوجه صغیره و زن ناشزه نفقه ندارند.
- ✓ زن می‌تواند از سکونت شخص دیگری غیر از شوهرش در مسکن او ممانعت کند.
- ✓ نفقه پدر و مادر و فرزندان واجب بوده و نفقه سایر خویشاوندان مستحب است.
- ✓ نفقه زوجه در صورت عدم پرداخت قضا می‌شود، اما نفقه خویشاوندان قضا نمی‌شود.
- ✓ در صورت نبودن اجداد، دادن نفقه فرزند بر مادر واجب می‌شود.
- ✓ در دادن نفقه به پدر و مادر و فرزندان آنان در یک ردیف قرار دارند.
- ✓ کسی که از دادن نفقه واجب خودداری کند، حاکم شرع او را به دادن نفقه مجبور می‌کند و می‌تواند مال او را فروخته و نفقه را ادا کند.
- ✓ رسیدگی کردن به عِقار (زمین غیرمنقول) واجب نیست، مگر آن که به خرابی منجر گردد.

الطلاق

طلاق

- ✓ **طلاق:** عبارت است از زایل کردن و از بین بردن قید نکاح دائم به وسیله صیغه «طالق» و صیغه‌های مشابه.
 - ✓ **مجلس طلاق:** به مکانی که طلاق واقع می‌شود و مطلق یا وکیل ایشان و دو شاهد عادل حضور دارند گفته می‌شود.
- أركان الطلاق أربعة:

ارکان طلاق چهار رکن است:

۱ - الصیغة، ۲ - المطلق، ۳ - المطلقة، ۴ - والإشهاد

۱- صیغه طلاق، ۲- مرد طلاق‌دهنده، ۳- زن طلاق داده شده ۴- و شاهد گرفتن

الصیغة و شرائطها:

صیغه و شرایط آن:

اللفظ الصریح: أَنْتِ أَوْ هَذِهِ أَوْ فُلَانَةٌ أَوْ زَوْجَتِي طَالِقٌ. وَيَنْحَصِرُ عِنْدَنَا فِي هَذِهِ اللَّفْظَةِ

لفظ صریح طلاق این صیغه است: «أنت طالق» یا «هذه طالق» یا «زوجتی طالق»؛ از نظر فقه‌های امامیه لفظ منحصر برای طلاق، همین لفظ «طالق» است.

فَلَا يَكْفِي أَنْتَ طَالِقٌ وَلَا مُطَلِّقَةٌ وَلَا طَلَّقْتَ فُلَانَةً عَلَى قَوْلِ الْمَشْهُورِ

بنابراین طبق قول مشهور فقها، عبارت «أنت طالق» و «أنت مطلقة» و «طلقت فلانة» کفایت نمی‌کند.

لِأَنَّهُ لَيْسَ بِصَرِيحٍ فِيهِ وَلَا أَنَّهُ إِخْبَارٌ وَنَقْلُهُ إِلَى الْإِنْشَاءِ عَلَى خِلَافِ الْأَصْلِ فَيَقْتَضِرُ فِيهِ عَلَى مَوْضِعِ الْوِفَاقِ وَهُوَ صِيغَةُ الْعُقُودِ

زیرا صریح در طلاق نیست و نیز اخبار است نه انشاء و نقل معنای آن از اخبار به انشاء و برخلاف اصل عدم نقل است و در مخالفت با اصل تنها به مورد اتفاق میان فقها که خصوص الفاظ عقود است بسنده می‌شود و به ایقاعات سرایت نمی‌کند.

وَ طَلَّقُ الْأَخْرَسُ بِالْإِشَارَةِ الْمُفْهَمَةِ لَهُ وَ إِقَاءِ الْقِنَاعِ عَلَى رَأْسِهَا لِيَكُونَ قَرِينَةً عَلَى وَجُوبِ سِتْرِهَا مِنْهُ

طلاق لال با اشاره‌ای که مفهوم طلاق را برساند همراه با انداختن پوشش بر سر زن، تا قرینه‌ای باشد بر لزوم حجاب او از مرد واقع می‌شود و الْمَوْجُودُ فِي كَلَامِ الْأَصْحَابِ الْإِشَارَةُ خَاصَّةً وَ فِي الرَّوَايَةِ الْإِقَاءِ الْقِنَاعِ فَجَمَعَ الْمُصَنِّفُ بَيْنَهُمَا وَ هُوَ أَقْوَى دَلَالَةً

البته آنچه در عبارت فقهای ما وجود دارد تنها اشاره ای است که معنای طلاق را بفهماند و در روایت نیز فقط انداختن پوشش آمده است از اینرو مصنف میان این دو جمع کرده است که دلالت آن بر طلاق قوی تر است
و الظاهرُ أَنَّ الْقِنَاعَ مِنْ جُمْلَةِ الْإِشَارَاتِ وَ يَكْفِي مِنْهَا مَا دَلَّ عَلَى قَصْدِهِ الطَّلَاقِ

ظاهراً انداختن پوشش خصوصیت ندارد و تنها یکی از اشاره های است و هر اشاره ای که دلالت بر قصد طلاق از سوی شوهر کند، کافی است
لَا يَقَعُ الطَّلَاقُ بِالْكَتْبِ مِنْ دُونَ تَلْفِظٍ حَاضِرًا كَانَ الْكَاتِبُ أَوْ غَائِبًا عَلَى أَشْهُرِ الْقَوْلَيْنِ
طلاق بوسیله نوشته تنها و بدون تلفظ واقع نمی شود، بنابر قول مشهورتر فرقی نمی کند نویسنده طلاق نزد همسر خود حاضر بوده یا غایب باشد؛ حاضر باشد.

و لِلشَّيْخِ قَوْلٌ بِوُقُوعِهِ بِهِ لِلْغَائِبِ دُونَ الْحَاضِرِ

شیخ طوسی در قولی گفته است که شخص غایب می تواند طلاق را با نوشتن واقع سازد اما شخص حاضر نمی تواند

و لَا بِالتَّخْيِيرِ لِلزَّوْجَةِ بَيْنَ الطَّلَاقِ وَ الْبَقَاءِ بِقَصْدِ الطَّلَاقِ وَ إِنْ اخْتَارَتْ نَفْسَهَا فِي الْحَالِ عَلَى أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ

طبق صحیح ترین دو قول، طلاق به واسطه مخیر کردن زوجه بین طلاق یا باقی بودن بر نکاح واقع نمی شود، اگر چه این تخیر، به قصد طلاق بوده و زن هم بلافاصله در حال تخیر، طلاق را انتخاب کند.
و لَا يَقَعُ مُعْلَقًا عَلَى شَرْطٍ وَ هُوَ مَا امْكُنْ وَقُوعُهُ وَ عَدْمُهُ أَوْ صِفَةٍ وَ هُوَ قَطْعُ بِحُصُولِهِ

طلاق نمی تواند معلق بر شرط یا صفت باشد و مراد از شرط امری است که وقوع و عدم آن ممکن باشد و منظور از صفت چیزی است که معمولاً وقوع آن حتمی است

إِلَّا أَنْ يَكُونَ الشَّرْطُ مَعْلُومَ الْوُقُوعِ لَهُ حَالِ الصِّغَةِ لِأَنَّهُ حِينَئِذٍ غَيْرُ مُعْلَقٍ

البته اگر برای شوهر تحقق شرط در وقت اجرای صیغه طلاق روشن باشد طلاق صحیح است زیرا در این حالت طلاق معلق نیست.
و لَوْ فَسَّرَ الطَّلَاقَ بِأَزِيدٍ مِنَ الْوَاحِدَةِ كَقَوْلِهِ: «أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثًا» لَعَا التَّفْسِيرُ وَ وَقَعَ وَاحِدَةً

اگر یک طلاق را با لفظی که بیش از یک طلاق را می رساند تفسیر کند مانند اینکه بگوید: «أنت طالق ثلاثاً، تو مطلقه ای سه بار» در این صورت تفسیر باطل است و یک طلاق واقع می شود

لِوُجُودِ الْمُقْتَضَى وَ هُوَ «أَنْتِ طَالِقٌ» وَ انْتِفَاءُ الْمَانِعِ

زیرا مقتضی یعنی «أنت طالق» موجود است و مانع مفقود است
إِذْ لَيْسَ إِلَّا الضَّمِيمَةُ وَ هِيَ تَوَكَّدُهُ وَ لَا تُنَافِيهِ.

چراکه عبارت اضافه شده به صیغه، تنها ضمیمه است و فقط طلاق را تاکید می کند و با آن منافات ندارد.

شروط المطلق

شروط طلاق دهنده

۱. الْبُلُوغُ؛ فَلَا يَصِحُّ طَلَاقُ الصَّبِيِّ وَإِنْ أَذِنَ لَهُ الْوَلِيُّ أَوْ بَلَغَ عَشْرًا عَلَى أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ

۱- بلوغ؛ بنابراین طلاق کودک حتی با اجازه ولی و بنابر قول درست تر اگر چه ده ساله باشد صحیح نیست

۲. الْعَقْلُ؛ فَلَا يَصِحُّ طَلَاقُ الْمَجْنُونِ الْمُطْبِقِ مُطْلَقًا وَ لَا غَيْرُهُ حَالِ جُنُونِهِ

۲- عقل؛ بنابراین طلاق مجنون دائمی مطلقاً و مجنون ادواری در حال جنون صحیح نمی باشد.

وَ يُطَلَّقُ الْوَلِيُّ وَ هُوَ الْأَبُ وَ الْجَدُّ مَعَ اتِّصَالِ جُنُونِهِ بِصِغَرِهِ

اگر جنون شوهر متصل به زمان کودکی باشد، ولی یعنی پدر و جد پدری طلاق را واقع می سازد
وَ الْحَاكِمُ عِنْدَ عَدَمِهَا أَوْ مَعَ عَدَمِهِ عَنِ الْمَجْنُونِ الْمُطْبَقِ مَعَ الْمَصْلَحَةِ لَا عَنِ الصَّبِيِّ

و در صورتی که پدر و جد پدری در قید حیات نباشند و یا این که جنون متصل به زمان کودکی نباشد حاکم می تواند به جای مجنون دائمی طلاق

دهد به شرط آنکه طلاق به مصلحت باشد اما در مورد کودک چنین اختیاری وجود ندارد
كَذَا لَا يُطَلِّقُ الْوَلِيُّ عَنِ السَّكَرَانِ وَ كَذَا الْمُغْمِيِّ عَلَيْهِ لِأَنَّ عُدْرَهُمْ مُتَوَقَّعُ الزَّوَالِ

همچنین ولی نمی تواند از جانب شخص مست یا بیهوش طلاق دهد زیرا از بین رفتن این افراد انتظار می رود.

۳. الاختیار؛ فَلَا يَقَعُ طَلَاقُ الْمُكَرَّهِ كَمَا لَا يَقَعُ شَيْءٌ مِنْ تَصَرُّفَاتِهِ عَدَا مَا أُسْتُثْنِيَ

۳- اختیار؛ بنابراین طلاق مکره واقع نمی شود و مثل سایر تصرفاتش مگر در موارد استثناء

۴. الْقَصْدُ؛ فَلَا عِبْرَةَ بِعِبَارَةِ السَّاهِي وَ النَّائِمِ الْغَالِطِ

۴- قصد انشاء؛ بنابراین طلاق شخص غافل، خواب و کسی که اشتباه کرده است اعتباری ندارد

وَالْفَرْقُ بَيْنَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ أَنَّ الْأَوَّلَ لَا قَصْدَ مُطْلَقاً وَ الثَّانِي لَهُ قَصْدٌ إِلَى غَيْرِ مَنْ طَلَّقَهَا وَ تَلَفَّظَ بِهَا

تفاوت میان شخص غافل و نفر اخیر (یعنی شخص اشتباه کننده) این است که در مورد اول، شخص اصلاً قصدی ندارد؛ ولی در فرض دوم، قصد

طلاق زنی را دارد و از روی اشتباه زن دیگری را نام برده است.

التوكيل في الطلاق

وکالت در طلاق

يَجُوزُ تَوْكِيلُ الزَّوْجَةِ فِي طَلَاقِ نَفْسِهَا وَ غَيْرِهَا

وکیل کردن زن به منظور طلاق دادن خودش و یا کس دیگری جایز می باشد

كَمَا يَجُوزُ تَوَلِّيُّهَا غَيْرَهُ مِنَ الْعُقُودِ

همان گونه که زن می تواند عهده دار عقود دیگر غیر از طلاق بشود

وَ هُوَ مِمَّا يَقْبَلُ النِّيَابَةَ فَلَا خُصُوصِيَّةَ لِلنَّائِبِ لِأَنَّ يَدَهَا مُسْتَفَادَةٌ مِنْ يَدِهِ

و طلاق از اموری است که قابل نیابت می باشد پس برای نایب خصوصیتی (از نظر مرد یا زن بودن) نیست؛ زیرا تسلط زن در امر طلاق، از تسلط

مرد بر این امر ناشی می شود

شروط المطلقة

شرایط مطلقه

۱. الزَّوْجِيَّةُ؛ فَلَا يَقَعُ بِالْأَجْنَبِيَّةِ وَ إِنْ عَلَّقَهُ عَلَى النِّكَاحِ؛

۱- زوجیت؛ بنابراین زنی را که همسر انسان نیست، نمی توان مورد طلاق قرار داد، اگر چه مطلق، طلاق را به ازدواج کردن با او درآینده، معلق

سازد.

۲. الدَّوَامُ؛ فَلَا يَقَعُ بِالْمُتَمَنِّعِ بِهَا

۲- دائمی بودن ازدواج؛ بنابراین نمی توان زنی را که زوجه موقت انسان است طلاق داد.

۳. الطَّهَرُ مِنَ الْحَيْضِ وَ النَّفَاسِ إِذَا كَانَتِ الْمُطْلَقَةُ مَدْخُولًا بِهَا حَائِلًا حَاضِرًا زَوْجُهَا مَعَهَا

۳- اگر شوهر با مطلقه نزدیکی کرده و باردار نباشد و شوهر نزد او حاضر باشد باید از حیض (عادت زنانگی) و نفاس پاک باشد.

۴. تَعْيِينَ الْمُطْلَقَةِ لَفْظًا أَوْ نِيَّةً عَلَى الْأَقْوَى

۴ - تعیین مطلقه، چه با لفظ و چه در قصد بنابر قول قوی تر
لَأَصَالَةَ بَقَاءِ النِّكَاحِ فَلَا يَزُولُ إِلَّا بِسَبَبٍ مُحَقَّقٍ السَّبَبِيَّةِ

زیرا اصل باقی ماندن نکاح است از این رو جز با سبب صلاحیت دار پایان نمی پذیرد

اقسام الطلاق

اقسام طلاق

الطلاق المحرّم (البدعی)

طلاق حرام (بدعی)

و هو:

طلاق حرام عبارت است از:

۱ و ۲ - طلاق الحائض و النفساء لا مع المصحح له

۱ و ۲ - طلاق زن حائض و زن نفساء، در صورتی که مجوزی برای زن حائض نباشد
و هو أحد الأمور الثلاثة أعني عدم الدخول أو الحمل أو الغيبة

و مجوز همان امور سه گانه ای است که قبلاً ذکر شد، یعنی نزدیکی نکردن با زن، باردار بودن زن و غایب بودن شوهر

۳. الطلاق في طهر جامعها فيه و هي غير صغيرة و لا يائسة و لا حامل

۳ - طلاق در طهری که با آن نزدیکی کرده است در حالی که زن بالغ، غیریائسه و بدون حمل است

۴. الطلاق الثلاث من غير رجعة

۴ - سه طلاقه کردن زن، بدون آنکه در میان آن رجوع واقع شود

و التحريم هنا يرجع الى المجموع من حيث هو مجموع و ذلك لا ينافي تحليل بعض أفرادیه

البته حرمت طلاق در این مورد، به مجموع طلاقیها با وصف مجموع بودن مربوط می شود و این حرمت با صحت برخی از افراد سه طلاق (که

طلاق اول باشد) منافات ندارد.

کله لا يقع لكن يقع في الطلقات الثلاث من غير رجعة واحدة.

تمامی اقسام طلاق های حرام واقع نمی شوند (بلکه باطل هستند)، ولی در سه طلاق که بین آنها رجوع واقع نشده است، تنها یکی از آنها صحیح

خواهد بود.

✓ طلاق بدعی: طلاق بدعی یا طلاق حرام، عبارت است از طلاق که فاقد شرایط صحت طلاق باشد.

✓ نفساء: به زنی که خون نفاس (زایمان) می بیند نفساء گفته می شود.

الطلاق السنّي (بالمعنى الأعم)

طلاق سنّي (به معنای اعم)

و هو ما قابل الحرام و ثلاثه

طلاق سنّي به معنای اعم، هر طلاق است که در مقابل طلاق حرام قرار دارد (یعنی حرام نباشد)؛ و آن بر سه قسم است:

(الطلاق البائن - الطلاق الرجعي - طلاق العده)

(طلاق بائن - طلاق رجعی - طلاق عدی).

۱. الطلاق البائن؛ وَ هُوَ سِتَّةٌ لَا يُمْكِنُ لِلْمُطَلَّقِ الرَّجُوعُ فِيهِ ابْتِدَاءً

۱ - طلاق بائن: طلاق بائن ۶ قسم است، و مطلق نمی تواند بدون عقد در طلاق بائن به همسرش رجوع کند
 ۱- طلاق غیر المَدْخُولِ بِهَا

۱ - طلاق زنی که شوهر با آن نزدیکی نکرده است

۲- طلاق الْيَأْسَةِ

۲ - طلاق زنی که یائسه باشد

۳- طلاق الصَّغِيرَةِ

۳ - طلاق صغیره

۴ - طلاق الْمُخْتَلَعَةِ مَا لَمْ تَرْجِعَا فِي الْبَدَلِ

۴ - طلاق خلع، تا زمانی که زن نسبت به عوض رجوع نکرده است

۵- طلاق الْمُبَارَاةِ مَا لَمْ تَرْجِعَا فِي الْبَدَلِ

۵ - طلاق مُبَارَات، تا زمانی که زن نسبت به عوض رجوع نکرده است

۶ - طلاق الْمُطَلَّقةِ ثَلَاثَةَ بَعْدَ رَجَعَتَيْنِ

۶ - سومین طلاق که بعد از دو بار رجوع واقع شده است

۲. الطلاق الرجعی؛ وَ هُوَ مَا لِلْمُطَلَّقِ فِيهِ الرَّجْعَةُ سَوَاءً رَجَعَ أَوْ لَا

۲ - طلاق رجعی؛ طلاقی است که در آن مرد حق رجوع دارد خواه رجوع کند؛ خواه نکند

۳. طلاق الْعِدَّةِ؛ هُوَ أَنْ يُطَلَّقَ عَلَى الشَّرَاطِ ثُمَّ يَرْجِعُ فِي الْعِدَّةِ وَيَطَأُ ثُمَّ يُطَلَّقَ فِي طَهْرٍ آخَرَ

۳ - طلاق عدی طلاقی است که شوهر، همسر خود را با وجود شرایط صحت، طلاق می دهد و سپس در زمان عده رجوع کرده و با همسر خود

نزدیکی می کند؛ و پس از آن در طهر (پاک) دیگری (که طهر غیرموقعه است) زن را طلاق می دهد

و إِبْطَالُ الْعِدَّةِ عَلَيْهِ مِنْ حَيْثُ الرَّجُوعُ فِيهِ فِي الْعِدَّةِ

(عدی) نامیدن این طلاق به جهت رجوع در عده است.

وَ هَذِهِ أَعْنِي الْمُطَلَّقةَ لِلْعِدَّةِ تَحْرُمُ فِي النَّاسَةِ أَبَدًا وَ مَا عَدَاهُ تَحْرُمُ الْمُطَلَّقةُ فِي كُلِّ ثَلَاثَةٍ

زنی که طلاق عدی داده شده است پس از طلاق نهم بر مرد حرام ابدی می شود و قبل از طلاق نهم و در هر سه طلاق نیز حرام می شود.

الْأَفْضَلُ فِي الطَّلَاقِ أَنْ يُطَلَّقَ عَلَى الشَّرَاطِ الْمُعْتَبَرَةِ فِي صِحَّتِهِ ثُمَّ يَتْرُكُهَا حَتَّى تَخْرُجَ مِنَ الْعِدَّةِ ثُمَّ يَنْزَوِجُهَا إِنْ شَاءَ

در طلاق بهتر است ابتدا مرد با رعایت شرایط صحت طلاق زن را طلاق دهد و او را به حال خود واگذارد تا از عده خارج شود سپس اگر مایل بود

به عقد جدید با وی ازدواج نماید.

✓ طلاق سُنِّي: به هر طلاقی که شرعاً جایز باشد اطلاق می گردد، یعنی هر طلاقی که حرام نباشد و در اصطلاح به آن طلاق سُنِّي به

معنای اعم گفته می شود که در مقابل طلاق بدعی قرار دارد.

✓ طلاق بائن: به طلاقی گفته می شود که مطلق در آن حق رجوع به همسر مطلقه خود را نداشته باشد.

✓ طلاق رجعی: به طلاقی گفته می شود که مطلق تا زمانی که زن در عده به سر می برد حق رجوع به همسر مطلقه خود را داشته باشد.

✓ طهر به مواقعه: معنای پاکی است که در آن پاکی، با زن نزدیکی صورت گرفته باشد.

طلاق الحامل

طلاق زن باردار

وَيَجُوزُ طَلَقُ الْحَامِلِ أَزِيدَ مِنْ مَرَّةٍ

زن باردار را می توان بیش از یکبار طلاق داد
و یکنون طلاق عده ای و طأ بعد الرجعة ثم طلق

و در صورتی که (شوهر) پس از رجوع با زن نزدیکی کرده باشد و آنگاه او را طلاق دهد طلاق اول، طلاق عده ای است
و إلا يطأ بعدها فسنة بمعناه الأعم

در غیر این صورت یعنی اگر پس از رجوع نزدیکی نکرده باشد طلاق سنی به معنای عام می شود
و أما طلاق السنة بالمعني الأخص فلا يقع بها

در مورد زن باردار طلاق سنی به معنای خاص محقق نمی شود
لأنه مشروط بانقضاء العدة ثم تزويجها ثانياً كما سبق

زیرا این طلاق مشروط به سپری شدن عده و ازدواج مجدد با زن است، همان گونه که قبلاً بیان کردیم
و عده الحامل لا تنقضي إلا بالوضع و به تخرج عن كونها حاملاً
و عده حامل با وضع حمل تمام می شود و پس از آن نیز زن باردار نیست.

طلاق المريض

طلاق مريض

يُكره للمريض الطلاق

مکروه است که شخص مریض، همسر خود را طلاق دهد

لأنه في بعض الأخبار المحمولة على الكراهة جمعاً بينها و بين ما دل على وقوعه صريحاً

زیرا در برخی روایات از آن نهی شده است که به سبب جمع این اخبار با روایاتی که صریحاً بر وقوع چنین طلاقی دلالت دارد این نهی بر کراهت
حمل شده است

فإن فعل توارثا في العدة الرجعية من الجانبين كغيره

اگر مرد مریض زن خود را طلاق دهد زن و شوهر در عده طلاق رجعی مانند موردی که مرد مریض نیست از یکدیگر ارث می برند
و ترثه هي في البائن و الرجعي الى سنة من حين الطلاق للنص و الإجماع

اما (اگر شوهر فوت کند) زن در طلاق بائن یا طلاق رجعی تا مدت یک سال که از طلاق بگذرد (و شوهر در طول یک سال فوت کند) از شوهرش
ارث می برد؛ و دلیل این حکم، (اولاً) اجماع و (ثانیاً) روایت است.

ما لم تزوج بغيره أو بيرء من مرضه فينتفي إرثها بعد العدة الرجعية و إن مات في أثناء السنة

این حکم تا زمانی است که زن مطلقه با مرد دیگری غیر شوهرش ازدواج نکرده باشد، و یا شوهر از آن بیماری که زن را در آن طلاق داده است
بهبودی پیدا نکند؛ بنابراین از زن پس از تمام شدن عده رجعی (یا بائن) با شخص دیگری ازدواج کند (و یا شوهرش از بیماری خود بهبودی یابد)
زن از شوهرش ارث نخواهد برد اگر چه شوهر مریض در اثنای یک سال فوت کند

الرجعة

رجوع

الرجعة تكون بالقول مثل: «رجعت» و «إرتجعت»

رجوع مرد به زن یا به صورت لفظی است، مانند این که مرد بگوید: «رجوع کردم» و «برگشتم»

و بِالْفِعْلِ كَالْوَطْءِ وَ التَّقْبِيلِ وَ اللَّمْسِ بِشَهْوَةٍ

و یا به صورت عملی است از قبیل نزدیکی کردن (در زمان عدّه)، و بوسیدن زن و لمس کردن بدن او از روی شهوت
 وَ يَنْبَغِي تَقْيِيدُهُ بِقَصْدِ الرُّجُوعِ بِهِ

و مناسب است که رجوع، مقید به قصد رجوع گردد

✓ رجوع: عبارت است از بازگرداندن زن به نکاح از طلاق رجعی و عدی که داده شده است در زمان عدّه.

الْعِدَّة

عده‌ها

الْعِدَّةُ هِيَ مُدَّةٌ تَتَرَبَّصُ فِيهَا الْمَرْأَةُ لِتُعْرِفَ بَرَاءَةَ رَجِمِهَا مِنَ الْحَمْلِ أَوْ تَعْبُدًا

عده عبارت است از مدتی که زن در آن مدت صبر می‌کند تا که از باردار نبودن خود اطلاع پیدا کند؛ و یا این که (با وجود یقین به باردار نبودن) صبر کردن او در این مدت، تعبد شرعی است.

و لَا عِدَّةَ عَلَى مَنْ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا الزَّوْجُ مِنَ الطَّلَاقِ وَ الْفَسْخِ

زنی که شوهرش با او نزدیکی نکرده عده طلاق و فسخ نکاح ندارد

إِلَّا فِي الْوَفَاةِ فَيَجِبُ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ

مگر در مورد عده وفات شوهر که باید چهار ماه و ده روز عدّه نگه دارد

وَ فِي بَاقِي الْأَسْبَابِ الْمَوْجِبَةِ لِلْفُرْقَةِ تَعُدُّ ذَاتُ الْأَقْرَاءِ الْمُسْتَقِيمَةِ الْحَيْضِ مَعَ الدُّخُولِ بِثَلَاثَةِ أَطْهَارٍ

در مورد سایر اسباب عده (غیر از وفات) که سبب جدایی بین زن و شوهر می‌شود (از قبیل طلاق و فسخ و لعان و ظهار)، زنی که خون حیض از او خارج می‌شود و دارای خون مستقیم (یعنی عادت منظم از حیث زمان) باشد و شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، سه طهر باید عده نگه دارد.

وَ ذَاتُ الشَّهْرِ وَ هِيَ الَّتِي لَا يُحْصَلُ لَهَا الْحَيْضُ بِالْمُعْتَادِ وَ هِيَ فِي سِنٍّ مِّنْ ثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ

و ذات‌الشهر، یعنی زنی که در سن زنان حیض‌شونده است؛ ولی به طور متعارف عادت زنانگی نبیند باید سه ماه (قمری) عدّه نگه دارد.

وَ عِدَّةُ الْحَامِلِ وَضَعُ الْحَمْلِ وَ إِنْ كَانَ عِلْقَةً فِي غَيْرِ الْوَفَاةِ وَ فِيهَا بِأَبْعَدِ الْأَجَلَيْنِ مِّنْ وَضْعِهِ وَ مِنَ الْأَشْهُرِ الْأَرْبَعَةِ وَالْعَشْرَةِ الْأَيَّامِ

عده زن باردار در مورد غیر فوت شوهر (یعنی عده طلاق)، به وضع حمل (زایمان) اوست اگر چه جنین به صورت علقه باشد؛ و در مورد عده فوت

شوهر، بین وضع حمل و بین چهار ماه و ده روز، هر کدام که بیضش باشد همان عده او خواهد بود.

وَ يَجِبُ الْحِدَادُ عَلَى الزَّوْجَةِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا فِي جَمِيعِ مُدَّةِ الْعِدَّةِ وَ هُوَ تَرْكُ الزَّيْنَةِ

بر زنی که شوهرش فوت کرده است حِدَاد واجب است؛ یعنی در تمام مدت عده وفات نباید زینت کند

وَ تَخْتَلِفُ ذَلِكَ بِاخْتِلَافِ الْبِلَادِ وَ الْأَزْمَانِ وَ الْعَادَاتِ وَ لَا يَحْرُمُ عَلَيْهَا التَّنْظِيفُ

و چگونگی آن با توجه به اختلاف شهرها و زمان‌ها و آداب و رسوم مردم، متفاوت است ولی بر چنین زنی رعایت نظافت حرام نیست.

✓ عده: عبارت است از زمان خاصی که شرع مقدس برای زن تعیین کرده و او را ازدواج کردن با غیر کسی که برای او عدّه نگه داشته است و

همچنین از زینت کردن زن در آن زمان و نزدیکی کردن شوهر با او اجمالاً منع کرده است و با سپری شدن این مدت، ازدواج برای او حلال

می‌شود.

✓ عده طلاق: انتظار کشیدن زن مطلقه به مدت سه قرء یا سه ماه قمری گفته می‌شود.

✓ عده وفات: انتظار کشیدن زنی که شوهر او فوت کرده است به مدت چهار ماه و ده روز.

- ✓ **حِدَاد:** به معنای آن است که زن در طول عدّه وفات شوهر خود، هر چیزی را که از نظر عرف زینت و آرایش محسوب می شود و مردان به آن تمایل دارند ترک کند. نظیر آن که لباس فاخر نپوشد و از بوی خوش استفاده نکند و سرمه نکشد و امثال اینها.
- ✓ **ذات الشهور:** به زنی گفته می شود که در سنّ زنان حیض شونده است ولی به طور متعارف برای او حیض حاصل نمی شود.
- ✓

طلاق المفقود

طلاق غایب مفقودالأثر

المَفْقُودُ إِذَا جُهِلَ خَبَرُهُ وَكَانَ لِزَوْجَتِهِ مَنْ يُنْفِقُ عَلَيْهَا وَجَبَ عَلَيْهَا التَّرَبُّصُ إِلَى أَنْ يَحْضُرَ أَوْ تَنْتَبِتُ وَقَاتِهِ أَوْ مَا يَقُومُ مَقَامَهَا

اگر مردی که مفقودالأثر است از او خبری در دست نباشد و همسر آن شخص مفقودالأثر کسی را داشته باشد که نفقه او را بدهد؛ در این صورت بر زن لازم است که صبر کند تا این که شوهر او حاضر شود و یا فوت او ثابت گردد و یا این که چیزی که به منزله فوت شوهر است ثابت شود.

وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ يُنْفِقُ عَلَيْهَا وَ لَا مُتَبَرِّعٌ فَإِنْ صَبَرَتْ فَلَا كَلَامَ

اگر شوهر، ولی ای که نفقه زن را بپردازد نداشته باشد و کس دیگری نیز تبرّعاً به این کار اقدام نکند، چنانچه زن صبر کند بحثی نیست.

وَ إِنْ رَفَعَتْ أَمْرَهَا إِلَى الْحَاكِمِ بَحْثٍ عَنْ أَمْرِهِ وَ طَلِبَ أَرْبَعَ سِنِينَ مِنْ حِينَ رَفَعَ أَمْرَهَا إِلَيْهِ ثُمَّ يُطَلِّقُهَا الْحَاكِمُ بِنَفْسِهِ

ولی در صورتی که به حاکم شرع مراجعه کند، حاکم شرع وظیفه دارد از آن مرد جستجو کند و از زمانی که زن به حاکم شرع مراجعه کرده است تا چهار سال برای پیدا کردن شوهر زن تلاش می کند و سپس (اگر شوهر را پیدا نکرد) یا خود حاکم شرع (با مطالبه زن) آن زن را طلاق می دهد

أَوْ يُأْمُرُ الْوَلِيَّ بِهِ وَ تَعْتَدُ بَعْدَهُ وَالْمَشْهُورُ أَنَّهَا تَعْتَدُ عِدَّةَ الْوَفَاةِ

و یا به ولی شوهر غایب دستور می دهد که زن را طلاق دهد و بر زن واجب است که پس از طلاق، عدّه نگه دارد و نظر مشهور فقهای امامیه آن است که باید عدّه وفات نگه دارد

وَ تَبَاحُ بَعْدَ الْعِدَّةِ لِلزَّوْاجِ فَإِنْ جَاءَ الْمَفْقُودُ فِي الْعِدَّةِ فَهُوَ أَمْلَكَ بِهَا وَأَنْ حَكَمَ بِكُونِهَا عِدَّةَ وَفَاةٍ بَائِنَةً

پس از تمام شدن عدّه دیگران می توانند با آن زن ازدواج نمایند؛ حال اگر شخص مفقودالأثر در زمان عدّه زن برگردد نسبت به سایر مردان به همسرش اولویت دارد، اگر چه حکم شود به این که عدّه مذکور، عدّه وفات و و زن بائنه است.

وَأَلَّا فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا سَوَاءٌ وَجَدَهَا قَدْ تَزَوَّجَتْ أَوْ لَا أَمَّا مَعَ تَزْوِجِهَا فَمَوْضِعٌ وَفَاقٍ وَإِمَّا بِدُونِهِ فَهُوَ أَصَحُّ الْقَوْلَيْنِ.

و در صورتی که شوهر در زمان عدّه بازنگردد هیچ اختیاری بر آن زن ندارد؛ فرقی نمی کند که (پس از حضور) ببیند همسرش با مرد دیگری ازدواج کرده است یا این که بدون شوهر است

وَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُنْفِقَ عَلَيْهَا مِنْ بَيْتِ الْمَالِ طُولَ مُدَّةِ الْغَيْبَةِ إِنْ صَبَرَتْ وَ مُدَّةِ الْبَحْثِ إِنْ لَمْ تَصْبِرْ هَذَا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ

بر امام مسلمین لازم است که نفقه چنین زنی را در طول مدت صبر کردن زن (و ازدواج نکردن او) از بیت المال بپردازد و اگر آن زن صبر نکند لازم است که در مدت تفحص از شوهر (که چهار سال طول می کشد) نفقه زن را تأمین کند؛ حکم مذکور در صورتی است که شوهر زن مالی نداشته باشد

وَ إِلَّا أَنْفَقَ الْحَاكِمُ مِنْهُ مُقَدِّمًا عَلَى بَيْتِ الْمَالِ

و گرنه حاکم شرع باید از مال شوهر نفقه زن را بپردازد قبل از آن که به سراغ بیت المال برود.

أحكام الطلاق

احکام طلاق

يَحِبُّ الْإِنْفَاقُ فِي الْعِدَّةِ الرَّجْعِيَّةِ مَعَ عَدَمِ تَشْوِيزِهَا قَبْلَ الطَّلَاقِ وَ فِي زَمَنِ الْعِدَّةِ كَمَا كَانَ فِي صُلْبِ النِّكَاحِ شُرُوطًا وَ كَمِيَّةً وَ كَيْفِيَّةً.

هرگاه شوهر، همسر خود را طلاق رجعی دهد بر او واجب است که نفقه زن در مدت عده طلاق رجعی را بپردازد به شرط آن که زن پیش از طلاق و در زمان عده رجعی ناشزه نباشد؛ و نفقه دادن به زن در عده، از نظر شرایط و کمیّت و کیفیت، همان احکام نفقه دادن در اصل نکاح را دارد. يَحْرُمُ عَلَيْهَا الْخُرُوجُ مِنْ مَنْزِلِ الطَّلَاقِ

بر زن حرام است که از منزل طلاق (که به هنگام طلاق در آن منزل سکونت داشته است) خارج شود وَإِنْ كَانَ دُونَ حَقِّهَا فَلَهَا طَلَبُ الْمُنَاسِبِ

و اگر آن منزل در خور شأن زن مطلقه نباشد، زن حق دارد از شوهر خود خانه‌ای را که مناسب شأن او است مطالبه نماید. وَ لَا فَرْقَ فِي تَحْرِيمِ الْخُرُوجِ بَيْنَ اتِّفَاقِهِمَا عَلَيْهِ وَ عَدَمِهِ لِأَنَّ ذَلِكَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ.

طبق قول قوی‌تر، در حکم خارج شدن زن از منزل طلاق که حرام است فرقی نیست بین این که زن و شوهر، هر دو بر خروج زن توافق داشته باشند، یا این که توافق نداشته باشند، به دلیل آن که عدم جواز خارج شدن زن، حق خداوند است. كَمَا يَحْرُمُ عَلَيْهَا الْخُرُوجُ يَحْرُمُ عَلَيْهِ الْإِخْرَاجُ

همان گونه که خارج شدن از منزل (در ایام عده رجعی) بر زن حرام است بر شوهر نیز حرام است که زن را از منزل اخراج کند إِلَّا أَنْ تَأْتِيَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يَحِبُّ بِهَا الْحَدُّ

مگر آن که زن مرتکب فحشاء آشکاری شود که به واسطه حد واجب می‌شود أَوْ تُؤْذِي أَهْلَهُ بِالْقَوْلِ أَوْ الْفِعْلِ

یا این که خانواده شوهر را با گفتار یا رفتار اذیت کند فَخَرُجْ فِي الْأَوَّلِ لِإِقَامَةِ الْحَدِّ ثُمَّ تَرُدْ إِلَيْهِ عَاجِلًا وَفِي الثَّانِي تَخْرُجْ إِلَى الْمَسْكَنِ آخِرَ يُنَاسِبُ حَالَهَا

بنابراین در صورت اول، زن را به منظور جاری کردن حد از منزل بیرون می‌برند و پس از اجرای حد، فوراً به منزلش برمی‌گردانند؛ و در صورت دوم (که باعث اذیت خانواده شوهر شده باشد) مرد، زن مطلقه خود را به منزلی که مناسب حال او باشد می‌برد. لَا نَفَقَةَ لِلْبَائِنِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ حَامِلًا فَتَحِبُّ لَهَا النَّفَقَةُ وَ السَّكْنَى حَتَّى تَضَعَ وَ لَا شُبْهَةَ فِي كَوْنِ النَّفَقَةِ بِسَبَبِ الْحَمْلِ در طلاق بائن زن حق نفقه ندارد مگر آنکه باردار باشد که در این صورت حق نفقه و مسکن را تا زمان وضع حمل خواهد داشت و نفقه تعلق به حمل دارد.

تَعْتَدُ زَوْجَةُ الْحَاضِرِ مِنْ حِينِ السَّبَبِ الْمَوْجِبِ لِلْعِدَّةِ مِنْ طَلَاقٍ أَوْ فُسْخٍ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ بِهِ

زنی که شوهرش حاضر باشد لازم است از همان زمانی که سبب عده نگه داشتن از قبیل طلاق یا فسخ محقق می‌شود شروع به عده نگه داشتن کند، اگر چه آن زن به سبب تحقق عده آگاه نباشد.

وَ زَوْجَةُ الْغَائِبِ فِي الْوَفَاةِ مِنْ حِينِ بُلُوغِ الْخَبَرِ بِمَوْتِهِ وَ إِنْ لَمْ يَنْبُتْ شَرْعًا

و زنی که شوهرش غایب باشد از زمان رسیدن خبر فوت شوهرش لازم است عده وفات نگه دارد، اگر چه فوت شوهر شرعاً ثابت نشده باشد لکن لَا يَجُوزُ لَهَا التَّزْوِيجُ إِلَّا بَعْدَ ثُبُوتِهِ وَ فِي الطَّلَاقِ مِنْ حِينِ الطَّلَاقِ

اما آن زن فقط زمانی حق ازدواج دارد که فوت شوهر او شرعاً ثابت شود و در مورد طلاق، عده او از زمان وقوع طلاق آغاز می‌شود.

نکات مهم مبحث طلاق:

✓ از نظر فقهای امامیه لفظ طلاق منحصر در صیغه «أَنْتِ طَالِقٌ» می‌باشد.

- ✓ طلاق شخص لال به وسیله اشاره و انداختن روسری بر سر زن واقع می شود.
- ✓ طلاق به وسیله نوشتن بدون تلفظ کردن واقع نمی شود.
- ✓ طلاق به وسیله معلق کردن به شرط یا صفت واقع نمی شود.
- ✓ اگر شوهر طلاق را به بیشتر از یک طلاق تفسیر کند، تفسیر او باطل بوده و یک طلاق واقع می شود.
- ✓ پدر یا جد پدری می تواند از طرف مجنون دائمی طلاق را واقع سازد، نه از طرف مجنون ادواری و صغیر.
- ✓ ولی (پدر و جد پدری) می تواند از طرف شخص مست و بیهوش طلاق را واقع سازد.
- ✓ وکالت دادن به زوجه به منظور طلاق دادن خودش و یا زن دیگری صحیح است.
- ✓ طلاق زن حائض و نفساء مشروط به آن است که با مطلقه نزدیکی شده و باردار نباشد شوهرش حاضر باشد.
- ✓ طلاق در طهر مواقع و طلاق سوم بدون رجوع، طلاق بدعی و حرام می باشد.
- ✓ تمام اقسام طلاق های حرام باطل است، اما در سه طلاقی که بین آنها رجوع فاصله نشده باشد طلاق اولی یا دومی صحیح خواهد بود.
- ✓ طلاق صغیره، یائسه، مختلعه و مبارات بدون رجوع در بذل، از اقسام طلاق بائن محسوب می شود.
- ✓ مطلقه رجعیه در مرتبه نهم حرام ابدی می شود.
- ✓ طلاق زن باردار زیاده از یک مرتبه صحیح می باشد و در صورت رجوع پس از نزدیکی و طلاق دادن، طلاق عدی خواهد بود.
- ✓ در صوتی که زوج مریض باشد وقوع طلاق کراهت دارد.
- ✓ اگر مرد بیمار زن خود را طلاق دهد در مدت عدّه رجعی، توارث از هر دو طرف برقرار می باشد.
- ✓ زنی که با او نزدیکی نشده است عدّه طلاق و فسخ نکاح ندارد ولی عدّه فوت شوهر بر او واجب است.
- ✓ ذات الاقراء در صورتی که با او نزدیکی شده باشد، سه طهر باید عدّه نگه دارد.
- ✓ ذات الشهور سه ماه قمری باید عدّه نگه دارد.
- ✓ عدّه زن باردار در غیر فوت شوهر، وضع حمل او است.
- ✓ بر زوجه ای که شوهرش فوت کرده است در تمام مدت عدّه وفات حیداد واجب است.
- ✓ طبق نظر مشهور فقها، زنی که حاکم شرع یا ولی، او را به خاطر مفقود الاثر بودن شوهرش طلاق داده است باید عدّه وفات نگه دارد.
- ✓ نفقه دادن به زن در صورت ناشزه نبودن در زمان عدّه طلاق رجعی واجب است.
- ✓ خارج شدن زن از منزل طلاق حرام است.
- ✓ خارج کردن زن از منزل طلاق توسط شوهر حرام است، مگر برای اجرای حد یا این که خانواده شوهر را اذیت کند.
- ✓ مطلقه باینه نفقه ندارد، مگر اینکه باردار بوده باشد.

الخلع و المباراة

خلع و مبارات الْخُلْعُ

خلع

- ✓ **خُلْع:** نوعی طلاق بائن است که زن به واسطه نفرتی که از شوهرش دارد در مقابل دادن عوض، به شوهر، شوهرش او را طلاق می دهد.
- هُوَ طَلَقٌ بِعَوَضٍ مَقْصُودٍ لِأَرْبَعِ لِحَظَةِ الزَّوْجِ
- خُلْع عبارت است از طلاق در برابر عوض که آن عوض، مورد توجه عقلا بوده و این طلاق از طرف شوهر لازم است (و حق رجوع ندارد)

و صِبْغَةُ الْخُلْعِ أَنْ يَقُولَ الزَّوْجُ: «خَلَعْتُكَ عَلَى كَذَا» أَوْ «أَنْتِ مُخْتَلِعَةٌ عَلَى كَذَا»، أَوْ «خَلَعْتُ فَلَانَةً» أَوْ «هِيَ مُخْتَلِعَةٌ عَلَى كَذَا» ثُمَّ يَتَّبِعُهُ بِالطَّلَاقِ عَلَى الْفَوْرِ فَيَقُولُ بَعْدَ ذَلِكَ: «فَأَنْتِ طَالِقٌ» فِي الْقَوْلِ الْأَقْوَى

صِبْغَةُ طَلَاقٍ خُلْعٍ به این صورت است که شوهر بگوید: «تو را در برابر فلان مال طلاق دادم»، یا «تو در برابر فلان مال طلاق خُلْعِ داده شده ای»، یا «فلان کس را در برابر فلان مال طلاق خُلْعِ دادم» یا «فلانی در برابر فلان مال طلاق خُلْعِ داده شده است»؛ و طبق قول قوی تر شوهر به دنبال صِبْغَةُ خُلْعِ، فوراً باید زن را طلاق دهد به این صورت که شوهر بگوید: «أَنْتِ طَالِقٌ» ثُمَّ إِنَّ اعْتَبَرْنَا اتِّبَاعَهُ بِالطَّلَاقِ فَلَا شُبْهَةَ فِي عَدِّهِ طَلَّاقًا

مطلب بعدی این که اگر شرط بدانیم که به دنبال آوردن طلاق پس از خُلْعِ لازم است، شکی نیست در این که خُلْعِ را باید طلاق به حساب آوریم. هَلْ يَكُونُ فَسْخًا أَوْ طَلَّاقًا؟ قَوْلَانِ أَصَحُّهُمَا الثَّانِي وَيَفْتَقِرُ إِلَى الْمُحْلَلِ بَعْدَ الثَّلَاثِ

خُلْعِ، فسخ خواهد بود یا طلاق؟ در این باره، دو قول است، که قول صحیح تر، قول دوم (طلاق بودن) است، و در نتیجه پس از سه مرتبه طلاق، به محلل نیاز می شود
 وَ عَلَى الْقَوْلَيْنِ لِأَبَدٍ مِنْ قَبُولِ الْمَرْأَةِ عَقْبِيهِ بِلَا فَصْلِ مُعْتَدٍّ بِهِ أَوْ تَقَدَّمَ سُؤْلِهَا لَهُ قَبْلَهُ كَذَلِكَ

طبق هر دو قول (که خُلْعِ را فسخ حساب کنیم یا طلاق)، باید بدون این که فاصله قابل توجهی ایجاد شود زن به دنبال صِبْغَةُ خُلْعِ، «قبلت» بگوید، و یا قبل از انشای صِبْغَةُ خُلْعِ توسط شوهر، زن او درخواست خُلْعِ کند و شوهر نیز فوراً صِبْغَةُ خُلْعِ را بخواند.

وَ لَوْ أَتَى بِالطَّلَاقِ مَعَ الْعَوَضِ فَقَالَ: «أَنْتِ طَالِقٌ عَلَى كَذَا» مَعَ سَبَقِ سُؤْلِهَا لَهُ أَوْ مَعَ قَبُولِهَا بَعْدَهُ كَذَلِكَ أُغْنِي عَنْ لَفْظِ الْخُلْعِ اگر شوهر در صِبْغَةُ طَلَاقِ، عوض را نیز ذکر کند و چنین بگوید: «تو مطلقه ای در برابر فلان مال که داده ای»؛ فرقی نمی کند که قبل از صِبْغَةُ، زن از شوهر درخواست کند که او را در برابر عوض طلاق دهد، یا این که زن پس از انشای صِبْغَةُ طَلَاقِ قبول کند که شوهرش او را در برابر عوض طلاق دهد در هر دو صورت نیازی به لفظ خُلْعِ نیست

وَ أَفَادَ فَائِدَتَهُ وَ لَمْ يَفْتَقِرْ إِلَى مَا يَفْتَقِرُ إِلَيْهِ الْخُلْعُ مِنْ كَرَاهَتِهَا لَهُ خَاصَّةً لِأَنَّهُ طَلَّاقٌ بِعَوَضٍ لَا خُلْعٍ

و این طلاق که با عوض واقع شده است همان فایده خُلْعِ را دارد، و به آن چه که خُلْعِ به آن نیاز دارد مبنی بر این که فقط زن از شوهر انزجار داشته باشد نیاز نیست؛ زیرا چنین طلاق، طلاق در مقابل عوض است و از مصادیق خُلْعِ محسوب نمی شود.

الفدية و احكامها

عوض و احكام آن

✓ **فديه:** به عوض مالی گفته می شود که در طلاق خُلْعِ یا مبارات، زن به شوهرش می دهد تا شوهر او را طلاق دهد.
 كُلُّ مَا صَحَّ يَكُونُ مَهْرًا صَحَّ أَنْ يَكُونَ فِدْيَةً فِي الْخُلْعِ وَ لَا تَقْدِيرَ فِيهِ

هر چیزی را که بتواند (در نکاح) مهریه قرار گیرد می تواند در خُلْعِ، عوض قرار گیرد (که زن به مرد می دهد)، و عوض اندازه معینی ندارد
 فَيَجُوزُ عَلَى أَرْبَعٍ مِمَّا وَصَلَ إِلَيْهَا مِنْهُ مِنْ مَهْرٍ وَ غَيْرِهِ

بنابراین عوض خُلْعِ می تواند بیشتر از مهریه و یا چیز دیگری غیر از مهریه باشد که از طرف شوهر به زن می رسد
 وَ يَصِحُّ بَدْلُ الْفِدْيَةِ مِنْهَا وَمَنْ وَكَلَهَا الْبَاذِلُ لَهُ مِنْ مَالِهَا وَمِمَّنْ يَضْمَنُهُ فِي ذِمَّتِهِ بِإِذْنِهَا

دادن عوض توسط زن یا وکیل او که از مال زن به شوهر می پردازد یا کسی که با اذن زن ضامن آن می شود صحیح است
 وَ فِي صِحَّتِهِ مِنَ الْمُتَبَرِّعِ بِالْبَدْلِ مِنْ مَالِهِ قَوْلَانِ أَقْرَبُهُمَا الْمَنْعُ لِأَنَّ الْخُلْعَ مِنْ عَقُودِ الْمُعَاوَضَاتِ فَلَا يَجُوزُ لَزُومِ الْعَوَضِ لِغَيْرِ صَاحِبِ الْمُعَوَضِ

اگر کسی بدون اذن زن و از مال خودش، عوض خلع را بپردازد درباره صحت (و عدم صحت) بذل، دو قول وجود دارد که قول نزدیکتر به صواب از این دو قول آن است که چنین بذلی صحیح نیست؛ زیرا خلع از جمله معاوضات است، از این رو جایز نیست که عوض را کسی غیر از صاحب معوض (که زن است) بپردازد همان گونه که در بیع جایز نیست
و لو تَلَفَ الْعَوِضُ الْمُعَيَّنَ الْمُبْدُولُ قَبْلَ الْقَبْضِ فَعَلَيْهَا ضَمَانُهُ مِثْلًا أَوْ قِيمَةً إِنْ كَانَ قِيمِيًّا سِوَاءَ أَتْلَفَتْهُ بِاخْتِيَارِهَا أَمْ تَلَفَ بِأَقَةِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَمْ أَتْلَفَهُ أَجْنَبِيٌّ

اگر عوض معینی که برای بذل کردن پرداخت می شود قبل از آن که شوهر آن را قبض کند تلف شود؛ زن ضامن آن است و (اگر آن عوض مثلی باشد) مثل آن، و در صورت قیمی بودن، ضامن قیمت آن است؛ و در حکم مذکور فرقی نیست بین این که زن آن عوض را به اختیار خود تلف کند، یا این که به واسطه بلایای آسمانی تلف شود، و یا شخص ثالث آن را تلف کرده باشد.
لكن في الثالث يتخير الزوج بين الرجوع عليها وعلي الأجنبي وترجع هي علي الأجنبي لو رجع عليها إن أتلّفه بغير إذننها و لو عاب قلّه أرشّه

اما در مورد سوم (که شخص ثالث عوض را تلف کند) شوهر مخیر است بین این که آن عوض را از زن بگیرد و یا از شخص ثالث بگیرد؛ و در صورتی که شوهر، عوض را از زن بگیرد زن نیز آن را از شخص ثالث می گیرد، به شرط آن که شخص ثالث، عوض را بدون اذن زن تلف کرده باشد؛ و چنانچه عوض خلع معیوب باشد آرش عوض مال شوهر است
وَ كَذَا تَضَمَّنَ لَوْ ظَهَرَ اسْتِحْقَاقُهُ لِغَيْرِهَا وَ لَا يَبْطُلُ الْخُلْعُ لِأَصَالَةِ الصَّحَّةِ وَ الْمُعَاوَضَةُ هُنَا لَيْسَ حَقِيقَةً كَمَا فِي الْبَيْعِ فَلَا يُؤْتَرُ بَطْلَانُ الْعَوِضِ الْمُعَيَّنِ فِي بَطْلَانِهِ بَلْ يَنْجَبِرُ بِضَامِنِهَا الْمِثْلِ أَوْ الْقِيمَةِ

اگر پس از خلع معلوم شود که عوض خلع، مال کس دیگری غیر از زوجه است در این صورت نیز زن ضامن (مثل یا قیمت آن) می باشد؛ زیرا اصل، بر صحت است، و معاوضه در خلع، حقیقی نیست آن گونه که در بیع، معاوضه حقیقی است؛ از این رو باطل بدن عوض معین، تأثیری در بطلان خلع ندارد بلکه باطل بودن عوض خلع به واسطه ضامن بودن زن نسبت به مثل یا قیمت عوض جبران می گردد.

شرائط الخلع و احكامه

شرائط خلع و احكام آن

لَا يَصِحُّ الْخُلْعُ إِلَّا مَعَ كَرَاهَتِهَا لَهُ

خلع فقط در صورتی صحیح است که زن از مرد اتزجار داشته باشد
فَلَوْ طَلَّقَهَا وَ لَمْ تَكْرَهُ بَطْلَ الْبَذْلِ وَ وَقَعَ الطَّلَاقُ رَجْعِيًّا مِنْ حَيْثُ الْبَذْلُ

بنابراین اگر مرد زن را طلاق دهد در حالی که زن از مرد تنفر ندارد بذل عوض باطل بوده و طلاق از جهت بذل، طلاق رجعی محسوب می شود
وَ قَدْ يَكُونُ بَاطِلًا مِنْ جِهَةٍ غَيْرِ مَدْخُولٍ بِهَا أَوْ كَوْنِ الطَّلَاقِ تَالِثَةً

اگر چه از جهت دیگری طلاق بائن باشد، نظیر این که با زن نزدیکی نشده باشد، و یا این که طلاق مذکور طلاق سوم باشد.
وَ لَوْ أَكْرَهَهَا عَلَى الْفُذْيَةِ فَعَلَّ حَرَامًا لِلْإِكْرَاهِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ لَمْ يَمْلِكْهَا بِالْبَذْلِ، لِبَطْلَانِ تَصَرُّفِ الْمُكْرَهِ إِلَّا مَا اسْتَثْنَى وَ طَلَّاقُهَا رَجْعِيٌّ

اگر شوهر، زن را به دادن عوض اکراه کند به خاطر این که اکراه او به ناحق بوده است، کار حرام انجام داده است و شوهر به واسطه بذل کردن عوض توسط زوجه، مالک عوض (فدیة) نمی گردد، زیرا تصرف شخص اکراه کننده باطل است مگر مواردی که استثنا شده است؛ و طلاق زنی که به بذل عوض اکراه شده است، طلاق رجعی است.

نَعَمْ لَوْ أَنْتَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَ هِيَ الزَّوْنَا وَ قِيلَ مَا يُوجِبُ الْحَدَّ مُطْلَقًا جَازَ عَضْلُهَا وَ هُوَ مَنْعُهَا بَعْضَ حُقُوقِهَا أَوْ جَمِيعُهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يُفَارِقَهَا لِتَفْتَدِيَ نَفْسَهَا

البته اگر از زن خلاف آشکار سر بزند که عبارت است از زنا و بنا به قولی هرکاری است که موجب یکی از انواع حد است شوهر می تواند او را عضل کند یعنی وی را از تمام یا قسمتی از حقوقش محروم کند بدون آنکه از او جدا شود تا خود اقدام به پرداخت فدیة کند.
وَ إِذَا تَمَّ الْخُلْعُ فَلَا رَجْعَةَ لِلزَّوْجِ قَبْلَ رُجُوعِهَا فِي الْبَدَلِ

هرگاه خلع واقع شود (و زن مطلقه گردد) قبل از آن که زن در بذلی که کرده رجوع کند؛ مرد (در طلاق که داده) حق رجوع کردن دارد.
و لِلزَّوْجَةِ الرُّجُوعُ فِي الْبَدَلِ مَا دَامَتْ فِي الْعِدَّةِ إِنْ كَانَتْ ذَاتَ عِدَّةٍ فَلَوْ خَرَجَتْ عِدَّتُهَا أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهَا عِدَّةٌ كَغَيْرِ الْمَدْخُولِ بِهَا وَ الصَّغِيرَةِ وَ الْيَائِسَةِ فَلَا رَجْعَ لَهَا مُطْلَقًا.

و زن تا وقتی که در عده است می تواند رجوع به عوض کند به شرط آنکه عده بر او لازم باشد؛ در غیر این صورت اگر عده او تمام شود یا اصلاً عده نداشته باشد، مثل آن که با او نزدیکی نشده باشد یا غیر بالغ و یا یائسه باشد به هیچ وجه حق رجوع به عوض را ندارد.
فَإِذَا رَجَعَتْ حَيْثُ يَجُوزُ لَهَا الرُّجُوعُ صَارَ الطَّلَاقُ رَجْعِيًّا

اگر زن در جایی که حق رجوع دارد به عوض مراجعه نماید؛ طلاق خلع به طلاق رجعی تبدیل می شود

يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ أَحْكَامُهُ مِنَ النِّفْقَةِ وَ تَحْرِيمِ الْأُخْتِ وَ الرَّابِعَةِ وَ رَجَعِ

و احکام طلاق رجعی مانند وجوب نفقه و حرمت ازدواج با خواهر زن و حرمت ازدواج با زن چهارم بر آن مترتب می شود
هُوَ إِنْ شَاءَ مَا دَامَتْ الْعِدَّةُ بَاقِيَةً وَ لَمْ يَمْنَعْ مِنْ رُجُوعِهِ مَانِعٌ

و شوهر نیز اگر بخواهد می تواند به زن رجوع کند به شرط آنکه عده باقی باشد و مانعی در برابر رجوع او وجود نداشته نباشد
کما لو تزوج بأختها، أو رابعة قبل رجوعها إن جوزناه

مثل آن که قبل از رجوع زن به عوض، شوهر با خواهر زن خود یا زن چهارم ازدواج کرده باشد البته به این شرط که این امور را قبل از تمام شدن عده تجویز نماییم.

المباراة

مبارات

✓ **مبارات:** نوعی طلاق است که زوجه با دادن فدیة ای به شوهر، شوهرش او را طلاق می دهد و کراهت و انزجار از سوی زن و شوهر می باشد
هِيَ كَالْخُلْعِ فِي الشَّرَائِطِ وَ الْأَحْكَامِ إِلَّا أَنَّهَا تُفَارِقُهُ فِي أُمُورٍ:

مبارات در شرایط و احکام مانند خلع است و در موارد ذیل با هم متفاوتند:

a. تَتَرْتَّبُ عَلَى كِرَاهِيَةِ كُلِّ مِنَ الزَّوْجَيْنِ لِصَاحِبِهِ فَلَوْ كَانَتْ الْكِرَاهَةُ مِنْ أَحَدِهِمَا خَاصَّةً أَوْ خَالِيَةً عَنْهُمَا لَمْ تَصِحَّ بِلَفْظِ الْمُبَارَاةِ.

۱ - طلاق مبارات در موردی واقع می شود که زن و شوهر از یکدیگر تنفر داشته باشند؛ بنابراین اگر تنها یک طرف از طرف دیگر انزجار و تنفر داشته باشد، یا این که هیچ یک از دیگری تنفری نداشته باشد، طلاق با لفظ مبارات (باراتک) صحیح نیست.

b. لَا تَجُوزُ الزِّيَادَةُ فِي الْفِدْيَةِ عَلَى مَا أُعْطَاهَا مِنَ الْمَهْرِ

۲ - عوض مبارات نمی تواند بیشتر از مقدار مهریه ای باشد که شوهر به زن خود داده است
بخلاف الخلع حيث كانت الكراهة منها، فجازت، الزيادة

بر خلاف خلع که چون زن از شوهرش انزجار و تنفر دارد جایز است که عوض خلع بیشتر از مهریه ای باشد که شوهر به زن خود داده است.

c. لَا بُدَّ هُنَا مِنَ الْإِتْبَاعِ بِالطَّلَاقِ عَلَى الشَّمْهُورِ وَ لَوْ قُلْنَا فِي الْخُلْعِ لَا يَجِبُ اتِّبَاعُهُ بِالطَّلَاقِ

۳- طبق نظر مشهور فقها، در مبارات باید به دنبال صیغه مبارات صیغه طلاق نیز جاری شود؛ حتی اگر قائل شویم به این که در طلاق خلع لازم نیست به دنبال صیغه خلع، صیغه طلاق را جاری کنیم و صیغتها: «بَارَأْتُكَ عَلَى كَذَا فَأَنْتَ طَالِقٌ»

صیغه مبارات چنین است: «بَارَأْتُكَ عَلَى كَذَا، فَأَنْتَ طَالِقٌ: از تو زن در برابر فلان مال جدا شدم، پس تو مطلقه ای» صیغتها لَا تَنْحَصِرُ فِي لَفْظِهَا بَلْ تَقَعُ بِالْكُنَايَاتِ الدَّالَّةِ عَلَيْهَا

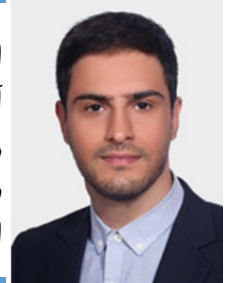
صیغه طلاق مبارات منحصر در لفظ «بَارَأْتُكَ ...» نیست بلکه با الفاظ کتابی که بر مبارات دلالت کند نیز واقع می شود ک «فاسختک علی کذا» أو «أبنتک» لِأَنَّ الْبَيِّنُونَ تَحْصُلُ بِالطَّلَاقِ وَ هُوَ صَرِيحٌ بِخِلَافِ الْخُلْعِ عَلَى الْقَوْلِ الْمُخْتَارِ فِيهِ مانند «فاسختک علی کذا و أنت طالق: نکاح تو را فسخ کردم پس تو مطلقه ای» یا «أبنتک فَأَنْتَ طَالِقٌ: از تو جدا شدم پس تو مطلقه ای» زیرا جدایی زن و شوهر با صیغه طلاق محقق می گردد و صیغه طلاق تصریح در جدایی دارد، برخلاف قولی که ما درباره طلاق خلع اختیار کردیم. وَ يُشْتَرَطُ فِي الْخُلْعِ وَالْمُبَارَاةِ شُرُوطُ الطَّلَاقِ مِنْ كَمَالِ الزَّوْجِ وَ قَصْدِهِ وَ اخْتِيَارِهِ وَ كَوْنِ الْمَرْأَةِ طَاهِرًا طَهْرًا لَمْ يُقَارِبْهَا فِيهِ بِجَمَاعٍ أَنْ كَانَتْ مَدْخُولًا بِهَا حَائِلًا غَيْرَ يَأْسَسَةِ وَ الزَّوْجُ حَاضِرًا أَوْ فِي حَكْمِهِ وَ غَيْرِهَا مِنَ الشُّرُوطِ.

در خلع و مبارات، شرایط طلاق شرط است، از قبیل بالغ و عاقل بودن زوج و قصد داشتن و اختیار داشتن زوج، و این که زن در طهری باشد که شوهر در آن طهر با زن خود نزدیکی نکرده باشد البته به شرط آن که با زن نزدیکی نشده و باردار نبوده و یائسه نباشد و شوهر او حاضر بوده و یا در حکم حاضر باشد و سایر شرایطی که (برای طهر غیرمواقع) لازم است.

نکات مهم مبحث خلع و مبارات:

- ✓ طبق قول قوی تر، در خلع لازم است، پس از صیغه خلع، صیغه طلاق جاری شود.
- ✓ اگر به دنبال صیغه طلاق، عوض ذکر شود نیازی به لفظ خلع نمی باشد.
- ✓ هر چیزی که در نکاح می تواند مهریه واقع شود در خلع می تواند فدیة (عوض) واقع شود.
- ✓ عوض طلاق خلع می تواند بیشتر از مقدار مهریه باشد.
- ✓ بذل عوض در طلاق خلع می تواند از طرف خود زوجه یا وکیل زوجه و یا شخص ثالث واقع شود.
- ✓ در صورت تلف شدن عوض طلاق خلع، زوجه ضامن مثل یا قیمت آن می باشد.
- ✓ ارزش عوض خلع در صورت معیوب بودن به شوهر تعلق دارد.
- ✓ در صورتی که زن از شوهر کراهت نداشته باشد، بذل عوض در طلاق باطل بوده و طلاق رجعی محسوب می شود.
- ✓ اگر شوهر، زن خود را به بذل فدیة اکراه کند شوهر الک فدیة نمی شود و کار او حرام است و طلاق زن رجعی محسوب می شود.
- ✓ اگر زن مرتکب زنا شود و شوهر او را از حقوق خود منع کند، فدیة دادن زن به شوهر و رها شدن از او جایز است.
- ✓ تا زمانی که زن در عده است می تواند به بذل رجوع کند.
- ✓ در صورت رجوع زن به بذل، طلاق رجعی می شود.
- ✓ در طلاق مبارات جایز نیست که فدیة بیشتر از مهریه زن باشد.
- ✓ طبق نظر مشهور فقها در طلاق مبارات شرط است که پس از صیغه مبارات، صیغه طلاق جاری شود.
- ✓ در خلع و مبارات همان شرایط شرط است که در طلاق شرط است.

اگر در حین مطالعه با موارد سهو قلم و یا خطاهای انسانی دیگر که ما از آن غافل مانده ایم، مواجه شدید؛ از طریق ایمیل mollakarimi.omid@gmail.com یا شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ با ما در میان بگذارید تا اصلاح نماییم. در نگارش بعضی از قسمت های این جزوه از کتاب «متون فقه - آقای حمید مسجدسرای» کمک گرفته ایم. به روزرسانی جزوه: مهر ۱۳۹۹ اینستاگرام شخصی: omid_mollakarimi



امید ملاکریمی هستیم؛ به حواس پرت متولد دهه ۶۰! ارزش اصلی من در زندگی، کمک به دیگران و تأثیرگذاری بر زندگی آنهاست. به یادگیری و اشتراک گذاشتن آموخته هایم با دیگران علاقه ی زیادی دارم. البته همه تلاشم را می کنم تا روش هایی را که به افزایش کیفیت یادگیری کمک می کنند یاد بگیرم و بعد از افزودن تجربیات خودم، آنها را به دیگران هم انتقال بدهم. در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق با روش «ساده نویسی» و «به کار بردن مثال های روان» متفاوتم! من به این جمله ایمان دارم: «اگر موفقیت بیشتری می خواهی باید به دیگران کمک کنی تا به موفقیت بیشتری دست یابند.»

داستان نویسنده: بعد از اینکه لیسانسم رو گرفتم مثل خیلی از دانش آموخته های حقوق وارد دوره کارشناسی ارشد شدم؛ البته باید بگم که به کار ثابت هم داشتم که ماهانه به حقوق ثابت از اوون می گرفتم. رفته رفته به این نتیجه رسیدم که اگه بخوام اینجوری ادامه بدم دست آخر بعد از دریافت مدرک کارشناسی ارشد و یا حتی دکتری در بهترین حالت می خوام به کارمند سطح بالا توو به اداره بشم که نهایتاً به حقوق خوب دریافت کنم. شاید برای خیلی ها رسیدن به به حقوق کارمندی خوب نقطه اوج آرزوهایشون محسوب بشه اما من رسیدن به به حقوق ثابت خوب رو مطلوب نمی دیدم. همیشه دوست داشتم مثل قهرمانای این فیلما به آدمایی که توو موقعیت های بد قرار گرفتن کمک کنم و با کلی غرور و کمال رضایت از مفید بودن خودم به نفس عمیق بکشم و بگم «تونستم!». از این فیلما که بگذریم ذات زندگی آدمیزاد اینه که باید بجنگه و از «یه جا نشستن» یا همون «صبح به صبح کارت زدن توو به محیط اداری» فراری باشد. خلاصه اواخر اسفند ماه بود که تصمیم گرفتم عطای حقوق ثابت را به لقایش ببخشم و از اول فروردین شروع کنم به خوندن! البته این اشتیاق سوزان باید اول اول توو خود آدم ایجاد بشه و حتی اگه دوستان و اطرافیان با تمسخر بهت بگن: «تو که کار ثابت داری، می خوای بشینی و بخونی که چی!»، یا بگن: «صد و ده هزار تا شرکت می کنی و نهایتاً سه هزار تا وِر می دارن و تو بدون سهمیه عمراً شانس نداری!» اطمینان نداشتم که به موفقیت برسم اما با خودم عهد کردم که اول فروردین «بسمه الله» بگم و با همه توانم پیش برم؛ البته قبلش از خانواده ام خواستم که توو این مسیر کمک کنی و این هشت ماه به کم توقع و انتظارشون رو از من کم کنی. من ریسک شیرین بلندپروازانه ای رو آغاز کرده بودم؛ خلاصش کنم برات: «با وجود تمام ترسی که از شکست داشتم، از تصمیم ام راضی بودم!». جمله ی بنده ی خدا اوومد توو ذهنم که می گفت اگر آرزوت اینه که به ماشین بخری، اول برو به جاسوییچی برای ماشینی که توو رویاته تهیه کن و یقین داشته باش که به ماشینه می رسی! منم بدون معطلی، رفتم یک سنجاق سینه کوچولو که رووش آرم کانون رو داره و وکیل های کانون همیشه روی گت یا مانتوشون می زنن تهیه کردم. تا شروع کردم کمک های خدا رو دیدم که یکی یکی برام می اومد. مثلاً با مسوول یه کتابخونه صحبت کردم و با وجود اینکه ساعت کار اوونجا تا ۶ بعد از ظهر بود بهم گفت: می تونی با نگرهبان مجموعه هماهنگ کنی و تا ۱۱ شب هم از کتابخونه استفاده کنی! خلاصه اینکه ایمان داشتم اگر امروز زحمت بکشم فردا از نتیجه و میوه شیرین اوون زحمات بهره مند می شم؛ به فرموده قرآن: «فان مع العسر، یُسرا». خوشحالم از اینکه که امروز که این متن رو نوشتم در وضعیتی هستم که در تمامی آزمون های حقوقی (وکالت، قضاوت، ارشد، دکتری) قبول شدم و به عضویت «هیأت علمی» رسیدم و می خوام متنم رو با یه جمله تموم کنم: «تووی سکوت تلاش کن و اجازه بده صدای موفقیت همه جا پیچه!»

چشم انتظار خواندن داستان موفقیت تان هستیم. به امید موفقیت تو؛ امید ملاکریمی (پایان گفتار ما: حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.)

Telegram Channel: @OmidMollakarimi E-mail: mollakarimi.omid@gmail.com
Instagram: @vekalatyar web: mollakarimi.ir

به شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ واتساپ بدین تا لینک جزوات تضمین کننده قبولی در
آزمون های وکالت و قضاوت را برایتان به رایگان بفرستم!